هدیه بایران عزیز و راد مردان شهید

سرنوشت ایران

زندگانی سیاسی و ادبی

صدر اعظم شهید قائم مقام فراهانی

تألیف

سرتیپ میر حسین یکرنگیان

استاد دانشکده افسری

۱۳۳۴

حق چاپ محفوظ و مخصوص است به :

کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی



محمد شاه سومین پادشاه قاجاریه

صدراعظم رشید وشهید ایران



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

دیباچه

اعتراف میکنم از کودکی عاشق خدمت سربازی بودم و برای هوا و هوس لباس مقدس سربازیرا برتن نکردم. پس از مختصر مطالعات تاریخی که دانستم انوار و اشعه افتخارات ملی تا چه اندازه‌ئی تابناك بوده وتا چه پایه ایران، در دنیا شهرت داشته و آن روزها (۱۲۹۸ شمسی) تاچه حد تنزل کرده و پست شده خودرا موظف دانستم، آنچه از دستم برآید در راه اعاده شکوه و جلال از دست رفته بکوشم. بهترین راه وصول بهدف را، خدمت سربازی تشخیص دادم و تا زمانیکه این قلب گداخته خون دارد و این دریای بی انتها موج میزند نه تنها این عشق باقیست بلکه هر دم شعله‌های آن فروزانتر میشود، آنروزیکه من چشم بسته خودرا بدامان این معشوق انداختم احساسات بر عقلم حکومت میکرد شنیدن نام وطن طوری منقلبم مینمود که ازخود بیخود میشدم، شش سال تحصیلات نظامی سی سال خدمت سربازی، مشقت‌ها، محرومیت‌ها و هزاران بدبختی دیگررا تحمیل کردم و کوچکترین ترلزلی در ارکان اراده‌ام راه نیافت و دلسرد نشدم «باورمکن که تادم مرك دست زدامن بدارمت» بیست سال از اینمدت را در رکاب شهریار عظیمی جان در کف، آماده جانبازی بودم تا جائیکه اوضاع آشفته و ملوك‌الطوایفی کشور ستمدیده مرکزیت و آبروئی پیداکرد، افسوس که در شهریور شوم بیگانگان زورگو کاخ آرزوهای من و هر ایرانی وطنخواهیرا واژگون کردند.

ای گذشتهٔ خوش سیما سلام برتو ، تو میدان وسیعی برای جولان آرزوها و خوابهای شیرین من بودی هوای تو شمیم آرزوهایم را بمشام جان میرسانند، درهوای خوش و آزادت چون کبوتران سپیدسرخوشانه در پرواز بودم ، نه شکوه واندوهی از روزگار بود و نه رنج و مشقتی را حس میکردم دشواریهای زندگی و بارهای گرانشرا بدوش میکشیدم گمان میکردم که این سفینه زیبا در دریای آرزوهایم راه خودرا دنبال کرده بمقصد خود خواهد رسیدو تندباد حوادث قادر بانحرافش نخواهد بود، امروزکه برف پیری برتارکم نشسته بر گذشته درخشان تأسف میخورم ، درود برتو ای جوانی سپری شده .

باز نشسته‌شدم اندیشه‌های سی‌وچند سال خدمت سربازی که‌خواب و آرام را از من ربوده بود از برابرم رژه میرفتند ، تا سحرگاهان چشم بآسمان و ستارگان درخشان دوخته .

« شب است و چشم براه ستاره سحرم
که تا سپیده‌دم امشب ستاره میشمرم »

این فلق سیمابگون بردامن افق حریقی در قلبم ایجاد میکرد و در این لوح فیروز فام ستاره ها حال مرده محتضری را داشتند . دیگر از ماهتاب وآفتاب و سبزه وآبشار وگل و بلبل بیزارم . نمیتوانم حالت آن روزهائیرا که از صفوف سربازان برکنار بودم شرح دهم ، رازها نکته‌ها در قلبم موج میزند و آنچه بر زبان میاید لهیب جانسوز شعله استخوان گداز است ، روزها بدامان البرز فرار کرده و درآغوش طبیعت مخفی میشدم ، اطراف من طبیعت غرق سکوت بود . . . یادداشت دوران خدمت راکه درآذربایجان ، کرمان ، خراسان ، اصفهان ، گیلان ، غرب

و جنوب خلاصه تمام خاك زرخیز کشورم را تنظیم کـرده بودم بصورت کتاب در آوردم تاریخ تهران ، جغرافیای تاریخی مرزهای ایران، نگارشهای نظامی ، جغرافیای کشورهای همجوار ، ترورهای سیاسی بـالاخره شرح حـال رادمـرد بزرگ صدراعظم شهید میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی .

ولی هیچکدام بپایان نرسیده بود کـه دومرتبه احضار شدم باشوق و شعف فـراوانی حسن استقبال کـردم اما دست از خدمت فرهنگی بـر نداشته و آنچه برشته تحریر درآورده بودم دنبال کردم .

اینك شرح حال سیاسی وادبی شهید سعید قائم مقام تقدیم هموطنان عزیز میشودوچون خالی از نقص نیست براستادان بزرگوارو دانشمندان محترم است که مرا به نقائص واشتباهم متوجه و متذکر سازند .

اطلاع از شرح حال سیاستمداران کشور برهر ایرانی لازم است، بویژه مردان پاکدامن و نوابغی که برما حقی داشته و تاریخ ایران بوجود آنها افتخار میکند. مرحوم قائم مقام یکی از رجال برجسته وفوق العاده ایرانست که در تمام موارد حتی در حضور شهریار مستبد خـود خواهی مانند فتحعلیشاه هرگز از حقیقت گوئی منحرف نشده وگرد چاپلوسی و تملق نگشت ،گرچه بر اثر همین صراحت لهجه و حقیقت گوئی چند مرتبه از شغل وزارت منفصل و یکمرتبه هم تبعید شد، ولی چـه بـاید کرد ، اینطور تربیت شده بود و این طبیعت و خوی او بود که با خون اندرون شد و باجان بدر رفت و آنقدر در عقیده راسخ خود پـافشاری کرد تا جان خودرا بر سر آن گذارد و کشوریرا عزادار کرد .

این ابرهای تیره که افق کشور مارا فرا گرفته ، ناله هائی که از درون دل صاحبدلان خارج میشود ، فشار همسایگان قلدر و زورگو که امروز مجمع اتفاق ملل جلوی ترك تازی آنها را سد نموده مسبوق بیك سابقه ۱۵۰ ساله است .

آقا محمد خان

آقا محمد خان نخستین پادشاه سلسله قاجاریه که انصافاً پادشاهی رشید و باهوش و علاقمند به سربلندی ایران بوده بمجرد یکه پی بمیزان دانش و درایت و کفایت حاج ابراهیم کلانتر شیرازی برد فوراً اورا بخود خواند و با اینکه اعتماد بکسی که بولینعمت خود «لطفعلیخان زند» خیانت کرده عملی خطرناك وکار مشکلی بود ، آقا محمد خان صدارت ایران را بار واگذار نمود و از وجود یك چنین مرد مدبری حداعلای استفاده را نمود آیا راست است که به خانبابا (فتحعلیشاه) نصیحت کرده که اگر سلطنت مستقلی را خواهانی هنگام آرامش اوضاع حاج ابراهیم اعتمادالدله را از بین ببر؟ یا این انتشار هم ساخته و پرداخته بیگانگان است ، درست معلوم نیست ، آنچه محقق است پس از مرگ نابهنگام شاهنشاه قاجار فقط قدرت و تدبیر و نفوذ حاج ابراهیم خان صدر اعظم بود که فتحعلیشاه توانست بر اریکه سلطنت تکیه زد و بر کشور پهناور هخامنشی پادشاهی کند . ولی همینکه با تدبیر اعتمادالدوله در ایران آرامش برقرار گردید ناگاه سر وکله سرجان ملکم (۱۲۱۵-۱۸۰۰) از سواحل خلیج فارس پیدا میشود ، با ایران قرار داد تدافعی می بندد و

میرود، بلافاصله حاج ابراهیم کلانتر که خود مسبب ورود این میهمان ناخوانده بود بدیك آبجوش تحویل میشود و در همانروز کلیه برادران و فرزندان و اعوان و انصار اورا در تهران و سایر شهرستانهای ایران بدیار نیستی میفرستند، تنها میرزا ابوالحسن شیرازی برادرزاده او باقی میماند که بتلافی خون‌عموی خدمتگذار خود با انگلستان بند و بست میکند و تا زنده بود سالیانه مقرری ازدربار بریتانیای کبیر دریافت میکرد و کیا و بیای‌دربار ایران میشود. اصولا پس ازشهادت میرزا ابراهیم خان کلانتر بواسطه نفوذ عمال سیاس بیگانه در ارکان کشور، دربار ایران چنان فاسد شد که هیچ مرد توانائی قادر نبود آنرا به محور اصلی خود بکشاند، ایران همیشه دارای مردانی بزرك وسیاستمداران سترك بود ولی مانند الماس زیرخاکروبه ها پنهان گردیده اند، یا اگر دست به اصلاحاتی زده و شروع به کارهائی کرده اند جان خودرا روی آن گذارده وبدیار نیستی روانه گردیده‌اند.

پس از مرگ این مردبزرگ (که کفاره گناهان خودرا با خدمات بعدی خود شستشو نمود) دیگر ایران روی خوش ندید چند نفردیگر هم که‌جسارت کرده خواستند بوضع نکبت بار کشور سر و سامانی بدهند بسزای خود رسیدند،

ازجمله‌این رادمردان، دانشمند مرحوم میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم‌مقام بود، این سید پاك سرشت در ۱۱۹۳ هق بدنیا آمد پس‌ازاینکه برادرش درآذربایجان فوت کرده برحسب تقاضای پدر از دربار تهران باسمت وزارت دوم بآذربایجان رفت و درکارهای پدر در دستگاه

نایب السلطنه عباس میرزا مشاغلی را عهده دار میشود و برای سروصورت دادن به ارتش آذربایجان تلاش بسیار نموده اما از آنجائیکه در ایران نباید ارتش منظم و نیرومندی وجودداشته باشد، زیرا برای استعمارگران خطرناك واقع میشود ودر نابودی آن کوشش میکنند!

ملت ایران دارای استعداد ذاتی است، روحش زوال ناپذیر است ناچار پس از آنکه تمام امور آذربایجان بکف باکفایت او گذارده میشود (میرزاعیسی معروف بمیرزا بزرك قائم مقام در ۱۲۳۷ به بیماری وبا در گذشت لقب سیدالوزرا وقائم مقام بفرزنداو داده میشود مفتخواران وجاسوسان را از اطراف خوددور میکنند، یکسالی نمیگذرد که بدخواهان اورا بدوستی بادولت روسیه متهم نموده ازکار بیکار میشود.

ولی پس از ثبوت بیگناهی مجدداً به پیشکاری آذربایجان و وزارت ولیعهد تعیین میگردد، اواخر همین سالست که فتحعلیشاه بقصد برگرداندن قفقاز بایران در صدد جنك باروسیه است، بآذربایجان میاید تجاوزات محلی روسیه و اذیت و آزار مأمورین آندولت وامستمسك قرار داده در محلی که کلیه علماء و اعیاق و سرداران و سران ایلات حضور داشتند درمورد اقدام بجنك باآنها مشورت میکند همگی که شاه راآماده کارزار می بینند موافقت خودرا اعلام میدارند، هنگامیکه شاه نظریه قائم مقام را میخواهد آن مرحوم بدواًازاظهار عقیده خودداری کرده ولی پس از اصرار شاه برخلاف نظریه سایرین با مقایسه نیروی نظامی وجمعیت روسیه وثروت آن کشور بخصوص نتایج حاصله ازجنگهای

دهساله مبارزه با آن دولت را اصلاح ندانسته و میگوید با فرستادن نماینده‌ای میتوان صلح را حفظ کرد واز تعدی و تجاوزات آنها جلوگیری نمود این عقیده صریح بگوش شاه گران آمده قائم مقام را معزول و به خراسان تبعید میکند.

نزدیک دو سال این جنك ادامه داشت پس از آنکه گراف باسکویچ تا تبریز پیش راند و میر فتاح مجتهدزاده آن خیانت را مرتکب شد، خلاصه بارتش ایران شکست قطعی وارد آمد، پیش بینی قائم مقام بوقوع پیوست، شاه ادامه جنك را صلاح ندانست، همچنین انگلیسها که با پیش رفت روسها بطرف مرکز وجنوب ایران هندوستان را در مخاطره دیدند فوراً خودرا بمیان انداخته و دولت ایران را وادار نمودند که از در صلح درآید.

فتحعلیشاه که از کرده خود پشیمان شده بود یکی از معتمدان را برای عذر خواهی و استمالت از قائم مقام بمشهد روانه نمود، قائم مقام بطهران آمده شاه از وی دلجوئی کرده وکالت نامهٔ با اختیار تام برای پیشنهاد صلح و پیمان دوستی بنام ولیعهد نوشت و قائم مقام را سریعاً روانه آذربایجان نمود.

ضمن مذاکره، حسن تدبیر و پافشاری این مرد وطنخواه موجب شد که روسها آذربایجان را رها کرده بآنطرف ارس مراجعت نمودند و پیمان ترکمان‌چای در پنجم شعبان ۱۲۴۳ (۲۱ فوریه ۱۸۲۸) بخط آن مرحوم تنظیم و بامضاء رسید:

از این تاریخ شاه مجدداً وزارت ولیعهد و پیشکاری آذربایجان را

بقائم مقام واگذار میکنند .

در این هنگام چون نظر اجانب کاملا تأمین نگردیده وارتش ایران کاملا نابودنشده است لذادراطراف و اکناف ایران حوادثی روی‌میدهد.

ایالت خراسان گرفتار تجاوز افغانها ، ازبکها و تراکمه میگردد امام و پیغمبر برای ایران تراشیدند : ازآنجمله صوفی اسلام باتشریفاتی در هودجی نشانده و ۱۶۰ افغانی مرکب اورا بدرقه نموده و پنجاه‌هزار مردان مسلح افغانی از مقام الوهیت !! آن مرد حقه باز و ساخته و پرداخته بیگانه استفاده کرده بطرف ایران هجوم آورده که مرزداران خراسان کار صوفی و مریدانش را ساختند و باقیمانده آنها مانند شغال به بیغوله‌های افغانستان پناه بردند .

از طرفی یوسف خواجه کشمیری از بین تراکمه ظهور کرده و خودرا صاحب‌الزمان معرفی نمود و با ۲۹ هزار نفر به گرگان حمله کرد سربازان ایران یوسف را کشتندو مهاجمین را چنان شکست دادند که‌عده‌ئی هنگام فرار از شدت وحشت دررودخانه اترك غرق‌شدند،

مامورین سیاس انگلیس بعناوین مختلفه به ترکستان‌و افغانستان رفت و آمد میکردند و از شکست ارتش ایران و بی ارزشی آن جهته طوایف مختلفه نقل‌ها گفته و داستانها میساختند .

برای پایان دادن باین اوضاع ناچار عباس میرزا و قائم مقام به خراسان رفتند .

اوضاع آنحدود را باضرب شمشیر آرام کرد فقط قسمت‌افغانستان و محاصره هرات را نتوانست بپایان برساند نایب‌السلطنه بعلت شدت

بیماری سل در مشهد بستری شد محمد میرزا و قائم مقام جنگ هرات را اداره میکردند که عباس میرزا فوت کرده قائم مقام سوگند خورده بود که محمدمیرزا را بولایتعهدی برساند، عمل هرات را باپیمان موقتی پایان داد وبسرعت روانه تهران گردید، خدمات عباس میرزا را برخ فتحعلیشاه کشید و بپاس خدمات پدر پسررا بولیعهدی انتخاب و روانه تبریز شدند فتحعلیشاه در جمادی‌الاخر ۱۲۵۰ در اصفهان مرد قائم مقام بلافاصله در تبریز محمد میرزا را به‌تخت سلطنت نشاند خطبهٔ بنام او خواند و سکه باسمش زد فرمان صدارت او از طرف محمدشاه صادرشد.

با سپاه آذربایجان بطهران حرکت گردنـد، سلطنت بیدوام ظل‌السلطان پسر فتحعلیشاه را بر انداختند، سپس روانه اصفهان شدند، در جنوب آن‌شهرستان سپاه حسنعلی‌میرزا فرمانفرما پسردیگرفتحعلیشاه را درهم‌شکستند اورا گرفتار کرده‌ولی فرزندانش (نجفقلی میرزا، تیمور میرزا ورضاقلی‌میرزا) را انگلیسها به بغداد بردند که عندالاقتضا مؤدیانی برای سلطنت در دست داشته باشند.

سایرسرکشان و گردن‌کشان‌را در مدت کمی قائم مقام سرکـوبی کرده و نقشه تصرف هرات و تثبیت اوضاع افغانستان را طرح میکرد، برای‌ساختن توپهای قلعه‌کوب دستورهائی‌داد، برای‌سروصورت‌دادن به خزانه کشور اقداماتیراشروع کرده بود که‌عده زیادی مفت خوار چاپلوس از او رنجیدند وکمر قتل اورا بستند.

از طرفی نسبت به‌بیگانگان مخصوصاًانگلیسها بی نهایت بی اعتنا بود، کمتر وزیر مختار انگلیس را میپذیرفت و هنگام ملاقات در برابر تهدیدات آنها تندی میکرد.

فقط میرزا آقاسی راکه دائماً نزد شاه بود از نظر دور داشت و چون در بیشتر اوقات در کاخ صدارت عظما مشغول رسیدگی امور بود کمتر فرصت ملاقات شاه را بدست میآورد و معاندین از گرفتاریهای او بخوبی استفاده کردند شاه را نسبت باو بدبین نمودند و چون شاه را پای بند سوگندش دیدند که قسم خورده بود خون قائم مقام رانریزد اورا بطریقه خوراندن قهوه قجری راهنمائی کردند، در ۲٤ صفر ۱۲۵۱ قائم مقام بازداشت شد و شب آخر صفر قهوه را آشامید و بدون آنکه منتظر نتیجه تدریجی آن سم مهلت شوند باآن مرد دانشمند و سیاستمدار مدبر ، گلاویزشدند ، سیداسیر راکه خواه وناخواه بزودی تلف میشد مجروح کردند و بالاخره بافشردن شال کمر در حلقومش اورا کشتند چشم وچراغ ایران را خاموش نمودند .

مرحوم قائم مقام از اساتید مسلم شعر و از قصیده سرایان نامی ایرانست ، بخصوص در عالم نثر نویسی انقلابی کرد و سیاق نامه نگاریرا با نوشتن نامه‌های فصیح وساده خود تغییر داد .

از آثارش آنچه باقیست یکی مجموعه رسائل و منشات اوست ، و دیوان قصائدش در صد و سه‌هزار بیت جمع آوری شده است .

جانشین قائم مقام یك آخوند یا مرتاض بی اطلاع ازسیاست ویك مرد شیادی بودکه‌ادعای پیش گوئی میکرده وازآینده خبرمیداده‌است، بخیال انجام نقشه قائم مقام محمد شاه راه افغانستان را پیش گرفت غافل از اینکه آن مرد مدبر در برابر هر نقش اجنبی واکنشی نشان میداد ولی بی کفایتی آقاسی موجب شدکه اردوی کیوانشکوه پس از ده ماه محاصره باکمال خفت دست از محاصره بکشد .

دوره سلطنت این پادشاه علیل و اسیر دام تزویر آقاسی ، چهارده سال بیشتر طول نکشید در اینمدت قلیل سوانحی ازعمال سیاسی انگلستان بر ایران گذشت که در تاریخ یکصدو پنجاه ساله آل قاجار بی نظیر است وایران باازدست دادن یك چنین مرد بزرگی تقریباً همه چیز خودرا ازدست داد.

اینجانب مدارك و اسنادی در مورد ترور بزرگان و شهادت صدر اعظم های شهید ایران تدریجاً جمع آوری کرده که نخستین قسمت آن جداگانه زیر چاپ است .

ولی همانطور که برای مرحوم امیر کبیر صدر اعظم شهید ایـران «که پسر همین پدر سزای خدمات و فداکاری هـای اورا داد » کتابهائی چاپ شده است .

جا داشت دانشمندان و مورخین شرح زندگانی این مرد بزرگ را نیز در جلدی جداگانه انتشار دهند . اینجانب سالها بود که مدارکی در این خصوص جمع آوری کرده بودم و بازهم در تجسس بودم که آقای رفیع قائم مقامی پشت چهارم آن مرحوم که تاکنون بزیارت ایشان نائل نشده ام توسط آقای عبداله طباطبائی مطمئن ترین سرگذشت قائم مقام را در اختیارم گذاردند که با مختصر دخل و تصرفی در قسمت اول این کتاب بنظر خوانندگان عزیز میرساند و برای تکمیل آن شرح حوادث مهم که در زندگی آنمرحوم اتفاق افتاده است کتب واسناد مختلفه مراجعه تحفه ناچیزی آماده وتقدیم هموطنان عزیز مینمایم امیدوارم مطلعین هر گونه خطا و اشتباهی در این کتاب ملاحظه فرمودند برای روشن شدن تاریخ چشم پوشی ننموده ونگارنده را متوجه سازند تادرچاپهای آتیه رعایت شود.

آبشار : سرتیپ یکرنگیان

فهرست

قسمت نخست ـ تاریخچهٔ زندگانی قائم‌مقام فراهانی

قسمت دوم ـ حوادث وسرنوشت ایران

قسمت سوم ـ رقابت روس وانگلیس درایران

پایان

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

بخش نخست - نسب صدراعظم شهید

کشور ایران که پس از مرگ کریمخان زند رو بانحطاط وانقراض گذاشت ودچار صدمات سلاطین قاجارشد ، ازوجود خاندان ایران‌دوستی برخوردار بودکه بدستیاری فرزندان آن خاندان توانست نیمه‌جان خود را سرپا نگاهدارد .

سرحلقه این خاندان حاج‌میرزا محمد حسین وزیر فراهانی است که‌اجداد وی‌ازمقربان‌دولت‌صفویه‌بوده ونسب آنها به‌علی‌ابن‌ابیطالب(ع) میرسد ، میرزا محمدحسین‌فراهانی تقریباً ازسال ۱۱۸۰ هجری درخدمت زندیه واردشد وتاانقراض سلطنت‌زندیه بدست آقا محمدقاجار ، باسمت وزارت در خدمت اولاد و احفادکریمخان زند باقی بود ، پس‌ازانقراض سلطنت‌زندیه ، بفرمان آقا محمدخان مرحوم میرزا محمدحسین ازشیراز بطهران آمد ولی باوجود اصرار آقامحمدخان بخدمت‌دولت رضایت‌نداد وبه بهانه ضعف پیری اجازه خواست که بابرادر خود مرحوم میرزامحمد بعتبات عالیات برود وتاآخر عمردرآنجا بعبادت بگذراند ومیرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ برادر زاده وداماد خود را معرفی کرد که بجای وی مصدر امور وزارت باشد ، آقا محمد خان مسئلت وی را اجابت کرد ومشارالیه بعتبات‌رفت وازروزگاراعتکاف وی خبرصحیحی دردست نیست و ظاهراً تاسال ۱۲۱۲ در حیات بوده وبا برادر خود در یکسال بدرود زندگانی گفته است .

مورخین از اخلاق وکمالات او تمجید بسیار کرده و نوشته‌اندکه شاهزادگان خودکام زندیه را بعدل وداد رهبری مینمود و آنمدرکه آن دوران پرانقلاب اجازه میداد در تشکیل محافل ادب و تکریم صاحبان دانش میکوشید . مرحوم میرزا محمد حسین طبع شعر هم داشت و وفا تخلص مینمود ، اشعاری از وی نقل کرده‌اندکه زبده آنها اینست :

وفا مبادا افتادگان فراموشت دوروزاگرفلکت بهرامتحان برداشت

☆☆☆

ای باغبان چو باغ زمرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

☆☆☆

آشیانی دیدم از هم ریخته یادم آمد از سرای خویشتن

☆☆☆

میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ قائم‌مقام سیدالوزراء

میرزاعیسی مشهور بمیرزا بزرگ بنابسفارش عمویش میرزامحمدحسین درسلك وزرای آقامحمد خان‌قاجار منسلك گردید وهفت‌سال پس‌ازقتل آن‌پادشاه (۱۲۱۱)که فتحعلیشاه‌درسنه۱۲۱۸حسنعلی میرزا فرزند خود رابحکومت طهران‌منصوب کرد میرزاعیسی رابوزارت وی گماشت واین اولین‌خدمت مهی بودکه در دربار قاجاریه بمیرزا عیسی رجوع شد و یکسال بعدکه لیاقت‌وکاردانی اومشهودگردید اورا بسمت‌پیشکاری‌عباس‌میرزای نایب‌السلطنه ووزارت آذربایجان به‌تبریزفرستاده‌و(قائم‌مقام صدارت کبرای) لقب دادند واین لقب در خانواده وی باقی ماند .

در موقعی‌که میرزا بزرگ بوزارت آذربایجان منصوب‌شد دولت ایران باروسیه مشغول‌جنگ بود ودر اثرپیشنهاد ناپلئون درصدد برآمد که‌ارتش‌رابصورت نظام‌اروپادر آورد، پس‌افسران‌فرانسوی‌برای‌این‌منظور

بایران آمدند و کارخانه‌های توپ‌ریزی در تبریز و اصفهان دائر شد ، میرزا بزرگ در اینکار مجاهدات بسیار کرد و در سال ۱۲۲۳ که برای مذاکره درباره جنگ روس بطهران میآید یك هنك از سربازان آذربایجان را که بنظام اروپا آشنا شده بودند باخود بطهران آورد و از نظر شاه گذرانید ومورد تمجید واقع گردید ودر سال ۱۲۲۵ از جانب فتحعلیشاه انتخاب شد که با سردار روسی مذاکره نماید ، در همین سال بود که بلقب سیدالوزراء مفتخر شد شاه درطهران دویست هزار تومان باختیار وی گذاشت که در مرز ایران وروس دژهای نظامی بسازد .

درهنگامیکه میرزا بزرگ در پایتخت بود تقاضا نمود که فرزند ارشدش میرزا حسن بوزارت نایب‌السلطنه سرافراز گردد ، پس از آنکه تقاضای وی مورد قبول یافت گوشه گیری اختیار و بمجالست اهل ادب و دانش پرداخت تا آنکه درسال ۱۲۳۷ درسن هفتاد سالگی بمرض وبای عام درتبریز درگذشت ، جسد اورا درجوار شاه‌حمزه بخاك سپردند قبر وی اکنون زیارتگاه اهل دانش است .

میرزا بزرگ ازمردان ودانشمندان و پرهیزکار زمان خود بود و درراه خدمت بکشورما زحمات فراوان کشید ، دراثر تربیت میرزابزرگ بود که عباس میرزا ازاقران خود ممتاز گردید ولایق آن شد که از برادر بزرگ‌خویش بسلطنت اولیتر باشد ، ژاك موریه مستشار سفارت انگلیس که در سال ۱۲۲٤ بایران آمده درسفرنامه خود ازوی تمجید بسیار میکند و اورا سرآمد مردان ایران میداند و مینویسد که از طرف سفیر برای وی هدیه بردم ولی او ازقبول آن امتناع ورزید وگفت که چون درایران معمول‌است که دست خالی نزد بزرگان نمیروند خوبست که این هدیه‌را از

طرف خودتان بشاهزاده پیشکش نمائید .

ژاك موریه میگوید درکشوری که تمـام مردم آن رشوه گیرند حرکت این وزیر خیلی تعجب آور و خارق العاده است و مینویسد که درضمن صحبت که از بهبود وضع آذربایجان صحبت میکردیم وزیر از شاهزاده ستایش زیاد کرد و همهٔ ترقیات را ازهمت وی دانست و بهیچوجه ازمداخله خود سخنی نگفت .

مرحوم میرزا بزرگ دوزن داشت : یکی دختر میرزا محمدحسین وزیر که از او سه پسر بوجود آمد : میرزا ابوالقاسم - میرزاحسن - میرزا معصوم متخلص به محیط و دیگرزنی که از اتراك آذربایجان گرفته بود از وی یك پسر داشت بنام میرزا موسی و یکدختر بنام حاجیه .

همانطوریکه قبلا نوشته شد پس ازآنکه میرزا بزرگ از وزارت کناره گیری کرد فرزند ارشدش باین مقام برداشته شد ولی مدت وزارتش بطول نینجامید و درسال ۱۲۲٦ درتبریز وفات یافت ، میرزا بزرك فرزند دیگرخود میرزا ابوالقاسم راکه درطهران به نیابت وی مشغول بود برای این منصب پیشنهاد کرد .

بخش دوم

میرزا ابو القاسم قائم مقام در جهان ادب و سیاست

در سنه ۱۱۹۳ هجری در هزاوهٔ فراهان عراق ازصلب میرزا بزرگ فراهانی وازرحم صبیهٔ میرزا محمدحسین وزیر پسری بوجود آمد و موسوم گشت بمیرزا ابوالقاسم ، این فرزند دردامان مادری تربیت یافت که ازطرف پدروشوهر بمخزن علم وادب اتصال داشت تابسن تحصیل رسید و بترتیب آن عصر پس ازآموختن خواندن ونوشتن فارسی بتحصیل صرف ونحو و

منطق ، معانی و بیان ، عروض ، لغت عرب ، عرفان ، حکمت الهی ، طبیعی و ریاضی ، کلام ، تفسیر و اخلاق پرداخت و در بسیاری از فنون مخصوصاً املاء و انشاء فارسی ، حسن خط و سیاق از همگنان گوی سبقت ربود .

میرزا ابوالقاسم پس از اتمام تحصیلات چند سال در تهران گاهی بخوبی و گاهی بسختی روزگار گذرانید و تا در سال ۱۲۲٦ هجری که برادر بزرگ وی میرزا حسن وزیر شخص نایب السلطنه در آذربایجان وفات کرد و پدرش اورا از تهران به تبریز طلبیده با فرمان دولتی بشغل و کار برادر منصوب ساخت و پس از چندی که لیاقت و استعداد او در کار هویدا گردید پدرش تمام مشاغل دولتی خودرا باو واگذار کرده خود گوشه گیری اختیار کرده ، اوقات را بعبادت خدا و صحبت باعلما وادبا گذرانید . میرزا ابوالقاسم وزیر بدستور پدر مشغول رتق و فتق امور آذربایجان شد و در سفر و حضر ملازم خدمت عباس میرزای نایب السلطنه بود و باو تقرب تام یافت خصوصاً که در سال دوم تصدی امور دولتی او بواسطهٔ انعقاد عهدنامه معروف بگلستان کشمکش میان ایران وروس بظاهر خاتمه یافت و حواس وزیر فاضل جوان برای تنظیم امور آذربایجان مخصوصاً کار های نظامی که در درجهٔ اول اهمیت بود جمع شد و طولی نکشید که بیست و پنج هنگ سرباز مرتب با اسلحهٔ کافی و البسهٔ وطنی در آذربایجان آماده گشت و اوضاع و احوال رو به بهبود نهاد و ۹ سال مدت این آسایش طول کشید تا در سال ۱۲۳۷ هق که مابین دولتین ایران وعثمانی جنگ واقع شد و قشون ایران درتحت فرمان نایب السلطنه بحسن تدبیر وزیر کشور و لشکر او قائم مقام و آموزش نظامی افسران عالم ، ارتش مهیب عثمانی را

شکست داده ارزنة الروم ، بایزید ، وان وغیره را بتصرف درآوردند و توپ زیادی از ارتش چهل هزار نفری عثمانی گرفتند ومیرزا ابوالقاسم وزیر این قطعه را ساخته واداشت بروی هر توپ حك کردند .

چون سال بر هزار و دوصد رفت وسی وهفت
قیصـر بشد زفتحعلـی شاه رزمخـواه
عبـاس شه بـامر شهنشه بـه رز روم
زین توپ صد گرفت بیك حمله زان سپـاه

وزیر فاضل فتحنامهٔ این جنگ را قصیده ساخته بدربار تهران فرستاد که مطلعش اینست :

نصرت واقبال وبخت ودولت وفتح وظفر
چـاکران آستـان شهریـار دادگر

اگرچه این سال بواسطهٔ فتح بزرگ وقدرت نهائی لشکر آذربایجان بایستی برای وزیر عالی مقام سالی نیکو وفرخنده بوده باشد ولی از آنجا که دنیا مانند سبزه زاری است که چون یك جانب آن سبز شد جانب دیگرش خشك میگردد دراین سال ملجاء و پناه فکری ومعلم بزرگ سیاسی و ادبی و مربی حقیقی او ازدستش رفت و بی پشت و پناه شد . اگرچه قهرمان خطابهٔ ما اکنون آنقدر رشد وترقی نموده است که میتواند برای یك ملت و یك مملکت پدر بوده باشد وازطرف دیگر پدر بزرگوارش بکلی ازکار افتاده ومنزوی بود ولی بازوجود آن پیر روشن ضمیر درهمان گوشهٔ انزوا برای دلگرمی این پهلوان میدان ادب وسیاست تأثیر عظیم داشت واو باوجود پدر خودرا جوان می پنداشت ، بالجمله درماه ذی الحجه سنهٔ ۱۲۳۷ هجری میرزا بزرگ قائم مقام بدرود زندگانی گفت واحوال روحی وزیر پدرمرده

را دراین فاجعه کی میتواند مانند خودش بیان نماید که عندلیب آشفته‌تر میگوید این افسانه‌را :

دو رسالهٔ شکوائیه که بزبان تازی نوشته و یکی از بهترین آثار قلمی اوست اینطور مینویسد : که‌ترجمه‌اش اینست « دراین‌احوال روزگار برما حسد برد و بما زوال رساند و برپدر ما مرارتهای بسیار ومصیبتهای پی درپی واردشد اکثراولاد اومردند وخرمی شاخه‌های او به پژمردگی مبدل گشت سال بسال و ماه بماه و روز برورکار ما رو به سستی نهاد تا آن که پدر از دست ما رفت و اندوه فقدان او برای ما مانند اندوه فقدان جوانی بود و ای کاش هزار جوان را فدای جان آن پیر کهنسال کرده بودیم »

بخش سوم

زندگانی میرزا ابوالقاسم وزیر بعدازوفات پدردرایام منصوبی معزولی - پس‌از مرگ قائم مقام اول تمام القاب و شئون و حقوق اواز طرف دولت بفرزند بالیاقت وی تفویض گردید و ازاینجا قهرمان داستان ما قائم‌مقام خوانده میشود ، قائم‌مقام در روزگار منصوبی چه میکرد ؟ همه کار ، بلکه کار چندمردتوانا : وزارت‌شخصی نایب‌السلطنه ، پیشکاری کل مملکت آذربایجان ، اداره کردن امور لشگری ، انشاء و نگارش فرامین واحکام ایالتی ، بلکه ایالاتی که درتحت امر ونفوذ نایب‌السلطنه بود بخط زیبای خویش نگارش مرقومات مهم و خصوصی نایب‌السلطنه بداخل وخارج ، علاوه برآنچه برای‌خود درعالم ادبیت مینگاشت .

قائم‌مقام باآنهمه مشاغل که داشت بازاز تفننات‌شاعرانه‌ونگارشهای

نظمی و نثری ظریف بدوستانش و نشست و برخاست با اهل حال و آمیزش با فضلا و ادبا خودداری نمیکرد.

یکسال بدینمنوال گذشت و این وزیر فعال گرم کارروائی و بروز لیاقت واستعداد ذاتی خود بود که حاسدین براو حسد برده نزد نایب السلطنه از وی سعایت کردند نایب السلطنه با همهٔ حق شناسی که نسبت بقائم مقام اظهار میداشت نگرانی خودرا ازعملیات او بشاه نوشت وتقاضا کرد اورا بطهران طلبیده آنجا معزول سازند.

قائم مقام تا در تبریز بود کدورت خاطر نایب السلطنه را از خود احساس نکرده بود، چون بطهران رسید از قضیه با خبر گشت و معزولا بآذربایجان برگشته گوشه نشینی اختیار کرد ومدت این معزولی وانزوا سه سال بطول انجامید، شرح شداید این دوران را در قصیده‌ای که یکصد وچهل وچند بیت است وبزودی بعضی ابیات آن‌را ملاحظه‌خواهید فرمود بیان کرده است.

دشمنان قائم مقام در مدت معزولی او فرصت یافته اموالش را در فراهان غارت کردند و املاکش را تصاحب نمودند و از هر گونه آزار و اذیت به بستگان وی دریغ نداشتند که آن قضایا را تصریحاً و تلویحاً در ضمن نگارشهای شکوائیه وغیره شرح داده‌است.

تا در سنهٔ ۱۲۴۱ هجری بواسطهٔ اختلال امور آذربایجان دولت مجبور شد این مرد بزرگ را از گوشهٔ انزوا درآورده شئون و مناصب نخستین وی را باو عطا نماید و باز منصوب گشت و اوضاع ملکی آن ایالت رو به‌بهبودی نهاد ولی عمراین منصوبی‌هم کوتاه بود چون در آخر این سال بواسطهٔ کشمکشهای کوچك که در مرز بین مرزداران ایران

و روس اتفاق میافتاد فتحعلیشاه بخیال افتاد کار خودرا بادولت روسیه یکسره نماید واین غرور برای او ازجنگ ارزنةالروم رویداده بود ، تملق گویان هم این اندیشه ویرا تقویت و اورا تشویق میکردند ، بالاخره برای جلب نظر رؤساء عشایر آذربایجان که نزدیك میدان جنك بودند شاه بآذربایجان سفر کرد و در تبریز مجلسی نموده سران سپاه و رؤسای عشایر و رجال آگاه و ناآگاه‌را جمع کرده قصدخودرا اظهار نمود و از آنها رأی خواست همه برای دلخوشی شاه از روی بی‌خبری و خودنمائی رأی بجنگ دادند و سخنهای لاف و گراف گفتند تنها کسی که در آن مجلس ساکت ومخالف جنگ بود قائم‌مقام بود شاه ملتفت سکوت آنمرد دانا شده احتمال داد مخالف بوده باشد از او رأی خواست وجواب شنید اهل قلم هستم وسران سپاه بیش از من دراظهار عقیده صلاحیت دارند شاه عذر قائم مقام را نپذیرفته جدا ازوی رأی خواست ، قائم‌مقام باصراحت لهجهٔ که از خصایص او بود گفت اعلیحضرت چه مبلغ مالیات میگیرند شاه جواب داد شش کرور . قائم مقام گفت دولت روس چه مبلغ مالیات میگیرد شاه گفت میشنوم ششصد کرور . قائم مقام گفت بقانون حساب کسیکه شش کرور مالیات میگیرد باکسیکه ششصد کرور ؛ ازدرجنگ در نمیآید .

این اظهار عقیده مخالف میل شاه واقع شد و دشمنان قائم مقام هم فرصت یافته اورا بدوستی باروس متهم کرده اورامغرول ساختند وچون مصمم جنگ باروس بودند صلاح ندیدند که او در آذربایجان بماند از اینرو اورا بمشهد مقدس تبعید نمودند و جنگ ایران وروس شروع شدهمان جنگ منحوس بیموقع که تا ابدخاطره‌های ننگین آن ازلوح خاطر هیچ ایرانی وطن دوست محو نمیشود ویك قسمت زرخیز مملکت بـــا

چند شهر بزرگ و کوچك از دست ایرانیان رفت .

این همان جنگ منحوس است که دولت سیاست نـاشنـاس وقت بخیال خود تحصیل قوه عظیم نموده خواست سیاست و روحانیت را بهم آمیخته جنگ مسلکی و سیاسی را رنگ جهاد دینی و جنگ مذهبی بدهد و شد آنچه نباید بشود و در ماه ربیع الثانی ۱۲۴۳ هجری شهر تبریز مرکز ایالت آذربایجان بدست لشگر روس افتاد و مقدمهٔ ارتش روس تاترکمان چای پیشرفت اینجا شاه خودرا در شرف مات‌شدن دید بخبط وخطای خود پی برد وفرخ‌خان پیشخدمت خاص‌را بعذرخواهی از قائم‌مقام وتقاضای اغماض از گذشته بمشهد فرستاد واورا استمالت نموده بطهران بردند برحسب اصرار میرزاشفیع صدراعظم آنمرد باشهامت ومدبر بوزارت آذربایجان منصوب شد .

خلاصه‌شرح هردوجنگ‌را در آخر کتاب ملاحظه‌میفرمائید

فتحعلیشاه پس از شور با قائم مقام وکالتنامهٔ با اختیارات تام‌درعقد صلح با دولت روس بنام نایب‌السلطنه نوشته بدست قائم مقام داد و اورا روانه آذربایجان نمود .

نایب‌السلطنه در کوههای اطراف ترکمانچای بود قائم‌مقام نزد اورفت و باتفاق باردوی روس رفتند وعهدنامهٔ‌ترکمانچای که سالها اساس سیاست روس و ایران بود باهرچه در بر داشت آنجا بسته شد ، چون روسها اظهار بلیغ داشتند که تاهرکجاکه ارتش آنها پیشرفته آنجا مرز آینده روس وایران بوده باشد یعنی‌تمام خاك آذربایجان بروس واگذار شود قائم‌مقام کوشش بسیار کرد تا آنهارا از این خیال منصرف سـاخته رود ارس‌را مرز قرار دادند ، خلاصه عهد نامهٔ ترکمانچای بخط قـائم مقام نوشته‌شد و کار مصالحه در پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری بپایان‌رسید.

روسها در این مصالحه یك عده توپ بنایب السلطنه تعارف دادند وشش کرورتومان ازدولت خسارت جنگ نقد گرفتند ورفتند تردید نیست که اگر دست قائم مقام دخیل عقد این مصالحه نبود بدبختیهای آن جنگ برای مملکت ما بمراتب بیش از آنچه واقع شد میبود و شهر تبریز یکی از شهرهای روسیه شمرده میشد.

قائم مقام پس از بازگشت ارتش روس و رفتن نایب السلطنه به تبریز برای ترتیب اجرای عهدنامه بتهران رفته و ملفوفه فرمانی ازجانب شاه بنایب السلطنه صادر کرد و بقلم خود نوشت مشعر بر اظهار افسردگی و دلتنگی از قضایای آذربایجان و متضمن عفو و اغماض از گذشته و قول پرداخت شش کرور تومان غرامات جنگ و این ملفوفه فرمان یکی از شاهکارهای ادبی قائم مقام است و پس از انجام مقاصد بآذربایجان مراجعت نمود و مواد عهد نامه‌را اجرا کرد.

از این تاریخ یکسال بیشتر نگذشت که قضیه قتل گری بایدوف سفیر روس درماه‌رمضان سنه ۱۲۴٤ هجری در تهران اتفاق افتاده حواس دولتیان را سخت پریشان کرد و با وجودبودن رجال بزرگ مانند میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله که کار صدارت را میکرد شاه اصلاح این قضیه مهم را از قائم‌مقام خواست و او باامپراطور روس و حاکم قفقاز نامهٔ‌نوشت از حادثهٔ غیرمنتظر معذرت‌خواست و بالاخره شاهزاده‌خسرو میرزا پسر نایب‌السلطنه بعذرخواهی بدربار روس‌فرستاده‌شد واین‌حادثهٔ عظیم بحسن تدبیر قائم مقام در سال ۱۲٤۵ هجری خاتمه یافت.

بعد از این قضیه قائم مقام در مدت سه سال باتفاق نایب‌السلطنه باصلاح امور آذربایجاو دفع سرکشان یزد و کرمان و خراسان پرداخت

که بشرح آن قضایا در آثار نظمی و نثری خود اشاره نموده است تا در سنه ۱۲۴۸ هجری که از طرف کامران حاکم هرات بخراسان تجاوزاتی شد و نایب‌السلطنه و قائم مقام مأمور تسخیر هرات شدند و محاصره شهر هرات توسط سپاه آذربایجان بطول انجامید نایب‌السلطنه در این اردو- کشی دچار بیماری سل گشت، ناچار بدواً محمدمیرزا فرزند خود و سپس قائم مقام را روانه اردو نمود وخود درمشهد بمداوا پرداخت و چون مرض او شدت یافت عباس میرزا و قائم مقام را بمشهد احضار کرد قائم مقام دستور ادامه محاصره را بافسران سپاه داده باتفاق محمد میرزا بمشهد آمد نایب‌السلطنه چون از حیات خویش نا امید بود بقائم مقام وصیت کرد که محمد میرزا را بسلطنت برساند زیرا میدانست برادران خودکه چند تن آنها داعیه سلطنت داشتند بآسانی راضی نخواهند شد برادر زاده آنها صاحب تخت و تاج ایران بگردد و ولایتعهد درخانواده عباس میرزا استقرار یابد گویند قائم‌مقام راضی نبود سلطنت بمحمدمیرزا برسد چه اورا لایق اینمقام نمیدانست و بعلاوه از صفت خون‌خواری او اندیشه داشت ، ازاینرو بنایب‌السلطنه گفت ؛ بهتر اینست دیگری از اولاد خودرا ولیعهد نمائید ، نایب‌السلطنه نپذیرفت قائم مقام مجبور شد آنچه دردل دارد بگوید؛ گفت برمن معلوم شده است که محمد میرزا مرا خواهد کشت و کسی قاتل خودرا نمیپروراند ، نایب‌السلطنه قائم‌مقام‌را در حرم مطهر امام هشتم قسم داد که ازاین بدگمانی درباره محمدمیرزا در گذرد و بمحمدمیرزا امر کرد باتفاق قائم مقام بحرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام رفته سوگند یادنمایند که محمدمیرزا خون قائم‌مقام‌را نریزد وتیغ‌را بروی حرام کند ، قائم‌مقام هم قسم یاد کند که بمحمدمیرزا خیانت نکرده در

خدمتگذاری بوی کوتاهی ننماید ، مراسم تحلیف از دو طرف بعمل آمد و عباس میرزا دست محمد میرزا را در دست قـائم مقـام گذاوده گفت حالا دیگر آسوده خاطر خواهم مرد ، قائم مقام و محمد میرزا باردوگاه هرات بازگشت نمودند و بکار فتح هرات مشغول بودند که شب دهم ماه جمادی الثانیه سنه ۱۲۴۹ هجری نایب السلطنه درمشهد وفات یافت ، قائم مقام بمحض شنیدن خبر وفات نایب السلطنه با هرانیان از در صلح درآمده اردو را بی آنکه هیچ آسیب ببیند بمشهد (۱) رسانیده ازیکطرف باتمام کار صلح پرداخت و از طرف دیگر برای استحکام اساس ولیعهدی محمد میرزا باب مکاتبه را با دربار تهران گشود ، وآرام نگرفت تا اینکار بانجام رسید ، قائم مقام درماه صفر ۱۲۵۰ باتفاق محمد میرزا ازخراسان بتهران رفته مراسم ولیعهدی در مجلس جشنی که در باغ نگارستان بر پا شـد بجای آمد و سپس هر دو روانه آذربایجان شدند محمد میرزا بجـای پدر ولیعهد و نایب السلطنه و والی آذربـایجان شد ، میرزا محمد پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام که بحد رشد وکمال رسیده و برای خدمـات دولتی لیاقت یافته بود وزیر شخصی او گشت و قائم مقام فوق مقام هردو ومرجع کل امور آذربایجان بلکه مرجع حقیقی کل امور ایران .

بخش چهارم

سلطنت محمد شاه صدارت و اتابکی قائـم مقام رقابت و فرصت و جنایت عظیم - فتحعلیشاه بعد از مسافرت ولیعهد بآذربایجان برای اخذ مالیات فارس روانه اصفهان شد ودر نوزدهم جمادی الثانیه ۱۲۵۰ هجری دراصفهان ازدنیارفت، اوایل رجب ۱۲۵۰ خبر وفات شاه به تبریز میرسد قائم مقام ولیعهد را به تخت نشانیده خطبه بنام وی خوانده سکه بنـام

---

(۱) درمورد جنگ هرات بآخر کتاب رجوع فرمائید .

وی زده میشود و محمد شاه منصب صدارت را بقائم مقام میدهد و هر دو بانهایت شتاب با اردوی آذربایجان روانه تهران میگردند.

این شتاب چرا؟ و بردن قشون برای چه؟

چونکه سلطنت محمد شاه برخلاف معمول است و بین اعمام او چنانکه گفته شد اشخاصی هستند که خودرا اولی و احق به تخت وتاج میدانند و مقدمتر از همه علیشاه ظل السلطان است که بمحض شنیدن خبروفات پدر، خودرا پادشاه خوانده و عادل شاه نام گذارده است قائم مقام میخواهد قبل از آنکه کار عادل شاه نضجی گرفته باشد محمد شاه را به پایتخت برساند و اگر کار بمجادله کشید با سپاه آذربایجان محمد شاهرا باریکه سلطنت بگشاید علی یا عادلشاه پانزده هزار نفر لشگر تهران واطراف را جمع کرده بسرکردگی برادرش امام‌وردی میرزا بطرف آذربایجان میفرستد که از آمدن محمد شاه جلوگیری نمایند و میرزا مهدی ملك الكتاب فراهانی از بنی اعمام قائم مقامرا مأمور میکند بآذربایجان رفته قرار داد صلح مابین عم و برادر زاده را باین ترتیب بدهد که‌ایالات آذربایجان بدست محمد و باقی ایران بدست علی بوده باشد ملك‌الكتاب که میداند با عهد نامه روس و باقسمی که قائم مقام خورده این کار انجام پذیرنیست در رفتن تعلل میکند تالشگر مرکز و تبریز در سایه‌هان قزوین بهم نزدیك شده صف آرائی‌میکنند.

اینجا از قائم مقام سیاستی که بقدرت ادبیت اوست بروز کرده قدر و قیمت حقیقی اورا آشکار میسازد، در دل این‌شب که همه خوابند و قائم مقام بیدار امام وردی میرزا سرکرده اردوی عادل شاه در منزل قائم مقام دیده میشود مانند عبد ذلیل در برابر مولای جلیل خودنشسته

سر تسلیم بزیر افکنده است و روز بعد بالشگر خود بـاردوی محمد شاه ملحق میگردد و این خبر بطهران رسیده مدعی بزرگ سلطنت درحرمسرای خود مخفی میشود، روز ۱۹ شعبان ۱۲۵۰ هجری محمدشاه و قائم مقام با اردوی معظم بتهران رسیده در باغ نگارستان بیرون شهر نزول اجلال مینمایند.

ملك الکتاب مأمور رفتن بآذربایجان برای عقدصلح راهش نزدیك شد، بـرای درخواست تأمین از قائم مقام از طـرف ظل السلطان بباغ نگارستان میرود قائم مقام بظل السلطان تأمین داد، عمارت سلطنتی و اثاثیه آنرا تحویل گرفته در دوم رمضان ۱۲۵۰ شاه را وارد تهران کرد، در چهارم همین ماه اورا رسماً باریکه سلطنت نشانیده خود برتق و فتق امور مملکتی می پردازد.

قائم مقام طوری غرق امور مملکتی میشودکه از شدت گرفتاری بکارهای پنج جهت از جهات ششگانه خود یعنی چپ و راست و پس و پیش و زیر پا، ازتوجه بجهت ششم یعنی بالای سر که بـرای او تـوجه بدان جهت از هر کار لازمتر بوده است باز میماند.

گفتم بالای سر امانه بالای سر آسمانی زیرا قائم مقام خدا پرست و متوجه مبدء اعلی بود بلکه از بالا سرزمینی یعنی خلوت محمدشاه مرکز فساد شیطان باطنی وظاهری غافل میماند.

شیطان باطنی اخلاق درباریان شاه و شیطان ظاهری وجود یك شخص ریاکار بود در آن دربار بنام **آقاسی** که برای معرفی وی بایداندکی بیراهه برویم و سرگذشت مختصری را نقل نمائیم این حکایت را اوخود برای یکی ازنزدیکانش نقل کرده است.

آقاسی میگوید در ایام جوانی در کربلای معلی در خانهٔ عارف کبوتر آهنگی همدانی خدمت میکردم روزی درویشی بر مولای من وارد شد و مدتی با او صحبت داشت وصحبت او طوری مرا جذب کرد که پس از خارج شدن او دنبال وی روانه شدم قدری راه که رفتیم برگشت بمن نگاهی کرد و گفت کجا میآئی گفتم شمارا کاملتر از مولای خود یافتم میخواهم از خدمت او دست کشیده بشما خدمت کنم جوابداد خیر برگرد بهمان کار که مشغول بودی بپرواز و بپاداش این توجه که بمن کردی صدراعظمی ایران را بتو دادم، گفتم من طلبهٔ بینوا چگونه میتوانم صدارت کنم در صورتی که صدارت سیاست میخواهد و لازمهاش تنبیه و تأدیب مخالفین است گفت ، مخالفین را بابدزبانی وفحش تأدیب کن تا از آبروی خود بترسند و مخالفت نکنند و بعد از آنها رضایت بطلب من برگشتم وبخدمتی که داشتم مشغول شدم ، تا اینجای حکایت را اگر راست گفته باشد شاید بشود باور کرد اما چگونه میشود پذیرفت مرد عارف وارستهٔ کهاز پنجاه سال پیش مقام کسی را پیش بینی میکند ویا کلامش ایندرجه خلاقیت دارد دستور بدزبانی و فحاشی بکسی بدهد درصورتی که یك سیاستمدار ممکن است از روی قانون حکم قتل کسی را صادر کند ولی هرگز فحش بزبان نمی آورد چه فحاشی کار نادان ترین اشخاص است خلاصه آقاسی میگوید بعداز مدتی مولای کبوتر آهنگی من از دنیا رفت و بمن وصیت کرد خانواده اورا که درنهایت فقروفاقه بودند و چندطفل صغیر داشتند بهمدان برسانم منهم وصیت اورا بجاآورده همراه پیاده بابدوش کشیدن اطفال کوچك در مدت طولانی آنها را بهمدان رسانیدم .

آقاسی بعد از این قسمت از سرگذشت خود مسافرت بتهران و

تبریز وداخل شدن درخدمت و رسیدن بشغل میرزائی آشپزخانه محمد میرزای قجرومعروف‌شدن نزدمحمدمیرزاومرشدومعلم ومقتدای اوشدن تا رسیدن بمقام صدارت را برای مصاحب خود نقل میکنند که نه اینجا جای ذکر آن داستانست ونه اولیاقت بیس ازاین شرح حال اورا گفتن دارد . این‌شخص بدصورت ، بدسیرت بعقیده غالب‌مورخین یکی‌ازشیادان ریاکاربشمار است زیرا نه فضیلتی داشته ونه اخلاق و دیانتی چه رسد که بتصوربعضی از مورخین ابن الوقت صاحب کشف وکرامات بوده باشد و قهرمان داستان مادر رساله عروضیه اش او را نیکو معرفی نموده واگر بخواهیم ازهرحیث ظاهرأوباطناًاورا دریك جمله معرفی کنیم بایدبگوئیم نقطهٔ مقابل قائم مقام .

بلی آقاسی درخلوت محمدشاه درظاهر وباطن معاند ودشمن قائم مقام بود ومانعد کرمی که زیرخاك ریشهٔ درختی را بجاود تاآندرخت را بخشگاند وبیندازد آقاسی نسبت بقائم مقام در مقابله علم وجهل وادب و بی‌ادبی همین کاررا کرد تابمقصود خودرسید .

آقاسی بمحمد میرزا درایام ولیعهدی اوخاطرنشان کرده بود که رسیدن تو بسلطنت باراده نفس رحمانی من بوده وقصهٔ درویش و وعدهٔ صدارت را باوتذکرداده اطمینان داشته است که محمدمیرزا بعدازرسیدن بسلطنت اورا بصدارت خواهدرسانید .

قائم مقام ببودن این شخص نزد محمدمیرزا از ابتدا راضی نبوده وتسلط اورا بروجود این شاهزاده ضعیف الاراده جایزنمیشمرده است و وشاید یکی ازدلائل عدم رضایت او بولیعهدی وی همین مقهور بودن او بدست این شخص شیاد بوده است وبهرصورت این شخص همه وقت مورد

حملهٔ قلمی قائم مقام بوده وسوء اعمال واخلاق اورا بیان مینموده است.

آقاسی تاوقتیکه محمدشاه کاملا مالك تخت وتـاج نشده و برای رسانیدن دست خودباریکهٔ سلطنت وکوتاه کردن دستهای قوی اعمام وی کمال‌حاجت‌را بوجود این‌وزیرفعال دانشمنددارد، اوهم برعایت مصلحت بظاهراز وی تمکین میکنند وزخمهای زبانی راکه ازدم خنجر برنده قلم قائم مقام برقلب اورسیده وبمضمون (آنچه زخـم زبان کند بامن زخـم شمشیر جان ستان نکند) او را دشمن جان قائم مقام ساخته پنهان نگاه میداردو برای تلافی کردن وغلبه باطل برحق منتظر فرصت میشود.

آقاسی پس از رفع حاجت محمد شاه از قائم مقام ورسیدن بتخت سلطنت واسکات مدعیان بذکراعمال قائم مقام و تفتین نزد شاه‌را شروع نمود روز وشب میکوشد موضوع‌تازهٔ بدست آورده اسباب اتهام قائم‌مقام را فراهم آورد و شاه را از وی برنجاند و اما قائم مقام از این احوال بی خبر است و یا باخبر وبی‌اعتنا هریك باشد برای او نقص شمرده میشود و ما را بر آن میدارد که بگوئیم خلط سیاست و ادبیت گاهی چنان حضرت میبخشد که یك ادیب بی‌نظیر که هزاران نکات ادبی را در عربی وفارسی درمد نظردارد یك مصرع شعر بقول عوام پیش پا افتاده را که ابجد خوانان دبستان ادب هم آنرا ازبردارند فراموش میکند وآن اینست (دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد) خلاصه آقاسی در خلوت شاه چندتن ازرؤسای خلوت را ازقبیل میرزا نظرعلی‌حکیم باشی ومیرزا رحیم پیشخدمت ویکی ازخواجه سرایان راکه در وجود شاه هریك از جهتی نفوذ دارند در سعایت نمودن از قائم مقام نزد شاه باخود همدست میکند وچون شاه دشمنی آقاسی را باقائم مقام وانتظارداشتن اورا ازمقام صدارت میدانست ازاینجهت آقاسی خودراکمترمباشرمستقیم سعایت قرار

داده سعایتها را بزبان دیگران مخصوصاً نظرورحیم بگوش شاه میرسانید وچون شاه ازاو میپرسید که آیا این مطالب حقیقت دارد یاخیر شاید بزحمت زبانرا ازاشتغال بذکرخدا و دسترا ازگردانیدن بتسبیح بازداشته زیرلب وبطوربی طرفی وحق بجانبی تصدیق میکرد تا درقلب شاه مؤثرواقع گردد اعضای حوزهٔ منحوس درباری دیردیر آمدن قائم مقام را بحضور شاه کـه بواسطهٔ تراکم امورلشگری وکشوری فرصت نمیکرد همه روزه بحضور شاه بیاید «درصورتیکه میباید آمده باشد و بهانه بدست دشمن ندهد» یکی ازشواهدبی اعتنائی صدراعظم بشاه وسوء قصداو نسبت بمقام سلطنت جلوه دادند وبر آن پیرایه ؟ بستند .

اعضای حوزه درباربشاه گفته بودند که قائم مقام حکام کشوری و صاحبمنصبان لشگری رابی اطلاع شماعزل ونصب میکند واین دلیل بی اعتنائی اوبشماست و جون خیال سلطنت در سردارد سکه طلای اشرفی راکه باین مضمون زده (شاهنشه انبیاء محمد) مرادش ازمحمد فرزند خود میرزامحمد است که میخواهد او را بسلطنت برساند آقاسی هم تصدیق کرده بود وبیگانگان هم آتش فتنه‌را هرروزتیزتر میکردند .

بدیهی است مقتضای سیاست این بود که قائم مقام درصدارت پادشاه جوان دهن بین که اوراقاتل خود میدانسته وتنهابه‌قسمی که باهم خورده‌اند اطمینان یافته بیش ازاین صورت ظاهررا حفظ کرده باشد ومخصوصاً در عزل ونصب حکام وصاحبمنصبان اجازه ازشاه بدست آورد وتحصیل اجازه هم برای اومشکل نبودولکن بگفته دشمنانش غروروفوروزبان ادبی غلبه ادبیت برسیاست در وجوداو او را وامیداشت که درتصدی امورخط مشی مستقیم اتخاذ نمایدوبصورت سازیها اهمیت ندهد .

قائم مقام بدرباریان وخلوتیان بی قابلیت اعتنا نمیکرد و با نها خدمتی رجوع نمی نمود و میگفت مال دولت را باید در مقابل خدمت صرف کرد و خدمت را باید باهلش رجوع نمود و بر سر این عقیده ایستادگی میکرد گر چه برای سیاست شخصی او زیان آور بود چنانکه این نکته را در نوشتجات خود مکرر ذکر نموده است .

بالجمله دو حادثهٔ مهم پیش آمد ؛ که یکی بعد از دیگری اسباب موفقیت دستهٔ مخالف قائم مقام را در دربار فراهم آورد اولی بمنزلهٔ آتشی بود که افروخته شد و دومی بمنزلهٔ شمشیر برندهٔ که پیش از سپر بسر کشیدن قائم مقام با کمال شدت فرود آمد و رشته زندگانی اورا منقطع ساخت .

اولی محدود ساختن حقوق دربار و درباریان حتی شخص شاه بود برای ترتیب دادن بودجه مملکتی که تا آنوقت نامحدود و در تحت قدرت و ارادهٔ شاه و معدودی مفتخور بود .

بدیهی است شخص شاه اول مخالف این رأی قائم مقام بود و نمیخواست از اختیارات نامحدودی که پدر بزرگش فتحعلیشاه در اموال دولت داشته چیزی کاسته شود چه رسد که بی اختیار گردد ، بعد از شاه مخالف این رأی درباریان و خلوتیان بودند که تازه بدوران رسیده کیسه های عمیق دوخته هریك میخواهند از هر راه باشد بر دارائی خود بیفزایند و با محدود بودن حقوق دربار و خلوت راهی برای وصول بمقصود خود نداشتند .

خلاصه مسئله محدود ساختن اختیارات و حقوق شاه و دربار که بعد از هفتاد و چند سال ترقی دنیا و با بروز احساسات ملی در موقع گرفتن مشروطیت از نواده محمد شاه بی خونریزی ممکن نشد قائم مقام بدون خونریزی بدان موفق گردید گرچه بی اساس بود و جان خود را هم فدای آن ساخت

اینکار بمضمون قطع المرسوم اشد من قطع الحلقوم آتش فتنه‌را برضد قائم مقام در دربار مشتعل ساخت وشاه ودرباریان همه دشمن اوشدند فقط یك مانع درکار بود که نمیتوانستند بمقصود خود برسند وآن قسمی بود که شاه خورده وتیغ را بروی قائم مقام حرام کرده بود ازاینجهت برای عزل اوحاضرشده امابرای اعدامش حاضر نمیشد .

از طرف دیگر آقاسی تنها بعزل او قانع نمیگشت چه رسیدن خودرا بمقام صدارت باحیات قائم مقام غیرممکن تصورمیکرد وازشمشیر انتقام او اندیشه داشت این بود که این توطئه ظالمانه مدت چند ماه در خلوت محمدشاه دوام کرد ودرصدد بدست آوردن سوهانی برای تیز کردن خنجرغضب شاه نسبت بقائم مقام بودند بحدی که بتواند مانع سوگند مزبور راهم برطرف سازد تاقضیهٔ زیر پیش آمد و آنها را بمقصود رسانید : قائم مقام بکدورت شاه ازخود وبودن توطئه دردربار برضد او اگرچه دیرشده بود عاقبت پی برده بخیال افتاد ریاست قراولان درباری را که با یکی از همدستان دشمنانش بود گرفته بصاحب‌منصبی از بستگان خود بدهد تابتواند فتنهٔ دربار را برطرف سازد ولی رعایت حزم واحتیاط دراجرای این خیال نشده پیش‌از وقوع آشکار گشت و شمشیر برنده بدست خود مخالفت او دردربار افتاد .

دشمنانش بشاه گفتند وزارتخانه‌ها را باولادش داده و همه را در دست خود گرفته‌است ارتش‌را ایجاد کرده خود وپدرش میداند اعمام شما ومدعیان سلطنت را باخودرام کرده سرکشان مملکت‌را ازمیان برداشته تنهاچیزی که دردست قدرت او نیست دربار است آنراهم با این تدبیر بدست خواهدگرفت و از طرف دیگر دل خلق با او است بسیادت و فضیلت او

معتقدند و کارهای اورا میپسندند در اینصورت چه مانعی دارد که شبی برئیس نگهبانان امر کند شمارا دستگیر نموده اوخود مالك تخت وتاج گردد در اینصورت جز اعدام وی برای حفظ تخت وتاج چارهٔ نخواهد بود و چون شاه محذور قسم یاد کردن برحرمت تیغ را بروی وی بمیان آورد جواب دادند اورا خفه میکنیم تا تیغی بروی او کشیده نشده وخلاف سوگند عملی نشده باشد.

بهرحال شاه را چنان متوحش میسازند که برای عزل و بلکه قتل قائم مقام حاضر میشود خصوصاً که در شور بارؤسای دربار از قبیل میرزا نصرالله صدرالممالك- محمد حسن خان زنگنه- ایشك آقاسی باشی- قاسم خان قوللر آقاسی باشی - الله وردی بیك مهردار- آقا رحیم پیشخدمت وغیره همه را موافق می بیند و آقاسی منتظر الصداره هم البته تصدیق و تأیید میکند درصورتیکه میتوان قطع داشت که ساحت قائم مقام از این تهمت‌ها مبرا بوده است و او از روی دیانت و ادبیت پایبند قسمی بود که یاد کرده چنانکه تا ساعت آخر همه چیز را تصور میکرد مگر آنکه محمد شاه عرفانمآب از روی راهنمائی شیطانی درباریان خداناشناس بقسمی که یاد کرده پشت پا زده باعدام وی راضی گردد، خلاصه تصمیمات در باغ نگارستان گرفته میشود بی آنکه خبری از آنها در باغ لاله زار که بیش از هزار قدم فاصله بانگارستان ندارد بگوش قائم مقام رسیده باشد.

روز بیست وچهارم ماه صفر ۱۲۵۱ هجری وقت غروب آفتاب قائم مقام ازطرف شاه بوسیلهٔ پیشخدمتی احضار میشود و قائم مقام با اینکه بیگاه است اسب طلبیده چون میخواهد سوار شود گویند کربلائی قربان پدر میرزا تقی خان امیر نظام که اول طباخ و بعد ناظر او بوده و اکنون در حال

پیری دربان وطرف توجه قائم مقام است پیش آمده میگوید آقا قربانت بروم کجا میروی قائم مقام متوجه او شده میگوید ها پیرمرد بازمگرچه خبراست ، پیرمرد بالهجهٔ عراقی باو جواب میدهد خواب دیدم برای شما اتفاقی رومیدهد قائم مقام میخندد ومیگوید پیرمرد زود برمیگردم وسوار اسب شده روانه میشود ، رسم آنوقت این بود وزراء ورجال براسب سوار شده چون حرکت میکردند فراش و نوکر زیاد و مرتب جلواسب ودو طرف میرفتند آنجاکه پیاده میشدند غاشیه که بدوش غاشیه کش بود بروی اسب کشیده میشد تاموقعی که راکب برگردد وغاشیه (۱) رابردارند واو سوارشود ، اسب غاشیه کشیده اتابك اعظم باخدمه او در فضای نگارستان وجلوخان دربارایستاده انتظاربیرون آمدن اورا دارند .

قائم مقام پس ازورود بباغ میپرسد شاه کجاتشریف دارنداشخاصی که حضورداشته میگویند در عمارت سردرقائم مقام بعمارت سردر میرود می بیند شاه در سر در نیست میپرسد پس کجا تشریف دارند ؟ میگویند تشریف خواهندآورد بعضی مطلعین مینویسند دراینوقت برای قائم مقام تشویش خاطرحاصل شده باخود میگوید بیجهت خیالم مغشوش است و بصحبت آن بیچاره پیرمرداهمیت میدهم دشمنان من کاری نمیتوانندبکنند بعون الله تعالی همه را بایك ملاقات شاه ازمیدان بدر کرده ادله و براهین همگی نقش برآب و بتمام ایرادات آنها جواب منطقی حتمی القبول خواهم داد ، غافل ازاینکه دشمنان اواین پیش بینی راکرده میان زبان وقلم او با شاه فاصله انداخته اند ونخواهند گذاشت اوشاه را ببیند ویاعریضهٔ بشاه بنویسد چنانکه چنددقیقه فاصله بعنوان اینکه شاه خواسته قلمدان ولوله

---

(۱) غاشیه پارچه ماهوت قرمز قلابدوزی شدهٔ بود باریشه های ابریشمی که برای روپوش زین اسب ساخته میشد.

کاغذ اورا که همه وقت وزراء ورجال باخود داشتند ازوی گرفته دست او را ازشمشیر برنده‌اش یعنی قلم کوتاه میسازند .

قائم مقام نماز مغرب وعشارا میخواند وبعد ازنماز اظهار میکند اگر شاه بمن فرمایشی ندارند بهتر اینست که بروم چون منزل دوستی وعده کرده‌ام انتظارمرا دارد مأمورین نگاهداری او میگویند شاه فرموده‌اند چون کار لازمی با شما دارم از اینجا خارج نشوید تا شما را بحضور بطلبم قائم مقام میگوید پس قدری استراحت میکنم وشال کمررا باز کرده زیرسر میگذارد وجبه را بروی خود کشیده میخوابد دوساعت ازشب گذشته بیدارمیشود میپرسد اگرشاه تشریف نمیآورند من بروم خدمتشان ببینم چه فرمایش دارند وبازهمان جوابهارا که شنیده میشنود بطورمزاح میگوید پس من اینجا محبوس هستم جواب میدهند شاید .

گویند در اینحال دراطاق مقداری قدم زده با ناخن این شعررا بر دیوار مینویسد

روزگارست آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

بالجمله پنج یاشش روزقائم مقام درعمارت نگارستان محبوس میماند بی آنکه از آنچه در آن ایام بر او گذشته و از ملاقاتهائی که با او شده باشد و یا صدمات جسمانی اگر براو رسانیده باشند خبری دردست باشد چیزی که گفته شده اینست که برای تحلیل بردن قوای جسمانی او واینکه شاید ازگرسنگی بمیرد ازدادن غذا باوخودداری میکردند تاشب آخرماه صفرمیشودودراینکه چراچندروز کاراورابتأخیر میندازند حدسها زده میشود ، میخواسته‌اند اول کارهای اورا بدیگران بسپارند که خللی در

امور مملکت حاصل نشود یامیخواسته‌اند شاهرا در این چند روز برای کشتن او حاضر نمایند اما تصور میرود شاه از روی عقیده خشك مذهبی اشخاصی مانند خود که شراب را مینوشند و دهان را آب میکشند نمیخواسته درماه صفر که میگفتند نحـوست دارد باین جنایت اقدام کرده باشد چنانکه مظفرالدین‌شاه راضی نشد قاتل پدرش را درماه صفر قصاص نمایند وانتظاررسیدن ربیع الاول راکشید بهرحال محذورماه صفر برطرف شدودرشب آخر آن ماه درآخرشب که سروصداها افتادقائم مقام راازعمارت سردرفرودآورده بعنوان اینکه بحضورشاه میبرندبدهلیز حوضخانه (۱)وارد مینمایند . اسمعیل خان قراچه داغی که یکی از اشقیا وسرهنك فراش خانه ومیرغضب باشی است باچند میرغضب در آن دالان انتظارمیکشند قائم مقام که بآنجامیرسدبرسراوریخته اورابرزمین میزنند قـئم مقـام با وجود ضعف و ناتوانی که دارد برای استخلاص خود شدیداً .مقاومت کرده و دست و پا میزند بطوریکه بازوان وی مجروح شده خون جاری میگردد وبالاخره دستمالی در حلق اوفروبرده اوراخفه میسازند و نعش وی رادر گلیمی پیچیده بدون‌فاصله براستری بسته بحضرت عبدالعظیم میفرستند که آنجا مدفون گردد از متولی آن آستان نقل شده است که اذان صبحی بود درب صحن مطهر رازدند ازخـدام هنوزکسی حاضرنبود من خود رفته درراگشودم دیدم چند نفرازغلامان کشیك‌خانه نعشی را وارد کرده گفتند شاه فرموده‌اند این نعش را دفن کنیم پرسیدم جنازه کیست گفتند قائم مقام خواستم غسل داده کفن کنم راضی نشدند و گفتند مجال نیست والبته چنین دستورداشته‌اند چون اشخاصی که او را

---

(۱) حوضخانه عمارت زیرزمین است که عشرتگاه فتحعلیشاه بوده و دالان باریکی دارد که بعدها آن راه را مسدودنمودند .

کشتند نمیخواسته‌اند معلوم شود بدن وی بچه صورت زیرخاک میرود بالجمله حامل یك عالم علم وفضل باملبوس تن بدون غسل درصحن امامزاده حمزه جنب مزارشیخ ابوالفتوح رازی بخاك سپرده میشودواکنون قبرش مزارارباب فضل ودانش است .

گویندمحمد شاه ازشنیدن خبرقتل‌قائم مقام افسرده خاطر نشدولی ازاینکه خونی ازبدن او ریخته شده اندوهناك گشت چون قسم خورده بود خون اورا نریزد .

این بود نتیجه خدمات چندین ساله بدولت‌قاجاریه وشخص محمد شاه که عاید مرحوم قائم مقام گردید .

خصال قائم مقام وخدمات وی. خصال قائم مقام و خدمات وی از شرح حالش بخوبی پیدا است و لازم نیست ماپس از نگارش صفحات گذشته بتوضیح واضح بپردازیم پس بذکرچند نکته از قول معاصرینش اکتفا میکنیم که درعین حال که بکتمان حقیقت مجبور بوده‌اند گاهی که قلب آنها از شکایت لبریز شده ذره ای چند از احساسات آنها تراوش کرده است .

صاحب ناسخ التواریخ مینویسد : قائم مقام باصابت رأی وحصافت عقل شناخته تمام ایران بود تشریف وزارت خاص از بهر قائم مقام مینمود وعقدهای سخت را به انگشت تدبیرتوانست گشود فاضلی مؤدب و ادیبی مجرب بود .

مرحوم اعتماد السلطنه کتابی داردبنام خواب نامه مبنی برمحاکمه وزرای دوره قاجاریه ازاول سلطنت فتحعلیشاه تازمان صدارت میرزاعلی اصغرخان امین السلطان وحکایت میکند که درسنه ۱۳۱۰ که باناصرالدین

شاه بعراق رفتم درساوه که متوقف شدیم در مسجد جامع آنجا بتماشا و تعیین تاریخ بنای آن مشغول بودم تا آنکه خوابم درربود ودرخواب دیدم که مسجدرا زینت داده وبرحسب تقاضای آغامحمدخان محکمه‌ای مرکب از(کیخسرو)کورش ودارای اکبر(داریوش) واشك اول واردشیر بابکان وانوشیروان عادل (خسروبزرك) وشاه اسمعیل صفوی ونادرشاه افشار آراسته‌اند که صدوردوره قاجاریه رامحاکمه نموده هریك راپاداش‌خود برسانند ومحاکمه قائم مقام را اینطورمینویسد :

دارای کبربمیرزا ابوالقاسم قائم مقام پرداخت واورامخاطب ساخت که توجه کردی و در دولت متبوعهٔ خود چه راه‌آوردی آوردی میرزا ابوالقاسم گفت :

اسمع حدیثی فانه عجب   یضحك من شرحه و منتخب

پارسی گو گرچه تازی خوشتراست   عشق را خود صد زبانی دیگراست

مراسر گذشتی‌است طولانی‌وشکروشکایتی‌ازدوران زندگانی‌اگر بتفصیل پردازم ملازمان درگاه دارا را ملول ومکدرسازم .

بخود بنالم و از خود سخن نگویم بیش
که خود ستای نخواند مرا خطای اندیش

خدا و خلق داند که ترتیب نظام و نظم هرچه در ایران از اواسط سلطنت خاقان خلدآشیان تا اوایل سلطنت مبرورماضی محمد شاه غازی ظهوروجود یافت بکاردانی‌پدرم میرزابزرك یاکاردانی خودم‌بود بابیان و تقریری که سحبان معروف سپراندازد وبا انشائی که‌حریری‌مقامات خودرا پنهان‌سازد مدعیان‌ولینعمت وولینعمت زادگان‌خودرامتقاعدنمودم و گوئی از آن میدان با چوگان بلاغت ربودم که رقیبان بلکه حبیبانم ساحرم

خواندند و درجادوگری من سخنها راندند، مگرسحرجزاین میکندکه چند عشره فرزند بلاواسطه خاقان مغفور که هریك خودرا از آحادالوف میدانستندازحق سلطنت خوددست کشیده وچون باشکستگان در گوشه‌ای خزیدند وازکارهای خودم وپدرم ارتش منظم نظامی است که در آذربایجان ترتیب دادم واساس واسامی نیکو بر آن لشگریان نهادم مهارت من درامور پلتیکی معروف است وتدابیرمن بعد ازفوت مرحوم خاقان مغفور مشهور است وشنیده‌اید بعضی ازبداندیشان مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه را متهم ساخته و گفتند برای حمایت روسها بلکه ضمانت آنها ازولیعهدی آن شاهزاده و اولاد اوچنانکه درعهد نامه ترکمانچای مضبوط میباشد بعمدازروسها شکست خورده وقسمت عمدهٔ مملکت ایران رادراینموقع بروسها واگذاشت همه‌کس میداند که چندی مردم کشورایران بواسطه این تهمت بشاهزادهٔ مبرور و اولاد او بددل بودند من بزحمت‌ها رفع این اشتباه را نمودم وبرای آنحضرت بارفعت برائت ذمه حاصل کردم و مثل فرمانفرما وملك آراوشجاع السلطنه ورکن الدوله وظل السلطان وسایر اعمام محمدشاه‌را بوصفهای مختلف برسرجای خودنشاندم، درعلم‌ودانش و صدق و بینش من احدی را حرفی نبود از در سیادت وغرورصدارت من مرامتهم نمودند که‌داعیه سلطنت درسر دارم وحال آنکه امروز در این عالم عقل که خیالات ازشوائب اغراض مبری است معلوم و آشکاراست که چنین هوائی در سر نداشته‌ام وچنین تخم ونهالی درمزرع دل نکاشته‌ام محمد شاه میخواست خالوی خود آصف‌الدوله را در کار های مملکت دخالت دهد سایرمعاندین من ابداع این مجعولات‌را مینمودند و ازنقل این مقولات نامعقول هرروز بر کدورت خاطرمحمدشاه میافزودند تاخرمن هستی مرابرباد دادومهرسکوت بر آن دهان که به پهنای فلك بودنهادند.

تمام گفته‌های میرزا ابوالقاسم قائم مقام درحضرت دارامصدق بلکه مستحسن افتاده وتمجید زیادی ازاو نموده وفرمان داد تاج طلائی مکلل بزمرد آورد وبرسرش گذاشتند وبا ابهت وجلال تمام به آسمانش بردند .

نوشته‌اند که قائم مقام مردی بلند وتنومند وسیمین و بطین وباپیشانی گشاده ودارای هوش وذکاوت فوق العاده وسرعت انتقال بوده و حافظه عجیبی داشته که اغلب مراسلات وقصایدرا دریك مراجعه وملاحظه وضبط مینموده است .

قائم مقام درعین اشتغال بامور دیوانی ازاکتساب علوم و مجالست علما غافل نبوده وباآنکه دریکجا میگوید .

با خدمت دیوان وگرفتاری بسیار
با رنج سفرها وخطرهای فراوان
کو فرصت بنهادن دل در بر دلبر
کو مهلت افشاندن جان در برجانان
هر شب منم وشمع ورقم های پیاپی
هرروز من وجمع وسخنهای پریشان
تا صبح نگارنده اوراق رسائل
تا شام سپارنده اطراف بیابان
بر دست گهی خامه و استاده بیکپای
درپیش گهی جامه و بنشسته بیکران
بنوشته گهی نامهٔ اسرار بخلوت
برخوانده گهی دفتر اخبار بدیوان

بنهفته گهی بیعت بگرفته بـه ارمن
پوشیده گهی پیمان بر بسته بشروان
گه ملتزم پاس گه شاه است بمشکوی
گه بر در کریاس گه بار است بایوان

باتمام این گرفتاری ها مانند سایر وزرای بزرك ایران هفته‌ای یك شب علماوادبا اختصاص داده بود .

بخش پنجم - تحول نثر فارسی

۱ - زبان فارسی در قرون اول اسلام که مرحلهٔ پیدایش آن بود بیشتر از قرون بعد لغات پارسی در برداشت ولی از لحاظ ترکیب جمل بزبان تازی بیشتر شبیه بود و مثل آن بود که کلمه بکلمه اززبان مذکور ترجمه شده باشداما بتدریج که تکامل یافت اسلوب وطرز جمله بندی زبان تازی رامتروك گذاشت ودرعوض ازلغات زبان مذکور بیشتراز پیش اتخاذکرد زبان فارسی درقرون نخستین اسلام که ازلحاظ لغت فقیر بود تاب نثرمسجع را نداشت وازکلمات مترادف ومتجانس خالی بود ولی بتدریج که لغات تازی در زبان فارسی راه یافت و نویسندگان توانستندکه درمؤلفات خویش ازمترادفات ومتجانسات زبان تازی استفاده کنند نثرمسجع نیزدرزبان فارسی راه پیدا کردودرقرن ششم هجری بود که ابوالمعالی ظهور نموده کلیله‌ودمنه راکه تاآن زمان بعربی بود بفارسی درآورد وسبك نوین وی درنثرفارسی تحولی ایجاد کرد .

کمی قبل از ابوالمعالی نویسندهٔ زبردست دیگری بنـام خواجه عبدالله انصاری شالودهٔ سبك نوین دیگری راکه از سبك قدیم و ازسبك

ابوالمعالی جداست طرح کرد ونثرمسجع راکه در زبان فارسی معمول نبود بیاورد .

بعدازخواجه عبدالله وابوالمعالی نویسندگان فارسی برخی ازخواجه عبدالله و بعضی از ابوالمعالی پیروی کردند ولی هیچکدام نتوانستند از پیشوای خود تقلیدکامل کنند و در نتیجه لغات و عبارات زیادی اززبان تازی داخل پارسی شد و نثر پارسی دستخوش طباع ناموزن گردید .

بالاخره نثرفارسی تا اوایل قرن هفتم هجری بصورتی که دربالاذکر شددرآمده بود تا اینکه در این زمان سعدی ظهور کرد و گلستان راکه نمونه فصاحت و بلاغت است سرمشق نویسندگان قرار داد سبك سعدی همان سبك خواجه عبدالله انصاری است که بمرتبه کمال رسیده وپیدایش آن انقلاب بزرگی درعالم ادبیات محسوب میشود ، سبك سعدی ناسخ سبك‌های دیگر گشت وازآن ببعدهرکه آمد وچیزی نوشت گفتارسعدی را درنظرداشت .

ظهورسعدی مقارن بود باهجوم مغول وفترت علمی وادبی ایران و شیوع لغات ترکی ، دراین‌زمان مبالغه درسجع بجائی کشیدکه تاریخ وصاف وامثال آن نوشته‌شدودراینگونه کتابهااست که اکرروابط افعال‌رابرداریم جزمشتی لغات نامأنوس عربی وترکی چیزی بجانخواهدماند .

درعهد صفویه درصدد برآمدندکه نثر فارسی را ازلغات نامأنوس پیراسته گردانند ولی ازاین نکته غافل ماندندکه اغلاق نثرتنها در لغات نیست بلکه دراستعارات‌وتشبیهات وکنایات مبهم وبیجانیز میباشدوانگهی نویسندهٔ زبردستی پیدانشدکه بتواند ازعهده انجام‌این‌منظوربرآید ، در ایندوره نثرهای ساده‌ای که خالی ازلغات نامأنوس باشدمیتوان یافت‌ولی آن پختگی و فصاحت راکه منظور است ندارد وکتاب موش گربه شیخ

بهائی را درجزو اینده سته کتب باید محسوب داشت .

درقرن نهم هجری یکی از نویسندگان ملاحسین **واعظ کاشفی** پیدا شدو خواست که نثرفارسی را اصلاح نماید، و درصدد بر آمد که کلیله ودمنه ابوالمعالی را بزبان ساده تری بنویسد واین منظوررا انجام دادو نام کتاب راهم **انوار سهیلی** نهادولی انوارسهیلی برخلاف منظور نویسنده‌اش بمراتب ازکلیله و دمنه مشکل ترشد ولی تااندازه‌ای به تسهیل نثرفارسی موفق شد و طرز نگارش امثال تاریخ وصاف و تاریخ جهانگشا را متروك داشت وتاحدی سبك نگارش از آن صورت نامأنوس در آمدو همین نهضت کوچك باعث شد که نویسندگان بعددر زمان صفویه وافشاریه وزندیه در ساده کردن نثرفارسی کوشیدند ولی سادگی مذکور آن فصاحت وملاحت وحلاوتی راکه بایددارانبود تاآنکه‌دوره قاجاریه رسیدوقائم مقام بمیدان سخنوری آمد .

۲- قائم‌مقام و نثرمسجع - در ایندوره که ماهستیم احتیاج تامی بصراحت‌لهجه وشرح جزئیات افکارواحساسات‌خویش داریم واین احتیاج میسر نیست مگربا انشائی که از قیود آزاد باشد پیدایش این احتیاج و انتقاداتی که دراین‌اواخر از کتاب تاریخ وصاف‌وامثال آن بعمل آمد نفرتی دربعضی ازقلوب نسبت به‌نثرمسجع ایجاد کردوتصور کردند که نثرمسجع مانند بسیاری ازرسوم قدیمه بکلی باید ازبین برود وحال آنکه کلام هر چه موزون تر باشد تأثیرش بیشتراست زیرا که نه تنها روح ازمعنای آن محظوظ میشود بلکه گوش هم ازآهنگش لذت‌میبرد منتها بایددرنظر گرفت که هرموضوعی تحمل نثرمسجع‌را ندارد وهر نثرمسجعی هم دلپذیر نمیشود وسعدی که بزرگترین مردسخن‌است درهرجاکه‌طبیعت حکایت رابا

سجع موافق نمیدیده بدون آنکه راه تکلیف به پیماید از آهنگ موزون اعراض میکرده وحکایت ذیل بهترین نمودار این نکته است « مردگی راچشم درد برخاست پیش بیطار رفت که دواکن ، بیطاراز آنچه درچشم چارپای میکرد دردیده او کشیدو کورشد، حکومت بداور بردند گفت بر او هیچ تاوان نیست اگر این خر نبودی پیش بیطار نرفتی ، مقصود از این سخن آنست تابدانی که هر که ناآزموده راکار بزرگ فرماید باآنکه ندامت برد بخفت رأی منسوب گردد » وقتی که میخواهیم کتاب تاریخ یا رمان بنویسم یعنی زندگانی روزانه را شرح بدهیم نمیتوانیم نثرمسجع داشته باشیم واگر بسجع ببافیم قطعاً مطبوع نخواهد شد ولی اگر بخواهیم مثلا مقالات تبلیغی بنویسیم و موضوعی را توصیف کنیم در صورتیکه بتوانیم کلام خودرا بسجع آرایش دهیم البته تأثیرش بیشتراز نثرخواهدبود اماهمان صنعت سهل وممتنع که دربدیع راجع به نظم ذکرمیکنند ، نیزباید مراعات شود، بدینمعنی که سجع کلام آنرا ازطبیعت خود خارج نکند زیراکه نثر ساده فصیح ، ازنثر مسجعی که مکلف باشد دلنشین‌تراست .

سعدی ، آن نویسنده زبردستی‌است که توانست انسجام راباسجع فراهم آورد و سخنان سهل و ممتنع داشته باشد و قائم مقام بهترین شاگردی بود که توانست دراین شیوه ازسعدی پیروی کندو بهترین ستایش وتعریف وی اینست که نموداری ازکلامش را نقل کنیم دروصف میرزا عبدالوهاب نشاط وحالی که درروزگارجوانی بروی دست داده میگوید :

قوت بازوی عقل باپنجه پرتاب عشق برنیامد . خاطرمجموع لبیب طاقت سودای حبیب نیاورد . لاجرم پیشه پریشانی پیش گرفت و در پی ویرانی خویش افتاد، تاقابل گنج ولاشد وحامل رنج وبلاگردید. همانا با

ساقیان بزم قدسش انسی حاصل آمد که بی شرب مدام ذوق مدام داشت و بی جام شراب مست وخراب بود.

نمیدانم چه درپیمانه کردند که بیکباردامان سامان از کف بداد و دعوی تقدس یکسونهاد، نه باکسی مهر وکینش ماند ونه دردل کفرودینش، عشق جانسوزجملهٔ وجودش را چون سبیکه زر درتاب آذر گداخت واز هرچه بود هیچ نماندمگرجوهری مجردو گوهری مؤید.

تعرض نادان بدانا حکایت شخص نا بیناست که در کوی و معبربر گنج و گوهر گذرد وازده صدف را پاره خزف فرض کرده مانند حصابر نوك عصا عرض دهد چه اگرقوت بصرمی داشت آنچه به پی می سپرد بجان میخرید و بسرمیگذاشت کذلك قومی که در صاحب کافی به بی انصافی سخن گویند اگر از وی خبری وازخودبصری میداشتندزبان شنعت ومیان خدمت بسته حضرتش را رحمتی ازحق بخلق میدانستند: در دهرچو او یکی وآنهم کافر، پس درهمه دهریك مسلمان نبود....

ابیاتی که قائم مقام بعنوان مثال درکلام خودآورده بقدری مناسب مقال است که گوئی برای آن مورد بخصوص سرده شده وبهترین نماینده طبع بی مثال است ومخصوصاًمصرع هائی که درطی عبارات میآوردچنان باعبارت جوش میخوردکه باانشاوآنها تغییرچندانی درآهنك کلام نمایان نمیشودوخواننده ازاین تلقین دلپذیرناگهان بوجددرمیآید. مثلاًبملاهای تبریزمینویسد: کتاب جهاد نوشته شد نبوت خاصه باثبات رسید قیل و قال مدرسه حالا دیگربس است، یك چند نیزخدمت معشوق ومی کنید. وبمیرزا نقی علی آبادی مینویسد: جذبه لطف و میل شما است که این پیر شکسته حال را میکشد هرجا که خاطر خواه اوست، و در جای

دیگر میگوید :

خامه‌ات که عنبر بیز است و آمه‌ات عبیر آمیز و نامه را عطر آمیز میکنی بازار خویش و آتش ما تیز میکنی .

قائم مقام خداوند الفاظ است و فکر وی وقتیکه در عالم الفاظ میگردد مغناطیسی است که کلیه کلمات همجنس خود را یکمرتبه جذب میکند وفقط قاآنی است که ازاین حیث باوی برابری مینماید و نامه ذیل برای نمایش این نکته کافی است : از تبریز بمرزدار اردبیل مینویسد :

« حامل عریضه شیخ کوفی است ودشمن صوفی ، بامندیل ورد او تسبیح وعصا، از کربلا ونجف آمده هدایا و تحف آورده، عزم خدمت نواب کرده وساز جریمه وابواب داده ، هیجده هزار جوارش دارد وهیجده هزار سفارش میخواهد بهروزیر وامیر ومشار ومشیر وواعظ وخطیب و کاتب وادیب وجمیل وجلیل که درمشکین واردبیل است ، آنجامیآید وهمه را مالش میدهد واگر کاظم خان طالش باشد که در مدت عمر یك فطیر بیك فقیر نداده ویك عطا بیك گدا نکرده کیسه پرداخته کند تاکارش پرداخته شود کم میگوید پرسیکاهد خاك میدهد درمیخواهد، خاك خاك تربت است و راه راه غربت کنایه نمیفهمد اشاره نمیداند وعده بی‌اثر است حواله بی‌ثمر نقدمیخواهد نه برات، بذل میخواهد نه زکات تعلل بی سود ، تحمل بی حاصل درناحیه وزارت دائره‌ای متوقع است بکشند بیك ورق بلکه یك طبق درجدولش اسمی نوشته شود مثل خان خلخال ومیرطالش وصاحب مشکین ونایب اردبیل وامرای پیاده وسواره ازدهه وصده و هزاره وسر وهرعشیره وسیدهر قبیله که اسبی درفسیله وخری درطویله‌ و گاوی دررمه

و بزی در گله داشته باشد ، اگر چنین کردید آسوده ایدوالاشیخ عاکف بساط است وهادم نشاط وندیم لازم و ثقیل ساکت ، پول بدهید گول مخورید که شیخ ساکت رسیده ودر کنجی صامت آرمیده شیخ سلمه‌الله اگرچه ساکت باشدوصامت نعوذبالله من مجاورة سکوت الساکت وملازمة ثبوت الصامت اینها همه شوخی قلم است ، فکر عطایای شیخ باید کرد که مرد جلیل است وعازم اردبیل شده واز آنجا بمقصد اصلی یعنی خدمت ابوالاتقیا میرود و ذکر عطیه شمارا میکنند ویکی را ده میگوید . اگر ازسرکار نواب والا میگیرید مختارید واگر ازخود میدهید مختارید واگر ازعمرو وزید میگیرید مختارید والسلام »

عموماً منشآتی ازقائم مقام را بدانش آموزان میآموزند که بیشتر صنایع لفظی دارد ونامه‌هائی است که برای نشاندادن قدرت کلام خویش نوشته و بتعارف پرداخاه است ولی قدرت کلام وی در حقیقت در آنجا معلوم میشود که متأثر شده و برای بیان احساسات خویش قلم روی کاغذ گذاشته‌است مثلا درایام معزولی که درتبریز خانه‌نشین بود ویرا بباغ شمال تبریز دعوت کردهٔ بودند ودرجواب نوشته است :

« مخدوم بنده مولای من ، رقعهٔ خط شریف را زیارت کردم مرا بسیر وصفاو گلگشت باغ وصحرا دعوت فرموده بودید ، جزای خیر بادت لطف فرمودی کرم کردی ولیکن الفت پیران آشفته باجوانان آلفته بعینها صحبت سنك وسبو است وحکایت وبلبل زاغ ودیوار باغ بلی سزاوار حالت شما آنست که باجوانی شوخ وشنك واجلاف وقشنك دلجو وحریف خوشخو وظریف بدیگران مگذارید باغ وصحرا را نه باپیری پوسیده وشیخی افسرده وشاخی پژمرده و دلی غم دیده و جانی محنت رسیده که صحبتش سوهان

روح است و بدنش از عهد نوح، خوب شما را چه افتاده که خزان بباغ برید وسموم بصحرا با اینکه حالا نوبت فصل بهاراست وموسم باد صبا، درمحفل خودرا مده هیچومنی را کافسرده دل افسرده کند انجمنی راچه لازم که شما بعدازچندی که بسیروصفا و گشت گلزارتشریف میبرید زخم ناسوروبوی کافورومرده گوربا خود ببرید همه جاباغم همدم وباآه همره باشید الحمدالله شهرتبریزاست وحسن جمالخیز، دست ازسرمن بیچاره بردارید ومرابحال خود بگذارید شمارا باغ باید ومرا چون لالهداغ یکی را لالهو وردسزاواراست ودیگر برانالهودرد، زدنیا بخشماغم خوردن آمد نشاید خوردن الارزق مقسوم، میهمانی ومیزبانی وچلومسمن وغذای فسوجن وبشقاب کوکووکاسه گل درچمن شمارا گوارا باد.

مرغ دل وآتش غم اینك هست گرحرص بود بمرغ بریانم
باچشمهٔ چشم خونفشان فارغ زماء معین وراح ریحانم
چز خون جگر مباد در جامم برخوان شکر اگر هوس رانم

همانطور که داستان جدال سعدی، بامدعی در بیان توانگری و درویشی از فصیح ترین وبلیغ ترین حکایات سعدی است مقالات تبلیغیه قائممقام هم ازبهترین ومؤثرترین آثاروی ونماینده قدرت قلم اوست وبرای اینکه نشان بدهیم که نثرمسجع چقدردرتأثیرتبلیغات دخیل است توجه خوانندگان عزیزرا به دیباچهٔ که مرحوم قائم مقام بر رساله جهادیه پدر خود معطوف میداریم وبرای احترازازطول کلام مختصری ازدیباچه مزبور را ذیلا نقل میکنیم:

«بر روان دانشوران پوشیده نماند که... الطاعة فرع و اصلها الشرع، درختی که بیخ محکم ندارد شاخ خرم نیارد.

رونق دین حنیف برواج شرع شریف است ورواج آن بقوت بازوی جهاد وقدرت نیروی اجتهاد .. دوفرزند بتول عذرا که دلبند رسول بطحا وآویزه عرش برین وپرورده روح الامین بودند پرتو عنایت بکشور هدایت انداخته ... عشق لقا در دل ذوق بقا در جان شوق شفاعت برسر، ورع شجاعت در بر، سرها بردست رضانهاده تنها بحکم قضا درداده بمردی فارس میدان دین گشتند وبغیرت ازسر دنیای دون گذشتند یکی سر برراه سمت نهاده یکی جان فدای امت فرموده یکی کشته دشت غزا یکی خسته زهر جانگزا شد یکی کام وخنجر بزهر آلود ، یکی کام ازخنجر قهر برگرفت ، جان بجانان دادن آمد کیششان ، سم ناقع شهد نافع پیششان ... پروانه عاشق که وصل نور جوید تا ازخود دور نگردد شاهد شمع که راحت جمع خواهد تا خود نسوزد بزمی نیفروزد الی آخر ...

۴- قائم مقام وانتقاد - در ادبیات اروپا یکی از تکالیفی که بر عهده شاعر ونویسنده گذاشته میشود . عبارتست از انتقاد اوضاع اجتماعی وحتی بعقیده آندره ژید نویسنده معروف معاصر فرانسوی اصلا نویسنده باید برخلاف جریان جامعه سیر کند . البته بزرگان و نویسندگان ما نیز درهرعصر کلیاتی ازاصول اخلاقی و اجتماعی وسیاسی اظهار داشته‌اند که مخالف با اوضاع عصر آنها بوده ولی مقصود از انتقاد آنست که نویسنده بکلیات اکتفا نکند بلکه اصول عقاید خویش را باجزئیات امور سنجیده هرجا که مخالفتی نبیند ابراز نماید ومورد حمله قرار دهد .

انتقاد باین معنی که گفتیم دردوره قاجاریه که ایران تحت نفوذ تمدن اروپا قرار میگرفت بتدریج در کشور ما رواج یافت ودردوره مشروطیت کاملا وجود خارجی پیدا کرد .

دوره‌ای که قائم مقام زندگانی میکرد البته دوره‌ای نبود که تحمل انتقاد بمعنی حقیقی راداشته باشد وازاینجهت است که قائم مقام در کاغذی که ازخراسان بمیرزاصادق مروزی مینویسد میگوید :

« توضیحات مفصل مصحوب ذوالفقار بیك رسیده بود عریضه مختصر در جواب مینوشتم تا اواسط صفحه طوری باهم راه آمدیم آنجا قلم سر کشی کرد عنان ازدستم رفت پیش افتاد ، دیدم بی پیرازخامه سر کاروقایع نگاراقتباس کرده ، زاغ است وزاغ را روش کبك آرزوست ، جلویش را محکم کشیدم خانه خراب همه مرغ طوطی وبلبل میشود که بی پرده عاشق باشد وخوش لهجه ناطق گردد مت بداء الصمت خیر لك من داء الكلام ، وما ارسلنا من رسول الابلسان قومه ، راستی یعنی چه ، درستی کجاست بی پرده گوئی چرا ، پنهان خورید باده که تکفیر میکنند ، مردی که اینجا بی پرده وحجاب حرف بزند نادرتر از آنست که زنی درفرنك باچادر ونقاب راه برود : انی لم استطع معك صبراً کاغذت را مثل دنیای زمان دم بریده کردم . . . » ولی باآنکه قائم مقام درهمین نامه ازروی مزاح میگوید: « بنده باقتضای جبن واحتیاطی که بالذات دارم بکنایه ورمز معتقدم تا از سعایه وغمز محترز باشم » همانطور که درشرح حال وی گفته شد قائم مقام یکی ازمردان بی پروا ومتهورعصرخود بود ورفتاروی بابزرگان آن عهد بهترین گواه است ومایقین داریم که منشآت انتقادیه وی بدست طرفداران قاجاریه ازمیان رفته والاآن طوریکه اعمال این مرد نشان میدهد یقین است که درگفتارخود بی پرواتر از آن بوده است که عموم تصور میکنند و بدیهی است که درنامه هائی که بدوستان صمیمی خود مینوشته ازآنچه مورد انتقادوی بود سخن میگفته است وبطورنمونه یکی ازنامه‌هائی را

که ببرادر خود میرزا موسی خان وزیر نوشته و بخوبی نشان میدهد که قائم مقام چقدر در جزئیات اوضاع دقیق بود و رفتار درباریان آنروز را مضحك میدیده که بازهم برای احتراز از تطویل کلام فقط چند سطر آن نامه را ذیلا نقل میکنیم و علاقمندان میتوانند بمنشآت مرحوم قائم مقام مراجعه نمایند.

« نورچشما قبله عالم قبل ازعید بمن فرمود که حاصل احضار تو معتمد این بود که شما دو نوکر امین بزرك شاهید باهم بنشینید امر خراسان را او حالی تو کند امر آذربایجان را، تو حالی او کن باهم مشورت کنید و مصلحت دولت شاهرا بفهمید وقرار سفر شاهرا بدهید... الی آخر »

یکی از بهترین آثار انتقادیه قائم مقام جلایر نامه است که روزن ویس ورامین ساخته شده این کتابرا چنانکه طابع دیوان قائم مقام تذکر داده مشارالیه پس از معاهده ترکمانچای وقتل گریبایدوف ساخته است و بقدری سرسری و باشتاب بنظم آن پرداخته که ظاهراً قبل ازمراجعت خسرو میرزا نظم جلایر نامه خاتمه یافته بوده است چنانچه در آخر همین کتاب پس از قتل گریبایدوف واعزام خسرو میرزا میگوید:

خدا سازد بزودی باز آید — تفقدها ز باب و شاه یابد

و دراواسط کتاب گفته است.

فرستادی بروس از راه فرهنك — یکی فرزند و گرشد خاطرت تنك
چه غم شام فراقش خوش بر آمد — امیرزاده خسرو رفت و آمد

جلایرنامه را قائم مقام بزبان عامیانه بنظم آورده و در آن پای بند قواعد لفظی نشده است این کتاب انتقادی است از اوضاع دربار واوضاع ارتش آن زمان و بهترین معرفش اشعاریست که ذیلا از آن نقل میکنیم:

برای اینکه نشان دهد که اطرافیان فتحعلیشاه و شاهزادگان چگونه مردمانی بوده‌اند میگویند.

جلایر جان دهد در راه آقا چه پروا دارد از سرما و گرما
سه الف از مال مردم اخذ کرده بشهزاده همش را عرض کرده
سپرده بـر در صندوق خـانه گرفته قبض تحویل از خزانـه
نفاق اندر میان شهـر انداخت کلانتر را به بند قهـر انداخت
کلانتر نیمه شب از شهر بگریخت اساس دولت طهماسبی ریخت
جلایر در تفنن نابلـد نیست تفنن پاره ای اوقات بد نیست
متاع رایـج اینجا نفـان است نه آذربایجان، اینجا عراق است

برای اینکه نشان دهد مجالس آنزمان چقدر یاوه و عبث بوده و همنشینان آن عصر چه وضعیتی داشته‌اند.

دروصف جلایر میگویند:

هنرها در جوانی کسب کرده بسی مشق تفنگ و اسب کرده
سفرها کرده در دریا و خشکی نشسته روی اسب و توی کشتی
بهر مجلس که آید بی توقف کند در علم ها دخـل و تصرف
باستنجا و حیض و استحاضه کنند از وی زن و مرد استفاضه
جلایر کاتب مطلب نگاری است محرر کهنهٔ سررشته داری است
شب مهتاب کاغذ ها نویسد غلط هر جـا شود فی‌الفور لیسد
قلم بر دست و عینك بر دماغش رقـم بـر روی زانو بی چراغش
قراقر در شکم از شدت جوع بسر سودای نظم امـر مرجوع

در موقعی که عباس میرزا در جنگ ترکمانچای بود چنانکه در

تواریخ مسطور است از فتحعلیشاه پول خواست ولی مخالفان و معاندان که از حال سپاه روس بیخبر بودند و جنگ باروس را مانند جنگهای ایلیاتی میدانستند ، فتحعلیشاه را از فرستادن پول مانع شدند . قائم‌مقام در باره گفتگوی فتحعلیشاه ودرباریان در این موضوع میگوید :

مخالف گوچو بودی خدمت شاه — نمودی هر که عرضی نیك دلخواه
که‌قربانت بگردم نیست تشویش — ارس ارهست اندك باشد از پیش
کـه آذربایجانیـها بخواهند — بایـن حیلـه زر نقـدی ستانند
مداراندیشه ازاین‌هان و این‌هوی — پیاده خصم کی آید بـدین سوی
که خودایشان نمایند چاره کار — کرم‌کردن از اینجا نیست در کار
یکی گـوید ارس باشد روایت — همه مقصود پول است این حکایت
شده‌خوش‌روس‌دست آویزاینکار — که گیرند از خزانـه پول بسیار
یکی گوید که شه باروم سازد — چـرا پولـی دهـد کاری نسازد
یکی گوید یکی گشتند باروس — همیشه از من آنجا هست جاسوس
نویسد بر من از هـر باب نامه — رسد هـر روز از او یکروزنامه
ببنده واجب آمد عرض اینکار — بود امـر از شهنشه هست مختار
زنقل روس بوده ایـن سؤالت — بسی نیکو بیایـد حسب حالت
پیاده لشگـری بی زور بینم — مثال مـرده هـای گـور بینم
یکی گوید که گر حکم جدال‌است — بجز من فتح دیگـر را محال است
ز شمشیر جهان سوزم بسوزم — چـه آتشها که از کین بر فروزم
تعهد میکنم کز روس یك تن — بـدر از معرکه نگـذارمش من
ندیده طبل جنگ‌وفوج‌سالدات — پیاده دررخ اسب ، فیل شد مـات
یکی گوید که تا ما رابود جان — نباید غـم خـورد شاه جـهانبان

بدشمن جملگی یکباره تازیم | زجیحون رود خون بر خصم سازیم
یکی گوید که دفع هر بلائی | فلان زاهد کند از یك دعائی
یکی گوید ز خیرات و مبرات | بدیدم چاره ای از بهر آفات
یکی گوید که آقائی زکرمان | اقامت داشت چندی شهر کاشان
کنون دارالخلافه هست امروز | شناسد اختر این بخت فیروز
ولی از جفر هم باربط باشد | برش علم غریبه ضبط باشد
شب آدینه جمعی هر که چیزی | بپرسیدند از او داده تمیزی
سؤالی شد زجفرو رمل هم دید | بگفتا شادمان شو هست امید

جای تعجب است که از میان چنین مردمی آزاده مردی چون قائم‌مقام بوجود آمده باشد.

قائم‌مقام و سعدی

- بهترین معرفی و ستایش قائم‌مقام اینست که وی را بزرگترین شاگرد سعدی بدانیم زیراکه وی را بااین وصف بلافاصله پس از سعدی گرفته ایم و این مقامی است که قرنهاگذشت و دست کسی بآن نرسیده وحتی کمتر کسی به پیرامون آن نزدیك شد ، قائم‌مقام فقط دریك مرحله ازسعدی عقب مانده و آن جزالت گفتاراست ، قائم‌مقام باندازهٔ سعدی نتوانسته است خود را ازتکلف دور بدارد وحتی گاهی مانندنویسندگان متکلف در پی استعاده و تشبیه برمیآید صرفاً برای اینکه سجع عبارت را درست کرده باشد ، بهرحال اگر قائم‌مقام در این دوره میبود ومسائل اخلاقی و اجتماعی امروز را که مشگلات حیات ماست بسبك نویسندگان اروپا بابیان موثر خود تشریح میکرد ، معجز عیسی ازبنان وی آشکار میشد .

٤- نثر مسجع پس از قائم‌مقام

- پس از قائم‌مقام نظر باینکه ادبیات اروپا بتدریج در ایران نفوذ می‌یافت نثر فارسی رو بسادگی میرفت ولی کسانی که پیش از سنجیدن قدرت خویش بتقلید قائم‌مقام پرداختند مانند نویسندگان اسبق ازمنقصت تکلف برکنار نماندند، وحتی فرهادمیرزا معتمدالدوله که عهد قائم‌مقام را دریافته ومنشآت وی معروف است گاهی بقدری متکلف میشود که سخن وی مضحك از آب بیرون میآید، چنانکه دریکی از نامه‌های خود برای جناس بافی میگوید: «مادر تاریکی نارنگی میخوردیم» ودرجای دیگر: «نارنج راکه‌بارنج از درخت میچیدند»

بخش ششم - قائم‌مقام وامیرکبیر

- شباهت غریبی که میان سرنوشت قائم‌مقام وفرجام امیرکبیر موجود است توجه متتبعان را بخود جلب کرده، هریك از ایندو نفر سرپرست ولیعهد زمان خود بود و کوشش ها کرده تا وی را بپادشاهی رسانده و سرکشان را مقهورساخته و عاقبت بدست پرورده خویش کشته شده‌اند اگر ایندو نفر از روزگار مهلت می یافتند و افکار خود را عملی می- ساختند بهبودی های بسیارعاید میهن‌ما میشد، ایندو نفر خدمات‌شایانی بکشور ما کرده‌اند وسزاوار است که نام هردو آنها سردفتر پیشوایان عصرترقی نوشته‌شود، منتهی چون‌عصر قائم مقام نسبت بعهد امیر کبیر از روزگار ما دورتر بوده نام‌وی وشرح خدماتش کمتر درخاطرها مانده وعوامل دیگری نیز این بعدعهدرا تأیید کرده است‌مثلا وقتی که دوره مشروطه پیش آمد طرفداران آزادی برای اینکه فضایح دودمان قاجار

را نشان بدهند داستان امیر کبیر را زنده کرده و خدمات ویرا بنظر مردم کشیدند بخصوص که امیر کبیر شاگرد باروپا فرستاد و اروپا را بشاه نشان داده بود و این اقدامات باید آل متجددان بیشتر وفق میداد و حال آنکه در هنگام قتل قائم مقام دولت قاجاریه در اوج اقتدار خود بود و نه تنها کسی نتوانست خون اورا ادعا کند وظلم و جور و حق ناشناسی قاجاریه را مذمت نماید بلکه جرأت گریستن بر فقدان چنان مردی را نداشتند و برای اینکه قاجاریه را تبرئه کنند نسبت‌های نکوهیده بوی میدادند چنانکه فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا که پرورده قائم مقام بود ومنشآت ویرا جمع آورده از ترس اینکه مبادا مورد اتهام قرار گیرد در آنجا که اقدامات محمد شاه را شرح میدهد میگوید : « وچندی نکشید که از دستور پیر که بس بددل وزشتکار بود رنگی دیده شد وشکن پیشه و ریمنی اندیشه ساخت ومردمان رادر تو به رنج میگداخت . چون چندی بر این زمان گذشت خدیو شیر گیر ببندش آوردو بکمندش انداخت چون دژخیم بکشتن دست گرائید گفته استاد گرکانی راکه سودی نداشت میسرائید :

از کرده خویشتن پشیمانم   وز گفته خویشتن بزندانم
رو رو که بایستاد شبدیزم   بس بس که فرگسست خفتانم

جهانیان از بیدادش آسوده درجامه خواب باشاد خواب غنودند »

این همان فرهاد میرزاست که قائم مقام درنامه‌ای که پس ازمرك ولیعهد بزن خود مینویسد و در باره او میگوید : « از نواب فرهاد میرزا نوشته بودید که در مشق پیش است ودر درس بیش ، مرحوم ولیعهدهم کمال التفات را داشت واذن عروسی مرحمت کرده بود حالا که این قضیه اتفاق افتاد البته

بتأخير خواهید انداخت » هم چنین جهانگیر میرزا برادر محمدشاه در کتاب تاریخ نو ازاو بدمیگوید .

ای گلبن تازه خار جورت اول بر پای باغبان رفت

ولی اینك که باید زنك اغراض ازرخسار حقیقت زدوده گردد وبزرگان ما در دادگاه عالی تاریخ محاکمه شوند قائم‌مقام نه تنها ازاتهامات مغرضان تبرئه میشود بلکه نخستین مقام عزت رابوی اختصاص باید داد .

مدارك تاریخی ما آنقدر صریح نیست که بتوانیم خدمات قائم‌مقام وامیرکبیر رابایکدیگرمقایسه کنیم : دورهٔ زمامداری قائم‌مقام متصادف بود باسیاست تعرض آمیزروس وانگلیس وعثمانی ، و تهدیدات و تعرضات این سه دولت بقائم مقام مجال نمیداد که باصلاح امور بپردازد بخصوص که فتحعلیشاه مردی لاقید و محمدشاه پادشاهی بیمار و از بیعرضه ترین شاهان قاجاریه بوده‌اند معذالك قائم‌مقام موفق شدکه درقلیل‌مدتی ارتش ایران را چنان سروروئی دهد که در بعضی از جنگها بتواند غلبه یابد ووضع مالیات را آنقدر که اقتضای زمان اجازه میداد اصلاح کرد تا میزان دخل وخرج بهم نزدیك شود ، و سایراصلاحات اورا اگر چه در تواریخ تصریح نشده باشد میتوان از این‌اقدامات اوقیاس گرفت .

در دوره صدارت امیر کبیرسیاست تعرض آمیز روس و انگلیس موقوف شده بودولی فتنه‌های داخلی وهرج ومرج اوضاع کشور بقدری بود که از گرفتاریهای قائم‌مقام کمی نمیکرد امیر کبیر درخاموش کردن فتنه های مذکور کوشید وبرای برانداختن هرج‌ومرج بقدری سختی و خشونت بخرج‌داد که‌در اندك‌زمانی بهبود حاصل شد ودر اثناء این‌احوال

باصلاح سایر شئون ملی وازجمله بتاسیس دارالفنون پرداخت و سایر اقدامات شایان وی بر همین قیاس است

ضمناً ما بدون آنکه نسبت بمقام ارجمند امیر کبیر جسارتی بکنیم میخواهیم خاطر طرفداران عصر ترقی راکه درجستجوی پیشوایان خود هستند بقائم مقام که دارای همان زندگانی وهمان افتخارات وهمان سرنوشت بوده معطوف سازیم تاادعای ما باامعان نظر خوانندگان باثبات برسد.

اینك جنگهای و وقایعی که قائم مقام اول دوم در آن دخالت یا نظارت داشته‌اند بطور خلاصه ازنظر خوانندگان عزیز میگذراند.

بخش هفتم

جنگ بین ایران وروس درزمان فتحعلیشاه

کاترین ملکه روسیه ازنیرنگهای آقامحمدخان بتنگ آمده بود ناچار سال ۱۲۱۰ بانیروی شگرفی تحت فرماندهی سرداران کارآزموده بحمایت هراکلیوس والی گرجستان بقفقاز حمله‌ور شد.

آقامحمدخان که تاب مقاومت باچنین نیروئی نداشت دست بدامان علما و پیشوایان مذهبی شده وبا انتشار اعلان جهاد و بانتظار جمع نیروئی زمستان‌را در تهران سر کرد.

از آنجائیکه مردخوش‌اقبالی بود دراین گیر و دار ملکه روسیه مرد وپل اول فرزند او که با رویه مادر موافق نبود حتی ازحضور برادر آقامحمد خان «مرتضی قلیخان» دردربار روسیه ومجالست با امپراطوریست ناراحت بود به مجرد فوت ملکه و اعلان عزاداری دربار روسیه دستور

دستور داد نیروی اعزامی از قفقاز برگردند . این بود که آقامحمدخان در بهار آخرین سال سلطنت خود در سرتاسر قفقاز بتاخت وتاز مشغول بود ولی کار فتوحاتش بپایان نرسیده و با امپراطور روسیه قرار و مداری نگذارده بود که حرص و طمع وخست فطری ، او را از ادامه زندگی محروم نمود و آرزوهای بزرگ خود را بدل خاك برد و ایران از داشتن یك پادشاه شجاع مدبر وطن‌پرستی محرم گشت .

الکساندر اول از مرگ آقا محمدخان شاد شد لذا برای تصرف گنجه و طالش و قره باغ شروع بدست اندازی بشهرهای قفقاز نمود

یکی از علل مهم این جنگ ماده نهم وصیت پطر کبیر بود بوارث خودکه هرقدر ممکن باشد باید به استانبول و هندوستان نزدیك شد ، زیرا کسیکه براین دو نقطه تسلط واستیلا یابد میتواند سلطنت تمام دنیارا در دست بگیرد باید دائما درعثمانی وایران جنگ و نزاع برپاداشت .

وباید دردریای سیاه کارخانه‌های کشتی‌سازی و لنگرگاههای کافی ساخت ودرحوالی ایندریا ودریای بالتیك اراضی کوچکی رامتصرف شد ، زیرا تسلط بر این دو دریا برای پیشرفت مقاصد لازم است . باید در موقع ضعف وانحطاط ایران تاخلیج فارس پیشرفت وروابط بازرگانی را بادریای مدیترانه مجدداً برقرار نمود و تاهندستان که بمنزله مخزن وذخیره خانه دنیاست جلو رفت .

وقتی ما باین مملکت برسیم دیگر احتیاجی بطلای انگلیس نخواهیم داشت»

گویا پطر کبیر هرگز نخوابید مگر آنکه پای خود را رو بخلیج فارس دراز کرد ودست چپ را بطرف هندوستان نگاه‌میداشت .

لذا در اواخر سال ۱۲۱۸ هـ (۱۸۰۳ م) تیرگی روابط باعلادرجه رسید وقصد امپراطور آن بودکه گنجه و قرباغ ونواحی طالش را بـرای حفاظت قفقاز در دست داشته باشد.

لذا در ۱۵ ذیقعده ۱۲۱۸ بدون‌مقدمه نیروی شگرفی بفرماندهی ژنرال لازارف LZAROF مامورانجام‌اینمقصودنمود، این‌افسرسنگدل هرجارسید قتل‌وعام‌کرد، مردم گرجستان از پادشاه ایـران استمداد نمودنـد فتحعلیشاه بنام دفـاع ازکشور وجنك باکفار بدستیاری علمای عصر دفاع کشور را اعلام نمود وبه‌بسیج ارتش مبادرت کرد.

در اینموقع پادشاه ایران شخصاً به‌تبریزشتافت ودر موردسازمان واحدها اقداماتی‌نمود. از جمله عباس میرزاولیعهد را بفرماندهی میدان جنگ تعیین‌کرد.

روز دو شنبه ۲۷ ذیحجه ۱۲۱۹ اوضاع آذربایجان بکلی تغییر یافت، برای جمع آوری نیروهای فراوان عباس میرزا از تمام نقاطایران مخصوصاً رؤسای ایلات‌وعشایرکومك‌خواست وآنهارا بجهاد دعوت‌نمود.

فتحعلیشاه نیزبیکارنه‌ننشسته دست‌کومك بطرف انگلستان‌دراز نمود، دولت بریتانیا دربرابر این‌کومك شرایطی پیشنهاد کرد؛ ازجمله تسلیم جزیره هرمزوخارك وبندربوشهروبعضی ازبنادر دریای‌مازندران، فتحعلیشاه پس ازشور باامنای دولت پی‌به‌نیات شوم انگلستان‌برد، ناچار بطرف ناپلئون متوجه شد ودر رمضان ۱۲۱۹ نامه به امپراطور فرانسه نوشت که‌در ژانویه ۱۸۰۵ به ناپلئون رسید و امپراطور هم مسیو ژوبر مترجم ومنشی‌خود را روانه ایران‌نمود مسیوی ژوبر JAUBERT پس از وصول بایران وکسب اطلاعات کافی باتفاق میرزا رضای‌قزوینی بمیهن

خود باز گشت و مشاهدات و اطلاعات خود را در اختیار ناپلئون گذارد ناپلئون هم برای تقویت نیروی ایران چند نفر کارشناس نظامی بنام ژوانن دلابلانش و بن تان که افسر مهندس و توپخانه بودند روانه سپس ژنرال کاردان و ترزل را روانه ایران نمود که انصافاً برای آموزش کادرافسری وتهیه توپخانهٔ ومهمات کارهائی کردند ومعاهده اتحادی در محل فینك اشتاین FiNKNSTEIN بسته شد که ناپلئون مواد زیر را تعهد کرده بود :

۱ - ضمانت استقلال ممالك موجوده ایران .

۲ - شناختن حق حاکمیت ایران بر گرجستان .

۳ - وعده بذل مساعی کامل در اینکه روسیه را وادار به تخلیه قفقاز نماید .

٤ - تدارك افسر و کارگر و اسلحه برای ایران بقدر احتیاج .

دولت ایران هم متقبل شده بود :

۱ - فوراً بانگلستان اعلان جنك بدهد .

۲ - انگلیسی ها واتباع بریتانیارا ازایران اخراج نماید .

۳ - مرز ایران را بروی عمال و مامورین انگلیسی به بندد .

٤ - بستن پیمانی با افاغنه و قبایل هرات و قندهار برای حمله بهندوستان .

۵ - در صورتیکه ناپلئون بخواهد بهندوستان لشگر کشی کند راه عبور به ارتش فرانسه بدهد . »

دولت ایران آنچه را که پذیرفته بود انجام داد ولی ناپلئون فقط بفرستادن هیئت ها اکتفا کرد وهنگام فرستادن ژنرال کاردان باو میگوید :

« ایران دولت روس را دشمن حقیقی خـود میداند ، چه روسها گرجستان را تصرف . و بهترین ایالات ایران را در معرض تهدید قرار داده وسلسله قاجاریه را برسمیت نشناخته‌اند با آقامحمدخان وشاه‌فعلی مرتب درجنك وستیز بوده‌اند .

« آقای ژنرال ؛ شما باید تمام این‌خصومتهارا بیاد ایرانیها بیاورید وآتش دشمنی وخصومت را دامن بزنید .

« باید ایران در مرزهای روسیه بتعرضات شدید مشغول شود و هنگامیکه روسها لشگرهائیرا از جبهه قفقاز برداشته باروپا میفرستند استفاده کرده قسمتهای از دست داده را پس‌بگیرند » .

و نیز طی نامه‌ای به تالیران مینویسد :

. . . . . لابد ملتفت‌هستید که جلب مساعدت ایران تاچـه حد برای من مفید است . بافرستادن یکعده ۱۵۰۰ نفری با چند نفـر افسر میتوانم نظرتزار روسرا از اروپامنحرف‌سازم . . . لازم‌بیاد آوری نیست که سه ماه بعد از حضور سپاه در ایران دولت انگلیس و روسیه تاچه حد دچار وحشت واضطراب خواهند شد »

ازاین‌بیانات خوب معلوم‌میشود که بناپارت استفاده‌ایرا که‌ازایران توقع داشته همان منحرف ساختن توجـه روسیه از اروپا بـوده بااینجهت بفکر افتاد که‌زمام‌سیاست ایران واصلاح ارتش آنرا دردست بگیرد و برای اینکار بهتر از فتحعلیشاه کسی‌را نمیتوانست گیر بیاورد .

دراین ضمن ترزل TREZEL از طرف ناپلئون مامـورت یافت که‌از آسیای‌صغیر به بغدادواز آنجابساحل‌خلیج‌فارس برود وراههائیرا که‌از استانهای ایران بسواحل‌شط‌سنده‌میرود بررسی کند، اومدت نه‌ماه‌تحقیقات

کافی در باره‌راههای کاروانی هرات وقندهار وسواحل هند بعمل آورد
وچون ژنرال گاردان وجوداورا لازم میدانست، جزءهیئت نزدخودنگاهش
داشت.

ستوان ترزل در پنجم رمضان ۱۲۲۳ (۲۶ اکتبر ۱۸۰۸) به‌تهران برگشت
در همین روز لاژار منشی سفارت فرانسه برای ملاقات فلدمارشال کنت-
گودویچ فرمانده اردری گرجستان به تفلیس حرکت کرد.

روز ششم رمضان میرزاشفیع صدراعظم گاردان را خواست و
اسامی کسانیرا که برای دریافت پیمان امضاشده ناپلئون بفرانسه‌رفته‌بودند
باو یاد آوری کردو گفت تاکنون بهیچیك ازتقاضای ایران پاسخ نداده‌اند.

درباب توپخانه که فابویه وربول در اصفهان ترتیب داده بودند
گفت که‌بموجب فرمان‌شاه ایندونفر باید کارهای خود را بتوپچی باشی
واگذار کرده‌به‌تهران بیاید، گاردان گفت باید تمام اسباب کار راهم باخود
بطهران بیاورند.

ضمناً نامه‌ای ازعباس‌میرزا ارائه دادکه سرگرد وردیه وکاپتن
لامی درجنگهاشرکت نمیکنند، گاردان گفت دراینخصوص اجازه‌ناپلئون
لازم‌است. ژنرال گاردان در یادداشت‌های خود مینویسد:

روز ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ (۱۸ ژوئن ۱۸۰۸) میرزا شفیع صدراعظم
مراخواست وگفت سفاین انگیسها در خلیج فارس روز بروز زیاد میشود
و اینك که به‌سی کشتی رسیده ملکم از دربار تهران تقاضاکرده‌که
یکنفر پیك ساده روانه حضور نماید ولی‌من جداً با هرگونه باب ارتباط
مخالفت کرده‌و گفتم اگریکنفرانگلیسی قدم بخاك‌ایران بگذارد به‌تعهدات
پادشاه ایران دربرابر ناپلئون لطمه وارد خواهد ساخت ولی من آنها را

قانع نموده‌ام که لشگری آماده دفاع از سواحل جنوب نمایند و اسمعیل بك که فرمانده لایقی است مأمور این کار شد.

ملکم پول زیادی در جنوب پخش میکند و بکسانیکه در کشتی های او خدمت کنند روزانه صد روپیه اجرت میدهد و انتشار داده است که جزیره خارك راکه دولت ایران به فرانسه واگذار نموده او اشغال خواهدکرد.

در این هنگام مارشال گودویچ فرمانده نیروی روس نامه‌ای به فتحعلیشاه مینویسد و در آن ذکر میکند که امپراطور الکساندر از قبول وساطت فرانسه سر پیچیده و بدربار التیماتوم داده است که اگر پادشاه یاعباس میرزا بدون فوت وقت نمایندگان خود را برای امضاء معاهده نفرستند متارکه را قطع نموده و بخاك ایران حمله خواهدنمود.

میرزا شفیع ژنرال گاردان را مورد ملامت قرار داده و میگوید مسیو لازار نماینده شما هم که کاری از پیش نبرد و شما که سفیر امپراطورفرانسه هستید خوب است بعهد و پیمان خود وفاکرده ومارشال گودویچ‌را وادار کنید که تغییررویه بدهد، پادشاه‌ایران‌فرستادن نماینده دولت انگلستان بریاست مکلم را برای قولی که بدولت فرانسه داده بود ردکرد و آنهارا با خفت و خواری از سواحل ایران مأیوسانه بر گرداند پس چرا شما اقدامی نمیکنید که این متارکه موقت به صلح دائمی تبدیل شود در این ضمن نامه فرمانده نیروی روس که عباس میرزا از شدت عصبانیت از هم دریده‌بود بتهران میرسد.

ولیعهد مدعی است که هنگامیکه نیروی ایران از هر حیث برتری داشت و روسها آماده صلح بودند اعلیحضرت همایونی فرصت‌را از

دست داد و شاید خیال میکرد مسکو را هم باید تصرف نمود و امروز پس از چهار سال که ارتش بیکاره خود را از بالکان و اروپا احضار کرده یك چنین التیماتوم ننگ‌آوری بدولت ایران میدهد.

مارشال کودویچ در آخر نامه خود نوشته بود:

«یکبار دیگر که دفعه آخر خواهد بود حضور اقدس ولایتعهد»
«را یادآور میشوم که دولت عظیم الشأن روسیه فقط در صورتی بعقد»
«صلح حاضر است که دولت ایران شرایطی راکه پیشنهاد کرده ام»
«بپذیرد و آن اینست که مسیر رودخانه کورا و ارس و ارپاچارا مرز»
«بین دولتین بشناسند و بدون فوت وقت عهدنامه را امضاء نمائید»

«چون من شخصاً طالب خیرم تاکنون چندین بارحضورحضرت»
«اقدس ولایت عهد مورد آزمایش قرار گرفته ام در مرقومه حضرت»
«ولایت عهد که توسط فتحعلیخان نوری رسید دعاوی دولت ایران آن»
«بود که مرزهای قدیمی مجدداً مرز بین دولتین شناخته شود»

«این ولایاتی که ادعا کرده اید درزمان حال اعلیحضرت امپراطور»
«روسیه پادشاه معظم من بر آنها مستولیست قسمت عمده آنرا ارتش مظفر»
«ما بقدرت شمشیر گرفته و بقیه هم با میل و رضایت خاطر تبعیت»
«امپراطور روسیه را پذیرفته اند»

«و دولت روسیه براثر عظمت و قدرت فوق العاده زوروسرنیزه»
«و وسعت فتوحات حق آنرا دارد که هر مرزیراکه مطابق میل اوست»
«بخواهد و دعاوی شدید تر بنماید.»

«اعلیحضرت امپراطور مخدوم من، چون نیتی جز استحکام»
«روابط حسنه باهمسایگان خود ندارد و ایران نیز از آنجمله است»

« براثر احساسات عدالت خواهانه وحفظ حیثیت حاضر است که بامضای »
« صلحی که ایران خواستاراست مبادرت کند و بایران آسایش وفراغت »
« ببخشد ، در پاسخ ایرادات والاحضرت راجع بخطوط مرزی میتوانم »
« بگویم که اعلیحضرت پطر کبیر تمام ولایات گیلان را فتح کرده بود »
« ولی پادشاه معظم من امروز بهمین شرایط قناعت میکند و باید بدون »
« هیچگونه تغییر و تبدیل اساس صلح آینده شناخته شود . »

« در باب دعاوی ایران ، موقعی این ادعا پسندیده بود که دولت »
« ایران از حیث نیروی نظامی بر ما رجحان داشته و فتوحاتی »
« کرده باشد ، و حال اینکه در صورت ادامه جنك با حال نکبت بار »
« حالیه ارتش ایران برتری ما روزبروز آشکارتر خواهد بود . »

« اطلاع داریم که چند ایالت عظیم از ممالك تابعه پادشاه ایران »
« سر بطغیان برداشته اند ، انگلیسیها بسواحل خلیج تجاوزاتی کرده‌اند »
« پاشای بغداد بحمایت انگلیسیها سر بطغیان برداشته »

« در صورتیکه دربار ایران گرفتار این مشکلات عظیم است »
« آیا مناسب است که بر تعداد دشمنان خود بیفزاید و با ادعای غرور »
آمیزی خشم کشور مهیبی مانند روسیه را برضد خود برانگیزاند . »

« اما امپراطور معظم من بهیچوجه در صدد استفاده از این وضع »
« پریشان ایران نیست، بااینکه امروز هیچکس تاب مقاومت در برابر »
« ارتش اورا ندارد نفع کلی ایران در امضای پیمان است . »

« ازهوش سرشار والاحضرت مدد میخواهم؛ آیا حیثیت امپراطور »
« اجازه میدهد ممالکی راکه در ظرف چند سال بضرب شمشیر وریختن »
« خون سربازان گرفته است برایگان از دست بدهد . »

« ناگزیرم که بگویم اگر این شرایط فوراً امضاء شود بنفع ایران »
« خواهد بود . »
« امری که مرا باختیار این لحن در مکاتبه وا داشته همان کمال »
« عقیده من بحضرت ولایت عهد و ستایشی است که از او میکنم واگر »
« قصدم جز آسوده بخشیدن بایران بود ، که باید شما روزگاری بر آن »
« سلطنتِ کنید و آن بغیر از صلح با دولت عظیم الشأن مثل روسیه »
« میسر نمیشود یقیناً بقبول مذاکرات سابق وحالیه تن در نمیدادم »

گرچه این نامه حسن ختام نداشت ودرپایان مارشال ، ولیعهد را تهدید میکند و میگوید والاحضرت باید فراموش نفرمایند که اگر ایران برخلاف منافع خودقدمی بردارد چنین وچنان خواهد کردوانصافاً این فرمانده فاتح از ذکر آنچه شرط حزم و احتیاط و برای دولت ایران رعایت آن لازم بود دریغ نکرد .

ولی سرداران بلند پرواز ایرانی زیر بار این خفت نمیرفتند که پس از پنجسال جنك و ریختن خون ده ها هزار سرباز تازه قسمت آباد کشور را از دست بدهند .

دست بجمع آوری نیرو برای ادامه نبرد زدند ازطرفی صدراعظم نامه مؤدبانه و آرامی برای وزیر خارجه روس و فرمانده قوای قفقاز فرستادو بوسیله مسیو لازار بولیعهد توصیه شد که او هم نامه آرامی بنویسد و منکر اغتشاشات داخلی و هجوم انگلیسها بشود .

در همین ضمن بر اثر فشار مأموران دولت برای وصول مالیات سنگین فراهان دوآنحدودشورشهائی برپا شد، مغرضین میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرك قائم مقام را پیش شاه متهم کردند او بیش از ٢٤

سال نداشت و یکی از ور دست های جدی و طرف اعتماد میرزا شفیع بود مورد بی‌مهری شاه واقع میشود و بزحمتی رفع اتهام میکند.

در این گیرو داد خبر فوت پادشاه انگلستان انتشار یافت و نیز معلوم شد سر هارفود جونز بعنوان سفارت کبرا قصد ایران را دارد.

روز سوم شوال ۱۲۲۳ فتحعلیشاه ژنرال گاردان را بحضور پذیرفته وبا وضع اندوهناکی می‌پرسد ، علت این بدبختی که از فرانسه هیچگونه خبری نمیرسد چیست ؟ خیلی نگران هستم ، میترسم وقتی تریاق ازعراق برسد که مارگزیده مرده باشد.

شما بما اطمینان دادید که روسها بدون جلب موافقت ناپلئون ممکن نیست مجدداً دست بکار جنك بزنند و ما اردوئی را که در سلطانیه برای تقویت ارتش ولیعهد جمع آوری کرده بودیم باتکاء گفته شما مرخص کردیم ، مارشال گودویچ سر فرانسه و ایرانرا شیره مالیده و در بد ترین فصول وسخت‌ترین موقع ، جنك‌را بما تحمیل کرده مهمتر از همه آنکه شما بافسران فرانسوی دستور داده اید دست از کارو کمك به سپاهیانیکه در جبهه جنك هستند بکشند ، قلعه ایروان در محاصره دشمن‌است، از مسیو لاژار فرستاده شما نزد فرمانده قوای‌روس خبری نیست . !

آنوقت رو کرده به‌میرزا ابوالقاسم فراهانی که آیا از آذربایجان و لاژار که بیش‌از یکماه است رفته خبری رسیده او جواب منفی میدهد، خیلی تعجب میکنم از ناپلئون امپراطور فرانسه که مارا در اینوضع رها کرده وهیچگونه کومکی نمیکند!! دولت های بزرك‌مارا ملامت میکنند

و میگویند آیا اتحاد بستن با دولتی که هرگز بقول خود وفا نمیکنند و اگر هم بخواهد از عهده آن بر نمیاید بچه کار میخورد ، معهذا من دست از دوستی ناپلئون بر نداشته ام و حال اینکه حملات شدیدی که بما وارد میاید با استهزای توهین آمیز سختی همراه است اگر ناپلئون سراسر روسیه را برای کشیدن انتقام ما درخون و آتش فرو بگیرد باز نمی تواند از عهده رفع بدنامی که دامنگیر او شده بر آید ، آیا امپراطور شما حاضر است که نام بلند خودرا که شرق و غرب عالم را فراگرفته از میان برده و باعدم انجام پیمان مقدس خود یك بدنامی و نام ننگی باقی بگذارد ؟

بر عکس ما برای ایفای بقول خود نسبت بناپلئون یکی ازسفرای انگلیس را باوجود هدایای بسیار هنگفت و پیشنهادهای بی اندازه مفید با نهایت خفت باز گرداندیم معهذا دولت انگلیس دست بردار نیست و بزودی سفیر دیگری با پیشکشی ها و هدایای بیشتری بسواحل خلیج خواهد رسید اگر ما اورا بشرف ملاقات خود برسانیم هدایای زیادی تقدیم خواهد کرد بعلاوه دولت بریتانیا توپ وتفنك بسیار دارد اگر ما رفتار حضمانه خودرا ادامه دهیم بما حمله خواهد نمود ، نماینده انگلیس میگوید دولت ایران از فرانسه بیست هزار تفنك مدتهاست خواسته هنوز نرسیده در صورتیکه ما خیلی بیشتر از آن اسلحه بزودی دراختیار شما میگذاریم بدون اینکه دیناری توقع داشته باشم ، او میگوید فرانسه بر خلاف سنن مرسومه و آداب معموله هیچ قسم هدیه ای نیاورده ، بعلاوه ارتش انگلیس حاضر است در دفاع در برابر روسها بکومك ما قیام کند و گرجستان را پس بگیرد .

اینها مختصریست ازشرح تحبیب وتهدیدات وپیشنهادات انگلیس ، حال خود در باب گرفتاری ما در شمال و جنوب فکر کنید ، دوری و سکوت فرانسه متفق مارا نیز در نظر بگیرید آیا برای کشور ایران ممکن است در شمال با روس بجنگد ودرجنوب هم با انگلستان دست بگریبان بشود؟

پاسخ این سؤال و حل این مسأله را بعهده شما میگذارم !!؟

کاردان گفت نفایس و هدایای انگلستان و پیشنهادهای فریبنده‌او همه ظاهر سازیست روزی خواهد رسید که دولت ایران از قبول آنها پشیمان خواهد شد اگر انگلیس با اینکه بهیچوجه انتظار آن نمیرود بتواند گرجستان و سر زمین های از دست رفته را بر گرداند ، دولت ایران بدون جلب رضای خاطر اعلیحضرت ناپلئون بحفظ آنها قادر نخواهد بود ، اگرپای یکنفرانگلیسی بنام سفیر در ایران بازشود ، سفیر فرانسه باوجود نهایت تأسفی که از مفارقت درگاه پادشاهی که تا این حد نسبت بفرانسه علاقه نشانداده و نسبت بشخص او مرحمت داشته خودرا بترك ایران مجبور خواهد دید .

شاه گفت ؛ عجب‌است !! اگردولت‌فرانسه در برگرداندن ایالات موروثی‌ایران قدرت‌نداشته آیا دوستی‌را به کینه‌ورزی تبدیل‌میکنند ؟! چرا برخلاف نیت‌ما پادشاه مقتدری‌را که مدتهاست مانند برادر عزیزش داشته ونسبت باو منتهی صداقت را به‌ثبوت رسانده‌ایم برما‌می‌انگیزید ؟ وبراندوه‌ورنج ما می‌افزائید ! شما هنوزبدربارما واردنشده‌ازما خواستید که جمیع‌روابط خودرا با انگلیس قطع کنیم ، ما نیز چنین کردیم ، با

روسیه دشمن خود ازدر دوستی در آئیم و بامضای متارکه جنك وواگذاشتن اختیار خود باعلیحضرت ناپلئون درعقد صلح قطعی تن در دهیم . چنین کردیم بعلاوه سرجان ملکم سفیر دولت انگلستان را نپذیرفته بر گرداندیم. از تجاوز ارتش ایران بخاك عثمانی باوجود حرکات ناسزای پاشای بغداد خودداری کردیم ، درمقابل اظهارات شما نسبت بروسها سر تسلیم فرود آوردیم . اینوضع رفتار ما بود ! حالا آیا جای آنست که تهرانرا ترك بگوئید ؟ مگر ما نمیدانیم در دربارهای اروپاهم سفیر فرانسه مقیم است وهم سفیر انگلیس . جلوی چشم ما در بغداد و بصره یعنی خاك کشوریکه از متحدین فرانسه و از دشمنان انگلستان است هم نماینده فرانسه اقامت دارد هم مامور انگلیس ، این رویه‌ایکه شما اتخاذ میکنید محرك قطع رابطه با ماست ، آیا تصور میکنید که امپراطور فرانسه پس از آنکه برحال پریشان ما وقوف یافت از طول اقامت شما مکدر شود ؟ بهتر نیست تارسیدن دستورجدید ازطرف اعلیحضرت ناپلئون اقامت خودرا ادامه‌دهید ؟ آیا امپراطور در موردترك ایران بشما دستوری داده ؟ در صورتیکه شما مسبوقید ما با چه نفرتی مجبوریم سفیر انگلیس را بپذیریم ومیدانیم که این سفیر برای آن میآیدکه اعتمادکور کورانه مارا بفرانسه واظهار علاقه بیهوده‌ایران را بامپراطور آن کشور بااستهزاوخشم وهن آوری بچشم‌ما بکشد ، میدانید دیداراو برای ما تاچه اندازه‌سخت وپذیرفتن او چقدر توهین آمیزاست ، تیرامیدما ازهرطرف بسنك خورده ، چون فرانسه مارارهاکرده . جنك با انگلستان برای ما مقدور نیست مجبوریم به پیش آمد دشواری تن دردهیم که‌قلب مااز اندیشه آن نیز نفرت‌دارد .»

کاردان گفت برای حفظ حیثیت ناپلئون مجبورم هر آن انگلیسی‌ها بخاك ایران قدم بگذارند تهران را ترك کنم و هرگز نمیتوانم دربرابر این نوع ناملایمات سر فرود آورم.

فتحعلیشاه گفت: آقای کاردان برای اثبات درجه علاقه خود نسبت بفرانسه میگویم:

« انگلیس که امروز خزاین واسلحه وارتش خود را برای رفع دشمنی قوی‌تر از ما باختیار ما میگذارد اگر اتفاقاً بمواعید خود عمل کند وبطارد روسها از خاك ایران موفق شوند باز نمیتوانند بقطع دوستی بافرانسه مارا وادار کنند.

ما در برابر شما بذات پاك پروردگار و بقرآن کریم سوگند یاد می‌کنم که اگر فرانسه از عهده انجام مواعید خود نسبت بما برآید با نهایت خفت سفیر انگلیس را از دربار خود برانیم، هدایا و تقدیمی‌های اورا مسترد داریم ونسبت بآن دولت چنان از در دشمنی در آئیم که او تاکنون نسبت بفرانسه نورزیده باشد و نیروی نظامی خود را بهر کجا که اراده ناپلئون اقتضا نماید بفرستیم. برای اینکه برهان دیگری بر اثبات نیات خود برای شما آورده باشیم میگوئیم که باحالت نکبت حالیه ما که خود بخوبی واقف هستید بازحاضریم که مدت زمانی دیگر در انتظار رسیدن اخبار پاریس روزگاری به لیت ولعل بگذرانم وانگلیسی‌ها را ببهانه‌های چند نگذاریم قدم بخاك ایران بگذارند»

برگشتن هیئت نظامی فرانسه از ایران

کاردان شصت روز مهلت خواست تا موضوع روشن شود این مهلت از غره شوال تا اول ذیحجه (نوامبر تا ژانویه) داده شد.

گویند اینمطالب تلقینات قائم مقام کوچك بود با اینکه او از انگلیسی ها دل خوشی نداشت معهذا تشخیص داده بود که ناپلئون فتحعلیشاه را فریب میدهد که خود نتایج سیاسی از آن بگیرد وادامهٔ جنك باروسیه را پدر و پسر هیچیك بنفع ایران نمیدانستند و تاجائیکه مورد سوء ظن واقع نشوند پدر در دستگاه عباس میرزا ولیعهد و پسر در دربار تهران زیردست میرزا شفیع صدراعظم جدیت میکردند بجنك پایان داده شود .

اینك نامه ژنرال گاردان بوزیر خارجه فرانسه ۲٦ نوامبر ۱۸۰۸ (٦شوال ۱۲۲۳) تهران

عالیجنابا :

« از خلاصه جلسه ملاقاتیکه در تاریخ ۲۳ اینماه بعمل آمده و صورت آنرا چون متضمن نکات اساسی است حضور عالی می فرستم معلوم خاطر محترم خواهدشد که اوضاع این سفارت خانه تاچه اندازه وخیم شده است ، بدیهی است انگلیسیها با دادن تقدیمی ها و وعده بر گرداندن گرجستان و تهدید اینکه منتشر میکنند غالب وزرا را با خود همراه نموده اند ، رسماً بدربار تهران اطلاع داده اند که اگر اعلیحضرت ایشانرا نه پذیرد بایران حمله خواهند نمود و محمدعلیخان پسر علیمراد خان زند را به تخت سلطنت خواهند نشاند ، چنین اطلاع یافته ایم که حکومت هندوستان این شاهزاده جوان را که در دکن عنوان نوابی داشته از آنجا به بمبئی آورده و برای ورود او تهیه و تشریفات دیده اند سرهاردفورد جونز نیز بادو کشتی جنگی ویك عده جهازات کوچك و بزرك پراز سپاهی در آبهای بندر بوشهر آماده اسب .

من باوجود اصرار اعلیحضرت وصدراعظم همینکه ازحرکت نگلیسیها

بطرف اصفهان اطمینان حاصل کردم دربار تهران را ترک خواهم گفت ،
امیدوارم حضرتعالی این رفتار مرا مورد ملامت قرار ندهید ، من تا
آخرین حد امکان پایداری کردم و حالیه نمیدانم که بعد از سرپیچی دولت
روسیه از قبول میانجی گری فرانسه در اصلاح بین خود و ایران ، نظریات
اعلیحضرت امپراطور نسبت بایران چیست و در باب ادامه روابط دوستانه
با اعلیحضرت امپراطور روسیه چه تصمیمی اتخاذ شده است ،

البته بر خاطر محترم پوشیده نخواهد ماند که من چون ایران را
بضعف کنونی دیدم و مشاهده کردم که از طرف شمال وجنوب هردو مورد
تهدید و در معرض خطرات بزرگیست نخواستم که اسباب هلاکت قطعی
اورا فراهم آورم ناچار باعلیحضرت تصمیم خود را در باب ترك ایران در
صورت ورود انگلیسیها خاطر نشان نمودم ، با اینحال جلوگیری از پایدار
شدن نفوذ انگلستان در ایران از وظائف مهمه ما محسوب میشود .

باحتمال قوی من در ماه ژانویه حرکت میکنم واز اینجا تا مرز ایران
منزل بمنزل مانند مسافر عادی حرکت میکنم و ببهانه ها توقف هائی
در راه مینمایم تا بطرابوزان برسم شاید دراین مدت اعلیحضرت را حاضر
نمائید که بنابر خواهش کتبی فتحعلیشاه و صدراعظم لشگری روانه
ایران نمائید .

جلب نظر عالی را بفتوحاتیکه بتازگی نصیب روسها شده مینمایند اگر روسها بر
ایروان دست یابند میتوانند آنجا را مرکز نظامی مهمی برای استیلا بر سواحل
رودخانه ارس قرار دهند ، روسیه بر اثر کاردانی سرداران و نظم ارتش خود
میتوان همه وقت بر سپاهیانیکه بعجله و بدون سر و صدا جمع آوری شده

است غلبه یابد و با تحصیل نتایج فوق العاده ولایات ایران و عثمانی هم مرز خود را مسخر نماید . . . . »

« باید مجدداً بعرض عالی برسانم که « دوپره » در خدمتگذاری باعلیحضرت از نهایت فداکاری خود داری ننمود .

و انصافاً باید گفت که صدراعظم ایران میرزاشفیع هم باوجود بدی صورت کارها و کینه ورزی همواره نسبت باو ، متانت و آرامش طبع را بهیچ وجه از دست نداده و نسبت بعموم فرانسویان که در ایرانند پدری کرده است . »

« این نکته قابل توجه است : با اینکه نامهٔ های گاردان عموماً »
« رمز بوده و گاهی که کلیدرمز را حاضر نداشته بصورت کشف »
« مینویسند و بوسیله اشخاص مطمئن میفرستاده معهذا معلوم نیست بچه وسیله »
« قبل از اینکه اصل نامه بوزارت خارجه فرانسه برسد ، مأمورین انگلیسی »
« از مفاد آنها کاملا مطلع بوده اند و عکس العمل آنرا در دربار نشان »
« میدادند » .

در تاریخ ۲۲ ذیحجه ۱۲۲۳ (۸ فوریه ۱۸۰۹) مجدداً ژنرال گاردان که خبر ورود سفیر انگلستان را شنیده بود شرفیاب حضور فتحعلیشاه میشود و میگوید چون جونز در شرف رسیدن است او خود را مجبور به ترك ایران می بیند ، شاه از رفتن او و پذیرفتن سفیر کشوریکه منفور عالمیان است اظهار تاسف میکند بعد شاه میگوید « که برای ما چه بدبختی از آن بالاتر که فرانسه ما را رها کرده حتی جوابی بمراسلات ما نداد و همین سکوت طولانیست که ما را باقدامیکه مخالف میل قبلی ماست واداشت . هنگامیکه شما بایران آمدید دربار ایران باهمان احساساتیکه

نسبت به « ژوبر » اظهار داشته بود وارا پذیرفت باشمارفتار کرد »

گاردان بشاه گفت اگرچه فرانسه تابحال بروفق منظورایران عمل نکرده ولی معهذا بیشتر از انگلیسها بایران خدمت نموده است ؛ ملکم هنگامی بایران آمد اتحادبین روسیهٔ وانگلیس بکمال‌قوت باقی بود ، با اینحال وقتیکه ایران بتوسط انگلیس‌ها درخواست برگرداندن ولایات خود را کرد انگلیسی ها بقدری شرایط را مساعد بحال روسها پیشنهاد کردند که اعلیحضرت خودرا برد آنها از روی کمال خشم ناچار دید .

همچنین نبی خان سفیر ایران مدت‌دوسال در هندوستان برای تحصیل همین منظورمعطل‌مانده و بااینکه انگلیسی‌های هند بمراتب‌از فرانسه بایران‌نزدیکترند دراین‌باب اقدامی نکردند » .

روز ٢٦ ذیحجه گاردان باسایر همراهان برای‌خداحافظی شرفیاب شد ، شاه برای‌بار آخر گفت « خودشماشاهد وخامت اوضاع‌هستید ومی‌بیند که ناپلئون بهیچیك از نامه‌های‌ماپاسخ نداده ونمیداندبه کی ملتجی شود دراینصورت دیگر جلوگیری از ورود جونز برای‌ایران‌غیرمقدور است .

شماهم چندی درتبریز پیش‌فرزندمابمانید شاید دراین‌مدت اخبار خوشی ازفرانسه برسد »

ضمناً اضافه‌کرد اگر اخبار خوبی از طرف ناپلئون برسد ، بدست خود بر سر آورنده خبر اشرفی خواهد ریخت و بترتیب خوشی بآنها فهماندکه بهتر است تهران را ترك نمایند . روز ٢٨ ذیحجه آنها بطرف تبریز حرکت‌کرده و ٢٢ محرم عباس میرزا در تبریز از آنها پذیرائی میکند و١٥صفرمیرزابزرگ قائم‌مقام با هیئت فرانسوی ملاقات کرده

واز وعده‌های بی‌اثر آنها گله نمود، متعاقب آن گفت اگر دولت ایران انگلیسها را خارج کند و بالنتیجه مجبور بجنگ با آنها شود آیا ناپلئون میتواند دراینحال روسهارا بحال بیطرفی نگاهدارد و اگر دست ازجنگ و دشمنی برندارد دولت ایران را یاری کند؟ پاسخ مناسبی داده نشد، ناچار کلیه مطالبات آنها داده شد و روز دوم ربیع الاول ٢٤ (١٧ آوریل ١٨٠٩) بالاخره هیئت مأمورین فرانسوی از تبریز حرکت کرده و از طریق نخجوان و ایروان راه فرانسه پیش گرفتند.

ورود وزیر مختار انگلیس بایران

جونز با تشریفات خاص و پیش کشیهای گرانبها و فراوانی شرفیاب شد همه نوع وعده کمك بپادشاه ایران داد سرهارد فوردجونز برای هریك از اعیان و رجال در خور شأن آنها پیش کش هائی آورده بود.

همراهان او عبارت بودند از:

موریس MORRIS و برون BRUN منشی، وبوتلر BOTLER کارپرداز و چهار نوکر اروپائی، ماطاوس ارمنی خزانه دار و پدرش آوانس، شصت نفر سرباز با یك پرچم و طبال و شیپورچی، صد نفر مستخدم ایرانی و هندی و ارمنی.

بمجرد ورود اصرار کرد که فرانسویان بکلی باید از ایران طرد و روابط با دولت فرانسه قطع شود و دیگر بهیچ فرانسوی اجازه ورود بخاك ایران داده نشود، ضمناً جزیره خارك را از ایران مطالبه میکرد و در نظر داشت که پنج تجارتخانه مستحکم بزرك در پنج بندر خلیج

ایجاد کند .

برقرای کنسولخانه‌های انگلیس در تبریز و شیراز اصفهان، قزوین و یزد جزء تقاضاهای او بود .

وعده داد که بیست‌هزار تفنك بافشنك لازم در اختیار ارتش ایران بگذارد و در صورت لزوم قشون بخاك ایران پیاده کند که با روسها بجنگند .

در یادداشتهای ژنرال گاردان این‌مطالب دیده میشود :

« ایران در حال حاضر مملکتی است خیلی کم جمعیت و فقیر . دولت و ملت نظر براحت طلبی بهیچ قسم جنك جدی با همسایگان مخصوصاً با روسها را مایل نیستند ....

اعیان فوق‌العاده شهوت ران و عیاشند و راحت و لهو و لعب را بهر چیز دیگر ترجیح میدهند ....

افراد دو طبقه مردم یعنی ایلات و رعایا چابك و فعالند قوای روحی سربازان ایران خوبست چه ایرانی قانع و در اجرای احکام مافوق مطیع هستند شاه از عملیات وزرای خویش اطلاع کامل دارد و میتوان پیش بینی کرد تا هنگام مرك او هیچ انقلابی رخ ندهد . لئامت صفت بارزه اوست و چهارده سالست که سلطنت میکند و در سالهای اول سلطنت خود با تمهید و تدبیر ابراهیم خان کلانتر اعتماد الدوله صدر اعظم عموم مدعیان خویشرا مطیع کرد .

سه سال پیش شخصاً بکومك محصورین ایروان شتافت و آن دژ مهم را از محاصره نجات داد .

در ایندفعه اخیر روسها ازمحاصره ایروان نتیجه نگرفتند زیرا که یکی از گردانهائیکه بتربیت نظام اروپائی آشنا بودند دفاع میکردند . امپراطور الکساندر اعلیحضرت شاه را هنوز بـرسمیت نشناخـته و اورا رئیس حکومت ایران میداند ....

عباس میرزا ولیعهد مردی لایق و با معلومات و از سایر بـرادران خود بیشتر فرصت برای فراگرفتن فنون نظامی داشته و برای ارتشی که درست کرده سرمشق بسیار خوبیست .

عایدات آذربایجان که درتحت اداره اوست برای ارتزاق ونگهداری شش هزار پیاده و هشت هزار سوار کافیست مازاد هزینه ارتش اورا شاه بانهایت لئامت میپردازد بهمین جهت این شاهزاده از حیث پول درزحمت است . .

ایلاتی کـه در حوزه حکمرانی او سکونت دارند بجنگ آوری مشهورند وگردانهائیکه باآموزش نظامی اروپا تربیت شده‌اند از همه جهة بر پیاده نظام اروپائی مزیت دارند ....

وزرای عمده ایکه عهده دار امور سیاسی انـد دونفر میبـاشنـد : یکی میرزاشفیع دیگری میرزا بزرك : میرزا بزرك یکی از پسران خود یعنی میرزا ابوالقاسم راکه پیرو افکار پدر است در خدمت میـرزا شفیع گذارده....میرزا رضاقلیخان‌هم مدتهاست که در دربار سمت وزارت دارد . از جانب این وزراء هیچوقت نباید منتظر تصمیمی جدی بود، چه همه آنها مطیع شاهند و شاه نیز فوق‌العاده بی تصمیم است . »

اینمطالب را یکنفر ژنرال فرانسوی که آجودان ناپلئون امپراطور فرانسه بود اظهار کرده اینك همین موضوع را اززبان یك ژنرال انگلیسی

بنام سر پرسی ساکس که مطالعات بسیاری در تاریخ و جغرافیای ایران دارد بشنوید.

نظر سر پرسی ساکس در باره اوضاع آنزمان

.... مهارت و زبردستی ناپلئون طوری مخالفین را تحت الشعاع قرار داده بود که حتی نقشه ها و خیالات موهوم او آنها را بوحشت و هراس میانداخت از آنجمله نقشه وی برای تحریك شاه ایران و حمله بهندوستان و مساعدت با هنگ‌های فرانسه وروس بود.

ما که با نقشه‌های بزرك آشنا و صحاری لم‌یزرع ایران وافغانستان را دیده‌ایم اشکال وسختی اجرای این نقشه‌را بخوبی احساس میکنم ولی درهرحال ناپلئون وپاؤل امپراطور روسیه درسال ۱۸۰۰ کاملا باین نظریه عقیده داشتند و درسال ۱۸۰۱ امپراطور روسیه قزاق های دان DAN را برای حرکت بهندوستان فرمان داد و ارتش بدون تدارکات کافی و نقشه های لازم شروع بحرکت نمودند ولی حوالی ولگا بواسطه مرك تزار حرکت را موقوف کردند و این مسأله اسباب خوشوقتی سپاهیان روس بود والا تماماً به بدبختی میافتادند.

دولت بریتانیا فهمید که نمایندگان ناپلئون در ایران مشغول تبلیغ میباشند، کاپیتن جان ملکم را بایلچی گری از طرف والی بنگال مأمور ایران کرد و مشار الیه دستور داشت که شاه ایران را بمخالفت جدی زمانشاه تحریص کند و عملیات مامورین ناپلئون را خنثی نماید وروابط بازرگانی برقرار سازد.

ماموریت ملکم باموفقیت تام و تمام اجرا شد و قاطبه ایرانیان از شاه بپائین عموماً شیفته و فریفته او شدند و اسراف و افراط وی در بذل

و بخشش و اهدا و تعارف و پیشکشی ، درباریان طماع حریص را مجذوب او ساخته بود و از پرتو این اقدامات حسنه معاهدات سیاسی و بازرگانی فیمابین منعقد گردید و شاه قول داد که با افغانها آشتی نکنند تا اینکه از ادامه عملیات در هندوستان صرف نظر نمایند ، بعلاوه متقبل شد که فرانسویها را دشمن خود بداند ، ایلچی بریتانیا در عوض قول داد که اگر روس و افغانها بخاك ایران تجاوز کنند اسلحه و مهمات جنگی برای شاه تهیه کند ...

ماموریت نخست ملکم بدین ترتیب با موفقیت پایان یافت زیرا که او نه تنها بانجام مقاصد خود کامیاب شد بلکه سطح حیثیت انگلیسی را در ایران بقدری بالا برد که هم اکنون قول و پیمان یکنفر انگلیسی کاملا مورد اطمینان است . »

«اینك نظری بسیاست داخلی ایران بیندازیم : فتحعلیشاه در اثر اقدام حاج ابراهیم بسلطنت رسیده بود ولی این قسم عملیات گاهی برای کسانی که مصدر چنان کارها واقع میشوند خطرناك میباشد ، وزیر نامبرده شاه را به تخت و تاج رسانده بود و اکثر اولادان و بستگان او در نواحی مختلفه ایران حکومت میکردند ایران آرام و مقتدر و پر ثروت در اختیار فتحعلیشاه گذارد او و بستگانش نفوذ بسیار داشتند و همین مسئله برای تخت و تاج ایران اسباب خطر واهی شده بود لذا در روز معین (اول ذیحجه ۱۲۱۶) وزیر و پسران وی را در نقاط مختلفه کشور دستگیر کردند وزیر مزبور رادر دیك آب جوش انداختند ، شاید نخوت و گستاخی مشارالیه باعث نابودی اوشد ولی طرز هلاکت او باعث بدنامی فتحعلیشاه

شد ، شاه پس از هلاکت اعتمادالدوله و بستگان او ببرادر خود که مدعی سلطنت بود استیلا یافت ، مدعی مذکور پس از مرگ نادر میرزا پسر شاهرخ که شرارت وی اسباب سقوط وی گردید ناحیه خراسان را قبضه کرده بود در این هنگام انگلستان در ایران نمایندهٔ دائمی نداشته و همین مساله زحمات وافری برای آنها ایجاد کرد ، ناپلئون کسی نبود که بگذارد نقشه های وی خنثی و عقیم بماند و در ۱۸۰۲ نمایندگان وی بایران رفتند ولی از آنها پذیرائی گرمی بعمل نیامد ، دو سال بعد دولت فرانسه پیشنهادات قاطعی برای اتحاد برعلیه دولت روس بایران ابلاغ کرد و چون فتحعلیشاه بوسیله نماینده خود در بغداد از دولت انگلیس استمداد کرده و سفیری بهندوستان روانه داشته بود پاسخ صریحی به فرانسویها نداد . »

« درسال ۱۸۰۵ دشمنی فرانسه وروسیه علنی گردید و در سال بعد مسیو ژوبرت JOUERT درتهران حاضر شد و از طرف ناپلئون عهد کرد که گرجستان را بایران بر گرداند در عوض دولت ایران باید قول بدهد بالشگر کشی فرانسه بهندوستان مساعدت کند »

«فتحعلیشاه ابدا مایل نبود باملتی که پادشاه خود راکشته (مقصود لوئی شانزدهم است . نگارنده) دست دوستی بدهد ، چون انگلستان سفیری در تهران نداشت که ذهن شاه را روشن کند ناچار فتحعلیشاه قبول کرد که هم بروسیه حمله کند وهم سپاه اعزامی به هندوستان راکومك نماید ولی بخت و طالع بریتانیای بیچاره مساعدت کرد و در همان موقعیکه فرانسه بشرایط پیشنهادی دولت ایران تن در داده بود ناپلئون

با تزار الکساندر صلح کرد و دلایلی در دست داریم کـه در آنمجلس تاریخی در اطراف تقسیم و تجزیه ممالك خاور مذاکراتی بعمل آمد در هر حال فرانسه دولت ایران را فراموش کرد و در عهد نامه تیلسیت TILSIT حتی بموضوع گرجستان هم اشاره نشد، این هنگام مستشاران نظامی فرانسه افراد نظامی ایران را آموزش میدادند »

« درهمین ایام ملکم مجدداً درصحنه سیاست ایران حضور بهرسانید ودر تابستان ۱۸۰۸ بایك اسواران سواره نظام برجسته در بوشهر پیاده شد ولی نامبرده را به تهران دعوت نکردند و گفته بودند با والی فارس داخل مذاکره شود ، این توهین تعمداً بعمل آمد زیرا دولت ایران درصدد بود که جزیره خارك KHARAK را اشغال کند و سربازان ایران در حرکت بوداند .

دراین گیر دار فتحعلیشاه متوجه شد که ژنرال گاردان GARDANNE موفق نخواهد شد که گرجستان رابحیطه تصرف ایران درآورد وازاینکه بروابطوی باانگلیسی های هندوستان خلل وارد آمده بـود متاسف بود ولی بخت او یاری کـرد و در پائیز ۱۸۰۸ سرهـارفـورد جونـز SIR-HARFORD-JONFS که در بصره اقامت داشت بنمایندگی دولت انگلستان بایران وارد شد وچون حرص و طمع فتحعلیشاه را بخوبی میدانست بمشارالیه پیشنهاد کرد : مادامیکه دولت ایران باروسیه می جنگید سالیانه ۱۲۰ هزار پوند بایران بپردازد وضمنا یك قطعه الماس (اینطور وانمود کرد) که ازطرف جرج سوم بشاه تعارف داد .

« فتحعلیشاه در برابر این هدایای بیشمار از خود بیخود شد و جنرال گاردان را منفصل کرد و پیمانی بین انگلستان وایران منعقد شد

که در هندوستان وانگلستان مورد تمجید قرار گرفت »

« ملکم برای مرتبه سوم در ۱۸۱۰ وارد خاك ایران شد ورود نامبرده با ترتیبات خاصی بعمل آمده از جمله همراهان وی لیندسای Llndsay یکی از افسران توپخانه بود که ٦ فوت و ۸ اینچ طول قامت داشت ، ایرانیها اورا بارستم تطبیق کرده بالاخره هم او را بفرماندهی کل قوا منصوب ساختند ؟!! و او نیز وظایف خودرا بخوبی انجام داد . از جمله همراهان ملکم پطینگر PETTINGER وگریستین CHRISTIE و مانطیت MANTEJTH بودند که تماماً خودرا سیاحان عالیمقداری معروف ومشهور ساختند . »

« دربار ایران ملکم را بااحترامات فوق العاده ای پذیرفت وشاه با او مانند یکدوست سلوك میکرد و افکار و تدابیری وی بغایت برای ایران مفید و سودمند بود . »

« در سال ۱۳۱٤ پیمانی رد وبدل شد که بموجب آن کلیه معاهدات و بند و بست های نظامی که بادول مخالف بریتانیا انتقاد یافته بود ملغی گردید و دولت ایران نه تنها متعهد شد که از عبوردارتش دشمن از طریق ایران جلوگیری بعمل بیاورد بلکه مساعی لازمه را نیز بکار ببرد که امرای خیوه و تا تارستان و بخارا و سمرقند نیز همین رویه را پیش گیرند ، دولت انگلیس هم بپاداش این عملیات قول داد که سالیانه ۱۵۰ هزارپوند بدولت ایران بپردازد ، تأدیه اینمبلغ هنگفت حاکی از این است که سیاسیون انگلیس از دولت فرانسه بغایت هراسان و اندیشناك بودند ، از طرفی مصادر امور انگلیس باین نکته پی نبرده بودند که چون دولت روس گرجستان و قره باغ را قبضه کرد اوضاع جدیدی در آن نقاطرخ

داده و دولت مشارالیها نفوذ کاملی در آنصفحات بهمزده است.»

«چون هراکلیوس والی گرجستان از تبعیت ایران ناراضی بود و میدانست که به تنهائی قادر بمخالفت و مقاومت با ایران نخواهد بود لذا در ۱۸۰۰ در بستر بیماری تاج آنکشور را به تزار پاؤل تسلیم کرد و تزار هم بامسرت پذیرفت، این نکته هم بخوبی مشخص بود که ایران برای اشغال گرجستان با دولت روسیه داخل جنگ خواهد شد، لشکر کشی هائیکه برای انجام این نظریه بعمل آمد در دو موقع مشخص و برجسته ای بوقوع پیوست، محاربه اولی در ۱۸۱۲ با مغلوبیت ایران پایان یافت و بموجب عهدنامه گلستان منعقد. در سال ۱۸۱۳ صلحی فیمابین استقرار یافت، سیزده سال بعد باز ایران بخیال استرداد گرجستان افتاد و شکست قطعی دولت ایران در سال ۱۸۲۷ بوسیله انعقاد پیمان ترکمن چای در سال بعد محرز ومسلم گردید».

فرمانده ارتش ایران عباس میرزای ولیعهد بود که افسران اروپا را به آموزش وپرورش ارتش خود ترغیب و تشویق میکرد ولی زحمات و اقدامات مستشاران اروپائی بی نتیجه ماند زیرا در یکی از مواقع بحرانی خطرناک ولیعهد اندیشه وافکار خود را ازدست داد اگر چه دراینموضوع شخص فتحعلیشاه نیز بایستی مورد ملامت واقع شود زیرا با اینکه ایران باروسیه داخل جنگ بود این مرد لئیم از پرداخت پول خودداری مینمود و اصرار داشت که کلیه هزینه جنگ را استان آذربایجان باید تأمین کند اقتدار نیروی ایران بیشتر بواسطه عشایر و افراد چریک بود زیرا پیاده نظام و افراد توپخانه راکسی حقوق مرتب نداده ومهمات وذخایر جنگی مورد بررسی قرار نمیگرفت.

« دراوایل ۱۸۰٤ جنك شروع شد وجنرال سی سیانف SISIANOFF از قرار ظاهر بدون اعلان جنك بایروان هجوم برد ، دو مرتبه جنك فیمابین نیروی طرفین بوقوع پیوست ولی نتیجه قطعی حاصل نگردید و سوارهای ایران خواروبار وتدارکات دشمن را خراب نمودند وروسها مجبور شدند دست ازمحاصره بکشند و عقب نشینی کنند ، مدت هفت سال جنك اول بدون ترتیب ادامه داشت وروسها درحمله بطرف رشت هم موفقیت حاصل نکردند و در یورش ثانوی بطرف ایروان نیز نتیجه نگرفتند ولی در سال ۱۸۱۲ نتیجه قطعی در اصلاندوز معلوم شد در این موقع در روابط دول اروپائی تغییراتی حاصل شده بود زیرا دولت روس با انگلستان آشتی کرده بود!! ودر حقیقت افسران انگلیسی باستثنای لیندسی وکریستی احضار شده بودند؟!

« درست دقت بفرمائید تا زمانی که فرانسویها در ایران بودند »

« باتمام اینکه ناپلئون کومکی نکرد و بنامه های پادشاه ایران پاسخی »

« نداد و معهذاشکست قطعی نصیب مانشده بود ولی مداخله انگلستان »

آنجنك را به زیان ایران پایان داد نگارنده » .

اردوی ایران دراطراف شطارس متوقف شد که مورد حمله یك ستون روسی واقعشدند وگریستی فرمانده انگلیسی مجروح شد و عباس میرزا فرمان عقب نشینی داد و تاشب حملات روسها ادامه داشت نیروی ایران باوضع نامرتبی عقب نشینی کردند . »

« پس ازاینواقعه سرداران ایرانی بکلی روحیه خودرا باختند تاجائی که شاه پس از این واقعه ناگوار تقاضای صلح کرد شرایط صلح بغایت

ناگوار و طاقت فرسا بود زیرا که دولت ایران دربند، شیروان و قره‌باغ را بدولت روسیه واگذار میکرد و از دعاوی خود نسبت بگرجستان و نواحی مجاور آن صرف نظر میکرد، دولت روسیه نیز بواسطه حملات ناپلئون موقع خطرناکی داشت و انعقاد قرار داد صلح با این شرایط سودمند اسباب خوشبختی او بود، رویه‌ایکه عباس میرزا در این موقع اتخاذ کرد بی نهایت قابل تحقیر و اهانت است: زیرا نامبرده بواسطه‌عدم متانت بکلیهٔ‌دعاوی روسیه تن در داد فقط باینواسطه که دولت روس با سلطنت او مساعدت کند!! بدیهی است شکست‌ایران در داخل و خارج کشور انعکاسات و تأثیرات سوئی بخشید و امرای خراسان که همواره ازقاجاریه‌نفرت‌داشتند شورش کرده و خان‌خیوه را بیاری طلبیدند، ترکمن‌ها نیز طغیان کردند ولی همه این شورشها مرتفع گردید.»

«دولت‌ایران در روابط خود با افغانستان رویه تجاوز کارانه ایرا اتخاذ کرد وسعی نمود که خسارات خودرا با استرداد ایالات افغان‌جبران نماید در تعقیب این نظریه یکعده ازنیروی ایران در سال ۱۸۱۷ به‌شهر هرات یورش آورده و بالاخره با اخذ مبلغی پول قرار بر این شد که دولت افغان؟ بنام فتحعلیشاه سکه بزند ولی چون امیر هرات بکابل‌جلب و در آنجا توقیف گردید سلطه و اقتدار دولت ایران بسط و نفوذی نکرده و افغانستان دچار اغتشاشات داخلی گردید».

«محاربه بادولت ترک نیز در ۱۸۲۱ شروع شد ولی آنقدرها حائز اهمیت نبود و نیروی ایران بر ارتش عثمانی از هر حیث برتری داشت

نماینده روس درتهران عباس‌میرزارا به تسخیر نواحی مجاور آذربایجان تشجیع کرده و نامبرده نقاط مذکور را بدون مقاومت شدیدی بحیطه تصرف درآورد . از طرفی پاشای بغداد بخاك ایران دست اندازی کرد ولی قوای این مملکت پاشا را تا پشت دروازه بغداد تعاقب کرد و این اردو کشی های جزءجزء، همه بنفع ایران پایان یافت و بموجب پیمان ارزنةالروم ۱۸۲۳ صلح فیمابین مستقر گردید».

« شکی نیست که مداخله انگلیسی ها موجب شکست قطعی »
« ارتش ایران وانعقاد پیمان‌صلح را موجب گشت زیرا در بحبوحه‌جنك »
« با روسهامتفق‌شده روابط‌دوستی‌پیدا کردند وکلیه‌افسران‌ودرجه‌داران »
« خودرا از جبهه های مختلفه احضار کردند مگر دو نفر که بجنون »
« شهرت داشتند نگارنده . »

(پس از اینکه‌وحشت عمومی ایرانیان مرتفع شد تازه فهمیدند که معاهده گلستان برعلیه مصالح ملی است و از اینرو به الغای آن اشتیاق تامی حاصل کردند و عباس میرزا هم که عامل اساسی اینموضوع بود برای جبران حیثیات از دست رفته خود تمایل زیادی داشت !؟

« اینموضوع با گفته‌های خود انگلیسها که میگویند عباس‌میرزا »
« برای وصول بتاج و تخت سلطنت زیر بار قرار داد ننگین گلستان »
« رفت مغایرت دارد . و اسنادی هست که نه عباس میرزا و نه مرحوم »
« قائم مقام هیچیك باتجدید جنك روسیه موافق نبودند . »

روسها در این جنك تحت امر فرمانده خون آشام خود ببرحمی و قساوت را بمنتهی درجه رساندند . ایرانیان مقیم قفقاز را که با ارتش ایران همراهی میکردند بدار زده وچهار میخ میکشیدند و بشدید ترین

وضعی آنهارا شکنجه نموده و آزار میدادند .

حمله ناپلئون بروسیه

در سالهای آخر جنك (۱۲۲۷ ﻫ) ناپلئون که نیروی روس را با ارتش ایران سرگرم دید فرصت را غنیمت شمرده بخاك روسیه حمله برد.

قوای روس که تاب مقاومت ضربات ناپلئون را در خود نداشت و قادر نبود و فرصت هم اجازه نمیداد که ارتش خـود را از جبهه ایـران احضار کند ناچار تمام خوار و بار و شهرهـای سر راه ارتش فرانسه را آتش زد پل‌ها را تخریب کرد و بطرف مسکو عقب نشست که بالاخره شهر مسکو در زیر شعله‌های آتش بدست ناپلئون فتح شد .

تصادفاً زمستان آنسال روسیه هم چند هفته طولانی شد وحسابهای ناپلئون درست در نیامد ، فقط امیدواری او به ارتش ایران بود .

ناچار مرتب از عباس میرزا درخواست حمله شدید را مینمود ولی فرماندهان روسی حواس خودرا جمع کرده و حملات ارتش ایران را در هم می شکستند :

مخصوصاً هنگامیکه بقایای ارتش فرانسه با وضع فلاکت بـاری روسیه را ترك کردند آنها هم بین راه یخ میزدند و می مردند فقط عدهٔ مختصری جان بسلامت بردند .

سیاست انگلستان در ایران

« زمانیکه سرجان ملکم وارد ایران شد (۱۲۱۵-۱۸۰۰) فتحعلیشاه درکمال اقتدار بود ، بر اثر تدبیر حاج ابراهیم خـان صدر اعظم تمـام گردنکشان ایران مطیع و منقاد قدرت مرکزی بودند ، باورود ملکم بدربار

ایران ، انعقاد معاهده تعرضی و تدافعی بین دولت ایران و انگلیس در برابر اتحاد روس و فرانسه که در تهیه حمله بهندوستان بودند انجام گردید ، این اولین دفعه است که ایران بدام تزویر سیاست خطرناك انگلستان میفتد پس از برگشتن ملکم صدر اعظم سیاستمدار و مقتدر ایران اعتماد الدوله بدسایس خودی و بیگانه با تمام بستگانش در روز معین بافجیعترین وضعی کشته میشود و در روسیه هم بدستیاری الکساندر ولیعهد پل امپراطور روسیه که نسبت بایران خوشبین بود ، اظهار دوستی میکرد کشته شده و الکساندر به تخت امپراطوری می نشیند و از فرانسه قهر کرده با انگلستان می‌پیوندد ، حال نوبت ایران است که جریمه پیمانیکه با انگلستان بر علیه روسیه بسته است بدهد و آن خون ده‌ها هزار جوانان ایرانی است وقسمت مهمی از کشور ، سر گوراد زلی در ۱۵ اکتبر ۱۸٤٤ از پطرز بورك بوزارت امورخارجه انگلیس در باره ایران اینطور اظهار عقیده میکند .

« عقیده صریح و صادقانه من اینست که چون مقصود نهائی ما »
« فقط صیانت و حفظ هندوستان میباشد در اینصورت بهترین سیاست »
« این است که کشور ایران را در حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم »
« وسیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم . »

لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان که ایرانرا خوب میشناسد چنین مینویسد :

« ایران کشوریست خوب یا بد ، بحر حال در مقدرات آینده »
« امپراطوری انگلستان و ممالکی که در خاور زمین دارد تأثیر مهمی »

« خواهد داشت بنابراین لازم است که قضایای اینکشور بطور دقت و باصبر »
« و حوصله توسط سیاستمداران ما از روی کمال آزادی عقیده »
« بررسی شود . »

لرد دوفرین حکمران هندوستان چنین میگوید :

« هرگاه پادشاه ایران در نتیجه تلقینات ما تسلیم گردید واز دادن »
« امتیازات بدولت روس امتناع نمود و تقاضای آنها را رد کرد وحمایت »
« مارا درخواست کرد در اینصورت باید بایك جمله دوستانه و فریبنده »
« که ملتزم هیچ نوع مواعید مساعدت مادی نباشد اورا قانع کرد . »

بخوبی آشکار است که چگونه دولت انگلستان دربار خواب آلود ایرانرا برعلیه دولت روس تحریك مینموده و خود در پشت عبارات ریاکارانه و تعارفات دیپلماسی ملت ایران را در چنگال خشم آلود وحشیان روس تنها میگذارد .

دولت انگلیس این پند و اندرزها را مورد توجه قرار میدهد : در تمام مدت جنگ ایران و روس سیاست مکارانه و دوروئی پیش گرفت گاهی بادولت ایران متحد میشد و پیمان نظامی می بست ، زمانی برعلیه ناپلئون باروسها نزدیك میشد ، چون از آشتی روس و فرانسه و پیمان تیسلیت مطلع میشود واهم دست آشتی بطرف ایران دراز میکند هدایائی بدربار فتحعلیشاه میفرستد قول میدهد گرجستان را بایران باز گرداند ، بعد باروسها نزدیك میشود برعلیه ناپلئون باآنها پیماق می بندد افسران خودرا از ارتش ایران کنار میکشند و واحدهای نظامی مارا در حال بلاتکلیفی تسلیم روسهای خشن و سرداران وحشی آنها می نمایند .

اینها مردمان کینه‌توزی هستند باید ایران بنام اینکه ملکم را درسفر دوم بخاك خود راه نداده کفاره بدهد وچون از روز اول برای حفاظت هندوستان دربار ایران چشم بسته تسلیم آنها نشد باید غرامت بدهد اما چه غرامتی؟!!

برای پی بردن درجه دشمنی مأموران ایندولت قسمتی از یادداشت های لرد کرزن را ملاحظه میفرمائید.

« از زمانیکه سرجان ملکم در بوشهر پیاده شد، تا امروز ایران در نظر انگلیسها گاهی دارای اهمیت بود زمانی بیقدر و اهمیت، یکزمان با خوانچه‌های تحف و هدایای فراوان خودرا بآنان نزدیك نمودیم و وقت دیگر بانهایت پستی و امساك با آنان رفتار کردیم، افکار عامه چه در انگلستان و چه در هندوستان گاهی فوق‌العاده با حرارت و زمانی سرد و جامد بوده است »

« ما پیمان های زیادی با ایران بسته‌ایم و تعهدات زیادی گردن گرفته‌ایم حتی پیمان تدافعی باآن کشور بسته‌ایم ولی هنگام اجرا شانه خالی نموده‌ایم و از انجام آنها روگردان شده‌ایم بالاخره هم آن تعهدات خودرا که پیشنهاد کرده بوده‌ایم با مختصر وجهی خریداری کردیم.

در هر حال جنك اول باروسیه دهسال طول کشید و در آخر کار وضع ارتش ایران در برابر نیروهای روز افزون روسیه روز بروز وخیم تر میشد، فتحعلیشاه ممسك هم که ازفرستادن پول خسته شده بود شخصاً بچمن اوجارود رفت در آنجا عباس میرزا و قائم مقام بزرك موکب شاه را استقبال کردند، سفیر انگلیس سرگور اوزلی باین هیئت ملحق شد

شاه از ادامه جنك وشکست های اخیر ناشکیبائی میکرد ، سفیر انگلیس که از پیشرفت های روسیه بطرف داخل ایران هراسناك بود پیشنهاد میانجی گری را نمود . انگلستان که آتش افروز این جنك بود و برای خورد کردن ناپلئون خواست ایران و روس را فدا کند آنروز مصالح امپراطوری ایجاب میکرد که از پیشرفت روسها جلوگیری شود .

عباس میرزا باصلحی که مخالفت شرافت سربازی او باشد موافق نبود ، قائم مقام هم اظهارداشت که من از روز اول با شروع این جنك مخالف بودم و بر اثر همین مخالفت مورد بیمهری اعلیحضرت همایون واقعشدم ولی با صلحی که اثرات آن معلوم نیست و دادن اختیار تام بیك نفر بیگانه مخالفم و اگر با پیشنهاداتی که تهیه کرده ام موافقت شود شاهزاده کامکار ولیعهد ایران تمام این شکست ها را جبران کرده و شهرهای از دست رفته را پس خواهند گرفت ولی سفیر انگلیس وعده داد که فرمانده کل قوای روس را وادار خواهد کرد مقتضیات حال و خواهش دولت ایران را رعایت نموده صلح شرافتمندانه‌ای برقرار نماید .

نتیجه دهسال کوشش و جانبازی

مردم آذربایجان که بار سنگین این جنك بردوش آنها بود از شنیدن خبر صلحی که پیش بینی ننگین بودن پیمان آن وتحمیل شرایط شاق و دشوار آنرا میکردند بهیجان آمدند وشهر تبریز بر اثر احساسات مردم آن بیك پارچه آتش تبدیل گشته بود .

مردانیکه بیش از ده نفر از فرزندان رشید خودرا در آنجنك از دست داده بودند دست فرزندان کوچك خودرا گرفته و نزد شاه رفتند

که برای نگاهداری تمامیت خاك ایران و حفظ حیثیت ملی آخرین افراد خانواده خودرا تقدیم کنند ولی سفیر انگلیس فتحعلیشاه را مصمم به صلح نموده بود و بلافاصله شروع باقدام نمود ، از طرف دولت ایران میرزا ابوالحسن شیرازی بافرمانده نیروی روس در تفلیس ملاقات کرد و پس از شش ماه مذاکرات خسته کننده در یکی از قراء قراباغ بنام گلستان عهدنامه که شامل یك مقدمه و یازده فصل بود در تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸/۱۸۱٤ بامضاء رسید . و مدت دهسال که نیمی از آنرا برای خاطر فرانسه و نیمی دیگر برای مصالح انگلستان دولت ایران با نیروی روسیه دست بگریبان بود و بر اثر تحریکات آنان مهمترین جوانانش در شعله های فروزان آتش جنك سوختند بعلت عهد شکنی دولت های فرانسه و انگلیس که هر یك نیز در افروختن و تشدید آتش جنك عامل مؤثر بودند نتوانست با دولت نیرومندی چون روسیه که چشم طمع باستقلال و تمامیت اندوخته بود بجنك ادامه دهد ، چون ناپلئون بسزای عهدشکنی خود رسیده بود و انگلستان هم جنبه میانداری و میدانداری اروپا را پیدا کرده بود و برای اینکه ایران برای صلح آماده و فتحعلیشاه تسلیم افکار پلید سفیرش شود و هرچه زودتر با روسها از در سازش درآید ، برای تحمیل قرارداد صلح دست بکار دسائسی در خاور ایران شد واناغنه و تراکمه را علیه فتحعلیشاه شوراند ضمناً وعده های پوچ و موهومی هم بایران داد . همانطور که ناپلئون و ژنرال گاردان مفاد پیمان فین کن اشتاین را زیر پا گذاردند آنهاهم پابند قول وقرارخودنبودند .

باری این پادشاهی که در موقع حساس پیشنهاد های صلح

شرافتمندانه مارشال گودویچ را نپذیرفت با کمال خفت ننگین ترین قراردادهارا امضاء کرد ، قسمت مهم قفقاز و سه ملیون جمعیت را پس از دهسال جنك و از دست دادن یکصد و پنجاه هزار جوان ایرانی که خون آنها دشت و دمن قفقاز را آبیاری کرده بود پذیرفت .

ایکاش بخبط های خود پی برده بود و دیگر آلت دست این و آن واقع نمیشد زیرا هنوز ایران قدرت کافی برای جنك با همسایگان و سرکوبی یاغیان در دست داشت و افسوس که این پادشاه بیخرد و صدر اعظم نا آشنا بسیاستش نتوانستند یا نخواستند از گذشته پند گیرند ،

بخش هفتم

جنگ های عباس میرزا با ارتش عثمانی

گر چه در طول جنگهای دهساله ارتش عثمانی نسبت به بیطرفی خود وفادار ماند یعنی در حقیقت در اینمدت یا خود با دولت روس در حال جنك بود یا از ضعف وشکست آنها لذت میبرد ولی پس از پایان جنك وانعقاد پیمان گلستان چون ارتش ایران را ضعیف و خفیف میدیدند مرتباً درمرز مزاحمت ایرانیان را فراهم کرده و دست به تجاوزاتی میزدند تا آنجائیکه خسرو محمد پاشا فرمانده نیروی عثمانی چهریق از محال سلماس را از ایران مطالبه کرد ، نایب السلطنه یکی از خواص خود را برای مذاکره و اقناع عثمانیها نزد سردار ترك فرستاد ولی آن سردار با وضع تحقیر آمیزی پیك نایب السلطنه ایران را دستگیر و زندانی نمود بمجرد وصول این خبر قائم مقام ولیعهد را وادار میکند که فوراً برای تأدیب ترکها اقدام نماید باو گفت در صورت مسامحه وسهل انگاری دچار

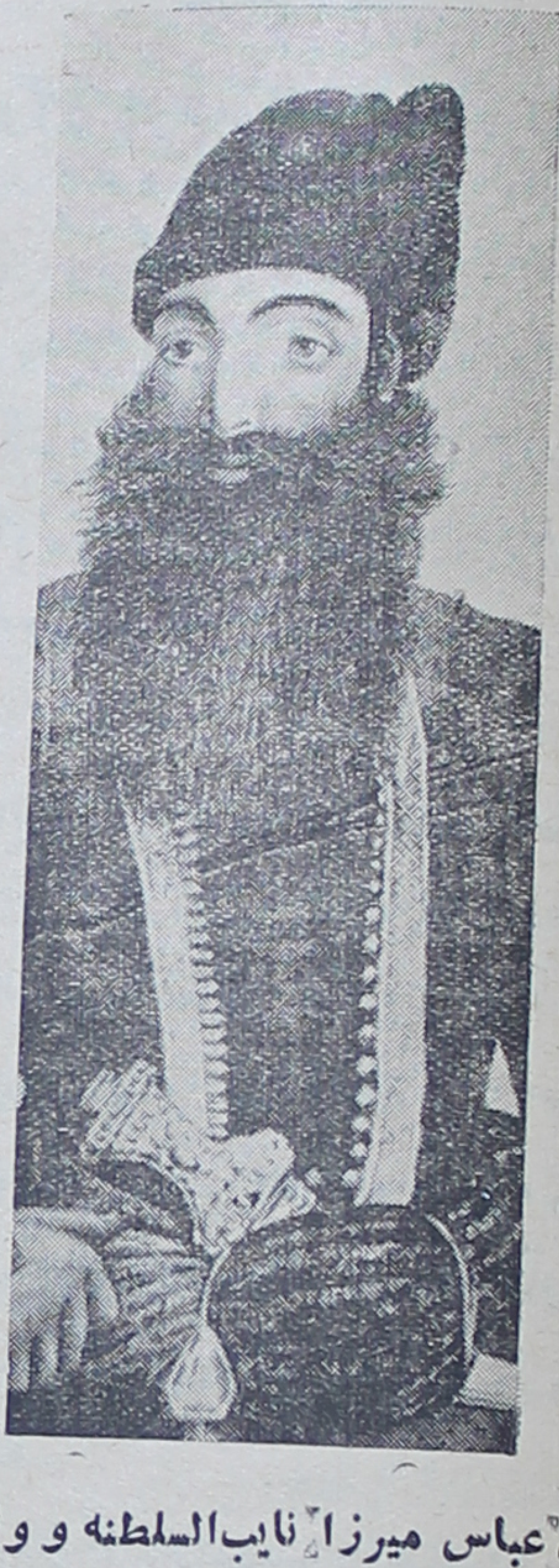
عواقب شومی خواهیم شد .

عباس میرزا بااده هزار سوار و پیاده از تبریز حرکت کرد بصوابدید قائم مقام در چالداران میدان جنك شاه اسمعیل صفوی اردو میزند ، پس از سان سپاه از آنجا بطرف وان پیشروی میکند مردم وآن سر تسلیم فرود میآورند و موکب شاهزاده را استقبال میکنند .

در سال ۱۲۳۷ دولت عثمانی بشدت بنای اذیت وآزار ایرانیان را میگذارد و حتی بدستور سلطان عثمانی کلیه زوار ایرانی را در عتبات عالیات دستگیر وزندانی مینمایند ومحمد پاشا فرمانده کل نیروهای عثمانی در مرزهای شروع به تعرض و دست اندازی بخاك ایران را کرده و چپان اوقلی با پنجاه هزار نفر مامور حمله بایران میشود .

عباس میرزا که در اینموقع در تبریز بود برحسب تأکید مرحوم قائم مقام همان شب اول ماه رمضان باعده حاضره که عبارت از شش هزار پیاده وچهارهزار سوار و ده عرابه توپ بود بطرف خوی حرکت میکند ولی چون نیروی عثمانی بالغ به پنجاه هزار نفر ازسربازان تازه نفس بوده ناچار دست بخدعه جنگی زده معبری را در پشت سر خود با توپخانه می بندد وسواران را درجناحین خود در دامنه کوهها مخفی نموده یکی ازسرداران را با چهار هزار پیاده در خط دفاع قرار میدهد ، چپان اوغلی که فوق العاده متهود و مغرور بود با تمام نیروی خود به قوای عباس میرزا حمله میکند ، هنگ های پیاده ایران از راههای مخصوص که آشنائی داشتند ظاهراً فرار اختیار نموده و میدان تیر توپخانه را برای در بر گرفتن نیروی عثمانی آزاد میگذارند ، نیروی عثمانی که

تماماً در تنگه و دام افتادند بلافاصله سد آتش توپخانه شدیداً بـروی آنها آتش مینمایند در همین موقع نیروی سوار نظام از کمین گـاهها خارج شده و مشغول پذیرائی از مهمانهای ناخوانده میشود وعباس میرزا شخصاً بایك گردان‌سوار بعقبه نیروی دشمن ضربات شدیدی واردمیسازد نتیجه این‌جنك چندساعته اضمحال ونابودی ارتش عثمانی و جاگذاردن چندین آتشبار توپخانه وچند هزار اسب و تفنك و از دست دادن چهل هزار سرباز و افسر بود، بلافاصله دولت عثمانی تقاضای صلـح مینماید که از جانب فتحلیشاه میرزا ابوالقاسم فرهانی ومیرزا تقی خان آشتیانی باسلامبول‌عزیمت‌مینمایندوپیمان‌صلح بنفع‌ایران‌درارزنةالروم بسته‌میشود وپاشای بغداد از این به بعد برای زوار ایرانی احتراماتی قائل‌میشود.



شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد و
فرمانده رشید ارتش ایران

بخش هشتم

علل جنگ دوم روس و ایران ۱۲۴۱

۱ - پاره ئی از بزرگان قفقاز از جمله استاندارهای گرجستان و داغستان که تبعیت دولت روسیه را نپذیرفته وبه‌ایران آمده بودند برای اینکه‌مجدداً برمرکب مراد سوار شوند اولیای اموررا به‌پس گرفتن‌خاك ازدست داده تحریك مینمودند ، مسلمین وایرانیان مقیم خاك قفقازکه‌در اشغال روسیه بود از مظالم و تعدیات مامورین روسی به علما و درباریان شکایاتی میکردند .

۲ - چون عبارات و جملات پیمان انگلیس مبهم و گیج بود لذا منطقه بین ایروان ودریاچه‌گو کچا GOKCAA مورداختلاف‌ومذاکره راجع باینموضوع سالها مورد گفتگو بود و پیش از آنکه به نتیجه برسد نیروی نظامی روس آن نواحی‌را اشغال کرد ، احساسات عمومی ایرانیان برعلیه دولت روس بهیجان آمد و مجاهدین ملی اجتماع کردند و فتحعلیشاه‌صلح طلب بدون توجه بعواقب کار تحت تأثیر این احساسات واقع شد و اجباراً پیمان گلستان را لغو کرد و پس از سیزده سال بخیال استرداد گرجستان افتاد .

هنگام انعقاد پیمان گلستان روسیه با فرانسه و عثمانی مشغول نبرد وکشمکش‌بود و صلاح و پیشرفت کارآندولت درآشتی با ایران

و ترک جنک بود .

سیزده سال دوره آرامش سپری شد ، در روسیه نیکلای اول پس از الکساندر بامپراطوری میرسد در اینموقع با عقب نشینی تأثر انگیز ناپلئون از دشتهای وسیع و صحاری مهیب روسیه دیگر آن خطر هولناکی که از اروپا تمامیت و حاکمیت امپراطوری تزارها را تهدید میکرد بر طرف شده ، بعلاوه باعثمانی هم سازش کرده بود دیگر هیچگونه مشکل وگرفتاری برای تزار آهنین نبود لذافرماندهان ومأمورین روسیه اقدامات تحریک آمیزی درمرز میکردند که اغتشاشاتی بروز کند و بعنوان آرامش وسرکوبی آشوب طلبان ، ارتش شهر های مورد نظر را اشغال کنند و بالنتیجه جنک سر گیرد و تزار بمقصود خود که خلیج فارس است برسد.

در بهار سال ۱۲۴۱ هجری فتحعلیشاه که برای گردش و گذراندن تابستان به چمن سلطانیه آمده بود و اینموقع مصادف با مرك امپراطور روس و انتصاب تزار آهنین برادر او به سلطنت بود و سفیری با هدایا نزد فتحعلیشاه فرستاده بود ، پادشاه نسبت بسفیر بی اعتنائی کرده و اشخاصی را مأمور کرد که سفیر را بخاك روسیه برگردانند این مأمورها منتهی بد سلوکی را باسفیر دولت روس نموده و بین راه بانهدید بقتل تمام اموال او را تصاحب کردند ، از جمله شش هزار باجلوق نقد وچهار هزار تومان اثاث واموال اورا گرفتند .

باری دو نفر از علمای مقیم عتبات آقا سید محمد وآقا سید علی وبعضی از علمای ایران مانند آقاعبدالحسین و حاج ملا احمد تبریزی و عده دیگر فتوای جهاد یادفاع دادند .

درحالیکه جداً با تجدید جنك باروس مخالف بود ومرحوم عباس میرزا نایب السلطنه هم که صدمات وتلخکامیهای جنگهای دهساله‌را چشیده بود آماده این جنك خطرناك نبود واو میگفت چندسال بیش نیست که ماسیصدهزار کشته و مجروح در قفقاز گذارده‌ایم ننك این شکست را با فتوحات باختری ایران تا اندازه ای شستیم ارتش مهیب جبان اوغلی را چنان تار و مار کردیم که پنجاه عرابه توپ و تمام وسائل سنگین خود را در میدان رزم گذارده به ارزنة الروم متواری شدند ، همچنین داود پاشا حاکم بغداد و سلیمان پاشا با بیست هزار سوار و پیاده وتوپچانه که به کرمانشاه حمله برده بودند محمد علی میرزا ضرب دستی بآنها نشانداده و سلیمان پاشارا دستگیر نموده بدارالخلافه روانه نمود همچنین فتی خان افغانی که با پنجاه هزار سوار بهرات حمله برده بود شجاع السلطنه اورا سرکوب نمود و نیز حضرت ایشان که با چهل هزار سوار ترکمن عازم استراباد بود در چنگال ملك آرا خورد شد در حقیقت اعاده حیثیتی کرده ایم پس دیگر علت ندارد خودرا دچار مخاطره جدید کنیم ودست بکاری زنیم که شکست وافتضاح آن صد در صد برای ما روشن است بنابراین بهیچوجه جنگ صلاح نیست وفرامین شاه‌را دراین خصوص تمکین نمی نمود .

دین و سیاست

ولی معاندین و سرداران رستم صولت اقدامات اورا عقیم گذاردند و علما و مجتهدین را وادار نمودند که فتوای جدیدی صادر کردند بدین مضمون که هرکس در هر مقام که منکر جنك با روس وسرکوبی

کفار باشد خود از جمله کفار و ملحدین میباشد بوصول این خبر نایب السلطنه ناچار تن بقضا داد، چون جز تسلیم و تمکین چارهٔ نداشت.

جنگ شروع میشود

در مرحله نخستین در تمام جبهه ها ارتش ایران فاتح بود ولی طمع بیجای فتحعلیشاه مانع از آن شد که بتوان از این همه فداکاری و موفقیت‌ها استفاده سیاسی و نظامی بدست آورد، زیرا روسیه آماده جنگ نبود و بکوچکترین اشاره دولت روسیه حاضر بمصالحه و ممکن بود گرجستان مجدداً بایران ملحق گردد در مرحله دوم جنگ وضع طرفین بکلی تغییر کرد روسها شوره گل وقره باغ و قسمتی ازطالس را متصرف شدند و جنرال مد داف فرمانده نیروی روس مورد قدردانی واقع شد براثر امتیازات و ترفیعاتی که بافسران و افراد نیروی روسیه داده شد روحیه جنگی آنها تقویت و روحیه سربازان ایران برعکس ضعیف گردیده وتدارکات جنگی ارتش ایران بخوبی تأمین نمیشد.

در مرحله سوم جنگ ارتش روسیه بطرف رودخانه ارس هجوم برد و پل خدا آفرین را تصرف کرده و از رودخانه عبور نمود، فعالیت و کوشش عباس میرزا و فداکاری محمد میرزا و دادن انعام و پاداشهای فراوان موجبات تقویت روحیه افراد را فراهم نمود تا آنجائیکه نیروی روس را بعقب راندند و آنها از ارس بطرف قره باغ عقب نشینی کرده

عبور از ارس

در مرحله چهارم جنگ که نیروی روسیه تقویت شده بود موجبات پریشانی و عقب نشینی غیر منظم نیروی ایران را فراهم نمود بطوریکه

کلیه ارتش ایران مجدداً باوضع بسیار نامطلوبی از رودخانه ارس پس نشستند وتمام توپخانه ووسایل سنگین ارتش بدست روسها افتاد.

فرمانده جنگ دربادی امر ژنرال مارشال بسقوویچ و معاون او ژنرال مدداف بود، غفلت امنا وسرداران ارتش موجب شد که ژنرال ارسطوف ضمن یك عمل غافل گیری تبریز را اشغال نمود و شرح آن از این قرار است.

پس از آنکه حسین خان ساری اصلان به پیروزیهای درخشانی نایل میشود. امساك شاه در فرستادن پول و مهمات وسرمای شدید بیموقع و شهادت امیر خان یکی از بزرگترین سرداران ایران دست بهم داده موجبات عقب نشینی ارتش ایران را فراهم میکند. ولی در عین حال عباس میرزا نیروی مداف را در حوالی گنجه تار و مار کرده، بامید آماده کردن مجدد سپاه و حمله قطعی از ارس عبور نموده و در حدود مرند و خوی و تبریز به تجهیز نیرو و تکمیل وسایل اشتغال میورزید.

در این هنگام ژنرال باسکوویچ بانیروی تازه نفسی به تفلیس میرسید.

از طرفی فتحعلیشاه برای بازدید جبهه به تبریز میاید، دانستن این نکته لازم است که اصولا هروقت فتحعلیشاه قدم بجبهه جنگ میگذاشت سپاهیان ایران باشکست روبرو میشدند و فتحعلیشاه نسبت به فتوحات عباس میرزا ولیعهد رشك میبرد و حسد میورزید. معروف است وقتی خبر سقوط تبریز بتهران رسید شاه سرداران ووزراء ودرباریان را خواسته و میگوید شنیده ایم «این روسهای .... عباس میرزا را شکست داده و

تبریز که دارالسلطنه ایران است اشغال کرده اند حالا وقت آن رسیده که شخصاً بمیدان جنك رفته باهمین شمشیر (در این ضمن یکوجبی شمشیر را از نیام میکشد) سر این سگ توله هارا از تن جدا کنیم »
در این موقع درباریان متملق بخاك افتاده و میگویند قربان نکشید نکشید واگر شمشیرشهریار ازنیام درآید وای بحال ارس وای بحال ارس
در هر حال پس از اینکه عباس میرزا از خدمت پدر مرخص میشود دد ۲۸ اردیبهشت ماه برای غافل گیر کردن دشمن که عباس آباد (درساحل رود ارس) را محاصره نموده بود دستوراتی میدهد و نیروی تازه نفسی برای انجام یك دستبرد و جنك شبانه از رودخانه عبور میدهد ولی بدبختانه یکی ازارامنه برای دریافت انعام قابلی قبلا تصمیم ولیعهد ایران را باطلاع ژنرال باسکویچ میرساند واو هم در ساحل رودخانه دو هنگ پیاده و سواره را درکمین میگذارد به مجردیکه سربازان از گدار رودخانه مشغول عبور میشوند آنها را که هیچ انتظار وجود دشمن را در چنین مکانی نداشتند بدواً زیر آتش شدید گرفته و سپس باسواره نظام آنها را تعاقب مینماید.

عباس میرزا در مرند و صوفیان مجدداً به تجهیز نیرو میپردازد تا بمدافعین دژهای ایروان و اوچمیازین ، سردار آباد امدادی برساند که در این ضمن حادثه ای غم انگیزی روی میدهد.

سقوط شهر تبریز

ژنرال باسکویچ در اواخر مرداد ماه ۱۲۴۳ نیروی خودرا به سه ستون تقسیم کرده در سمت های مختلفه روانه آذربایجان نمود.

فرمانده ستون سمت چپ بعهده سرتیپ ارستوف ARASTOF بود نامبرده با یك هجوم پل جلفا را متصرف شد و پس از وارد کـردن ضربات شدیدی که نیروی جان باز ایران مردانه در برابر آنها مقاومت میکردند خود را بکنار رودخانه تلخه رود میرساند و در روز بیست و یکم شهریور پس از حملات سخت پیاپی که کلیه آتشبارهای مهیب روس در آن شرکت داشتند راه تبریز پیش میگیرد.

شاهزاده جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا که شخصاً در اردوی آذربایجان و بااینکه سنش از ۱۶ سال تجاوز نکرده بود فرماندهی هنگی را عهده‌دار بوده‌است درتاریخ نو چنین مینویسد: شهر تبریز در ۱۲۴۳ بیست هزار نفر رعیت داشت و هشت هزار نفـر سرباز پیاده و سـوار توپخانه پادگان آنشهر را تشکیل میدادند که توپخانه آن از ۱۲۰ عرابه تجاوز میکرد و این اوقات که خاقان مغفور از تبریز به تهران برمیگشت فرماندهی پادگان تبریز را بعهده آصف الدوله واگذار فرمودند.

در همین اوقات حاج میرزا یوسف مجتهد وفات کـرد و میر فتاح پسرش که جوان و مغرور بود و مـردم تبریـز بعلت ارادت بپدرش بـاو گرویدند.

آصف الدوله که عامل آذربایجان بود و مردم بدون آنکه بـاو امیدواری داشته باشند فقط از سخت گیریهای او میترسیدند در شهـر بخوشگذرانی مشغول بود.

خوانین مرند که هشت فرسنگی تبریز است و تا قلعه عباس آباد ده فرسنگ بیشتر فاصله ندارد باژنرال ارستوف بنای مراوده راگذاشتند

در این هنگام ژنرال بسکویچ از نجوان بطرف تفلیس کوچ نمود و شاهزاده ولیعهد هم از ایروان بپایزید و خوی مراجعت نمود به‌ژنرال ارسنف اطلاع دادند که در تبریز واحدهای نظامی قابل ملاحظه‌ای نیست و مردم از دست آصف‌الدوله بجان آمده و خواهان ورود ارتش روس هستند بنابراین اگر ژنرال یکهزار نفر سرباز در عباس آباد بگذارد وبا سه‌هزار نفر از راه مرند متوجه تبریز شودمردم آنشهر که چشمشان به پرچم ارس بیفتد شورش وآشوب برپاکرده و مستحفظین تبریز را دستگیر خواهندکرد و نامه هائیکه میر فتاح و اعوانش در اینخصوص نوشته بودند بنظر ژنرال رساندند.

« اگرجنرال‌ارستف ازارس عبور کرده‌ازپشت کوههای مشو بدون سر و صدا سریعاً حرکت کرده غفلتا در حوالی تبریز سر درآورد مردم دروازه‌های شهررا بروی او بازخواهندکرد ».

ژنرال هم که بخت را باخود مساعد میدید بدون ترس و واهمه با سه‌هزارسالدات وهزارنفر قزاق وده‌عرابه توپ ازطریق‌مرند روانه‌تسخیر دارالسلطنه تبریز شد و تا قریه صوفیان که شش فرسخی تبریز است رسید.

هیچیك از امنای دولت مقیم تبریز از واقعه مطلع نبودند و بعد که گرد و غبار آنها نمودار شد اطرافیان میر فتاح انتشار دادند که احتمالا نیروی شاهزاده ولیعهد است خلاصه آنقدر ایندست و آندست کردندکه نیروی روس به تبریز نزدیك شد و اختلاف در موضوع تسلیم شهر یا مقاومت پیدا شد.

القصه آصف‌الدوله بسمت دروازه که‌مقابل لشگر روس‌بود موسوم

بدروازه کجئیل بالای برجها ایستاد و دو عرابه توپ را پر کرده آماده نگاهداشته بود و لشگر روس نیز در کنار تلخه رود که نیم فرسنگی شهر است ایستاده بودند و بمجرد آنکه قصد حرکت را نمودند باشلیك توپخانه آصف الدوله روبرو شدند .

ژنرال از شلیك توپ و بیرون نیامدن احدی از شهر نسبت به خوانین مرند بدگمان شده دستور زندان و آزار آنهارا داد .

در این ضمن میر فتاح و اطرافیانش بدروازه کجئیل رسیده و با زور دروازه را شکستند بخارج شهر رفتند (هنوز باغ مجتهد درگنجه باقیست که روسها اختصاص باین مجتهد زاده خائن داده بودند و حال اینکه مدفن حکیم نظامی زیر جاده افتاده . نگارنده) .

مستحفظین و پاسدارها که مشاهده نمودند خانواده نایب السلطنه را میرزا محمد خان لاریجانی و حاج عسگر خواجهٔ سرا از شهر خارج نمودند و مجتهد شهر دروازه را شکسته باستقبال ارتش روس رفت در انجام وظیفه سست شده و هر یك بگوشهٔ پناه بردند ، آصف الدوله نیز در خانه یکی از رعایا پنهان شد .

درهمین هنگام ژنرال استف که راهنمائی سواران مرند را خدعه تصور کرد و قصد مراجعت را داشت با اینموضوع روبرو شد لذاخوانین مرند را باهزار سوار به تعقیب کاروان عیال و اولاد نایب السلطنه روانه کرد و بدون رادع و مانعی بشهر تبریز وارد شد ، کلیه ذخایر و مهمات سی ساله عباس میرزا را تصرف کرد آصف الدوله را از پناهگاه خارج کرده بزندان فرستاد .

در همین روز ژنرال بسکویچ سردارآباد را تصرف کرد باوچ

کلیسا آمد و اخبار سقوط تبریز را در همه جا انتشار دادند و پادگان دژ ایروان باطراف پراکنده شدند وکلیه ارتش روس که سی هزارسوار نظام و سی هزار پیاده و توپخانه و مهندسی بود از ارس گذشتند روانه آذربایجان شدند .

مذاکرات صلح

« این بود نتیجه مداخله فتحلیشاه درامور فرماندهی آذربایجان »

« و دسته گلی که در مورد انتصاب آصف‌الدوله نالایق بخرج دادازطرفی درباریان رشوه‌خوار، عباس‌میرزا راکه باید بختی و بی‌پولی دست‌بگریبان بود بد نام کرده و از او سعایت و پیش آمد جنك را حمل برخیانت او مینمودند و اینطور وانمود میکردند که چون عباس میرزا با شروع جنك مخالف بوده میخواهد عمداً موجبات سر شکستگی شاهنشاه را فراهم نموده و حرف خودرا بکرسی بنشانند .

فتحلیشاه هم در طول مدت جنك چند مرتبه ولیعهد را مورد کم مرحمتی و بیمهری قرار داد و در این ضمن ضربات شدید روسها موجب بهم خوردگی ارتش ایران را فراهم نمود ، بی کفایتی بعضی ازشاهزادگان و مداخلات بعضی از علما از جمله میر فتاح تبریزی اوضاع ارتش رااز هم گسسته نموده بود ناچار ولیعهد پیشنهاد متارکه جنك و قرار داد صلح رانمود واین‌جریان راباطلاع فتحعلیشاه‌رساند مأمورین انگلیسی‌هم در اینقسمت پافشاری میکردند .

پادشاه شخصاً چند ساعتی به تنهائی حساب نمود که اینك سی‌هزار سپاهی و سیصدعرابه توپ از دست داده و ارتش روس تا قافلانکوه

نزدیک شده و اگر اصلاح نشود شاید بقیه کشور از دست برود بخصوص که کشور مغشوش است ؛ رضا قلیخان در قوچان و محمدخان در تربت دم از طغیان وعصیان میزنند ، عبدالرضا خان یزدی در غیاب شاهزاده محمد ولی میرزا اموال اورا تصاحب کرده و عزم تسخیر اصفهان رادارد عباسقلی میرزا حاکم کرمان که نوه دختری خاقان مغفور است هشت هزار نفر بلوچ را دور خود جمع کرده قصد تسخیر نائین و کاشان رادارد اما از طرفی از دست دادن ایروان ، نخجوان ، اردوباد و تسلیم طالش و مغان از همه مهمتر بیست کرور اشرفی نقد اینها مشکلات کار بود که تن دادن بآن برای جانشین آقا محمد خان (کسیکه ایران را از نیستی بصورتی درآورد که صفویه و ساسانیان آنرا ایران بزرگ مینامیدند) کار آسانی نبود .

وحشت و تلاش انگلیسها

از طرفی انگلیسا که دیدند روسها بسرعت دارند بمرکز ایران نزدیک میشوند زنگ خطر هندوستان بصدا درآمد ، باسرعتی خودرا بمیان انداخته بروسها فرمان ایست دادند و پادشاه ایران‌را وادار بقبول پیشنهاد صلح نمودند منتها بیست کرور اشرفی به ده کرور تقلیل یافت و پیمان ننگین ترکمن چای بامضاء رسید .

چون در پیمانیکه ایران با انگلستان بسته بود «هرگاه کشوری بایران حمله نماید دولت انگلستان سالی دویست هزار تومان بابت هزینه جنگی باید بدهد » اینک که ششصد هزار تومان بابت این سه سال مطالبه شد نمایندگان انگلستان پاسخ دادند ، بطوریکه بر ما معلوم شده است

پیشقدم این جنك دولت ایران بوده و روسیه را گناهی نبوده که دولت بریتانیا ششصد هزار تومان بدهد پس ازمذاکرات بسیار دولت انگلیس فقط دویست هزار تومان داد و آن ماده قرار داد را لغو نمود .



بخش هشتم

قتل وزیر مختار روس در باغ ایلچی

در این ضمن ژنرال گریبایدف بسمت سفارت مأمور ایران شد و چون شخصی بود سفاك و متکبر لذا با مأمورین دولت بخشونت رفتار میکرد حتی در حضور پادشاه رعایت ادب را نمی نمود و تحت عنوان اینکه اسرای گرجستان باید تسلیم او شوند ارامنه راکه در خدمت او بودند بعناوینی میفرستاد در منزل بازرگانان که اگر از اسرای قفقاز آنجا هستند آزاد کنند ، آنها هم سرزده یا جبراً بخانه مسلمانها ریخته و احساسات مردم را جریحه‌دار میکردند ، تا اینکه برحسب اغوای آغا یعقوب نامی ، اشخاصیرا فرستاد منزل اله‌یار خان آصف الدوله و کنیزك گرجی را جبراً از خانه او بدر آورده و در سفارت روس که آنروز در باغ ایلچی و بازار تهران بود نگاهداشت ، مردم که از این جریان مطلع شدند رفتند بخانه حاج میرزا مسیح مجتهد و حکایت را گفتند ، مجتهد مزبور برای سفیر پیغام فرستاد و کنیزك را مطالبه نمود سفیر بفرستادگان مجتهد درشتی کرد بالاخره ارامنه وسالدات‌های روس مستحفظ گریبایدف بطرف مردم شلیك کردند و در حدود هفتاد نفر کشته شدند مردم که چنین دیدند اسلحه گرفته و بباغ ایلچی هجوم کردند ، آغا یعقوب و چند نفر ازکسان ایلچی مجدداً بکشتار مردم مشغول شدند و مسلمان هاکه

چنین دیدند بباغ ایلچی ریخته جنرال گریبایدف و تمام کسان اورا کشتند مگر ملسوف نایب ایلچی که بخانه مسلمانی پناه برده بود و تمام اموال سفارت را تاراج کردند . دوم شعبان ۱۲۴۳ .

برای این پیش آمد غیر منتظره چیزهائی گفته و نوشته اند از جمله بعضی از نویسندگان آن عصر واقعه را فقط امور مذهبی و تعقیب مردم و دستور مجتهد نمیدانند بلکه عقیده دارند عده‌ئی از درباریان و بخصوص شاهزادگان که نسبت بولیعهد خوشبین نبودند و از پیمان ترکمن چای سخت ناراضی بودند چون نمیتوانستند شاه را بجنگ سوم وادار کنند توسط علماء این صحنه را با کمال استادی و مهارت تهیه کردند تا بروسیه اعلان جنگ بدهد .

عباس میرزا که از تحریکات دربار اطلاع داشت پس از اطلاع از وقوع این حادثه و مشورت با قائم مقام قرار شد واقعه را باطلاع ژنرال فلد مارشال پاسکویچ برساند و نظر اورا بفهمد ، آیا این موضوع را برای جنگ سوم مستمسک قرار خواهند داد یا خیر .

ولی نامه پاسکویچ پرده ابهام را برداشت و معلوم شد روسیه مایل و آماده جنگ سوم هست .

اینک نامه ژنرال مارشال پاسکویچ :

« شاه معظم پدر شما میخواهد شروع بجنگ نماید ما در استانهای »
« مرزی جز در دژها نیروئی برای دفاع نداریم . پس شما میتوانید در »
« ماه ژوئن وارد کشور بیدفاع روسیه بشوید و آنرا غارت کنید ولی »
« نمیتوانید استحکامات آنرا تصرف کنید و جرأت پیشرفت و پشت سر »

« گذاردن استحکامات مهیبرا نخواهیدداشت ، در عوض ماه اکتبر که »
« کوههای شما در زیر برف است من بطرف تبریز حمله کرده و »
« آذربایجان را تصرف میکنم بدون آنکه هرگز آنرا بشما پس بدهم ، »
« دیگر امید رسیدن بتاج و تخت هم برای شما نخواهد ماند . »

« سالی بیش نخواهد گذشت که سلسله قاجاریه از سلطنت کردن »
« محروم میشوند ، استقلال سیاسی شما در دست ماست ، امیدواری های »
« شما باید بروسیه باشد ، روسیه میتواند شما را حمایت نماید وعده های »
« انگلستان و قول عثمانی هیچکدامرا بـاور نکنید ، انگلیسها »
« از شما دفاع نخواهند کرد سیاست آنها جز نگاهداری مستملکات »
« هندوستان چیز دیگری نیست ، ما میتوانیم در آسیا کشوریرا مسخر »
« کنیم و ترسی هم نداریم ، در اروپا نگاه نمیکنند که ببینند درایران »
چه کسی حکومت میکند ... »

ضمناً توصیه کرده بود که فوراً هیئت متشخص و وزینی برای تسلیت و عذر خواهی بدربار پترز بورگ فرستاده شود که هم عذر قتل سفیر خواسته شود و هم بدین وسیله مقام و عظمت خود را در انظار حفظ نموده باشند .

البته گفته هـای مالسوف نایب سفارت که در روز حادثه بـوسیله سربازان ازچنگ شورشیان نجات یافته بود و کاملا بیگناهی دولت ایران را ثابت میکرد در جای خود بسیار مؤثر واقع شد . از همه مهمتر تأثیر خامه میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و با مشورت او قرار شد محمدخان زنگنه امیر نظام و میرزا محمد تقی (امیرکبیر صـدر اعظم ناصرالدین شاه) محمد حسین خان ایشك آقاسی باشی بعجله تدارك سفر را دیـده

تا در معیت امیر زاده خسرو میرزا که از شاهزادگان رشید و خوش اندام و زیبای قاجاریه بود حرکت نماید.

نامه عذر خواهی فتحعلیشاه بامپراطور روسیه

ضمناً این نامه را قائم مقام فراهانی از زبان فتحعلیشاه نگاشت:

اول دفتر بنام ایـزد دانـا

صانع و پروردگار حی توانا

وجودی بیمثل و مانند مبرا از چون و چند که عادل و عالم وقاهر برظالم، پاداش هر نیك وبد را اندازه و حـد نهاده، بحکمت بالغـه خود، بدکاران را زجر وعذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد ودرود نامعدود بروان پیغمبران راستکار و پیشوایان فرخنده کردار باد.»

« و بعد چون بر رأی حقایق نمای آن پادشاه ذیجاه انصاف کیش، عدالت اندیش، تاجدار بازیب و فر، شهریار بر و بحر، برادر والاگهر خجسته اختر، امپراطور ممالك روسیه و مضافات که دولتش بی خطـر است و رایتش با فتح و ظفر، مخفی و مستور نماناد.»

« که ایلچی آندولت را، در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او باجهال شهر، آسیبی رسیده که تدبیر و تدارك آن بر ذمه کارگذاران ایندولت واقعی واجب و لازم افتاد.»

« لهذا: اولا برای تمهید مقدمات و عذر خواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی، فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بپایتخت دولت بهیه روسیه فرستاد و حقیقت ناگاهی این حادثه و ناآگاهی امنای ایندولت را در نامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم.»

« وثانیاً نظر بکمال یگانگی واتفاق که مابین ایندو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته ، هر که را در اینکار زشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت ، باندازه واستحقاق مورد سیاست وحد و اخراج بلد نمودیم ، حتی داروغه شهر وکدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبر دار شده و قبل از وقوع این حادثه ؛ ضابطه شهر و محله را محکم نداشته اند ، عزل و تنبیه و ترجمان کردیم . بالا تر از همه اینها ، پاداش و سزائی بود که نسبت به عالیجناب میرزا مسیح وارد آمد ، با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اقتفاء و اقتدائی که در زمره عوام و خواص باو داشتند ، بواسطه اجتماعیکه مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بودند ، گذشت واغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد پس چون اعلام این گزارش بآن برادر نیکو سیر لازم بود ، به تحریر این نامه دوستی علامه پرداخته اعلام تفاصیل اوضاعرا بفرزند مؤید موفق ، نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم ، امید از درگاه پروردگار داریم ؛ که دمبدم مراتب و داد ایندو دولت ابدیت بنیاد ، در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته به آمد و شد رسل و رسائل مبادله ومضاعف گردد و العاقبة الباقیه تحریراً فی شهر ربیع الاول ۱۲۴۵ . »

بدیهی است فتحعلیشاه پس از قتل فجیع گریباندف مسببین اصلی آشوب را دستگیر و زندانی مینماید ویکی از آنها که از اشرار بود بدار میآویزد و میرزا مسیح مجتهد را که نفوذ فوق العاده‌ای در میان مردم داشت پس از مدتی کشمکش ومذاکره بعتبات بعنوان تبعید روانه مینماید.

هیئت اعزامی بریاست خسرو میرزا روانه پطرز بورك میشوند از آنطرف امپراطور روسیه باعموم وزراء و ژنرالها وکلیه افـراد پـادگان پایتخت تا یکنفرسنك هیئت ایرانی‌را استقبال‌میکنند وهنگام ورود آنها توپخانه به‌شلیك مشغول میشوند .

طرز رفتار شاهزاده ایران فوق العاده مـورد توجه امپراطـور و سایر رجال روسیه‌میشود تاآنجاکه تزاریك کرور ازمجموع غرامات راکه هنوز تسلیم کارکنان روسیه نشده‌بود باومی‌بخشد و وعده مهلت پرداخت یك‌کرور دیگر را بمدت پنجسال بتأخیر میاندازد .

خسرو میرزا نیز هدایا و پیش کشی هارا به اعلیحضرتین وسایـر رجال دربار تقسیم و پس از دوماه توقف بایران مراجعت میکنند .

نتایج حاصله از جنگ دوم ایران و روس

جنك دوم روس و ایران با شرایط نسبتاً سهلی بپایان رسید وچون روسها گرفتار مزاحمت عثمانیها شده‌بودند تقاضای گزافی‌نکرده فقط به الحاق ایروان و نخجوان و سه ملیون پوند (ده‌کرور اشرفی) غرامت راضی شدند ، بعلاوه لنکران و قسمتی از طالش بدست روسهـا افتاد و رودخانه ارس تا محل قردونی مـرز طبیعی دو کشور را تشکیل داد ولی این پیمان اصول کاپیتولاسیون را در ایران برقرار نمودکه اتباع روس هر گناهی کردند فقط در کنسولخانه روسیه مـورد دادرسی قـرار گیرندکه‌بعداً این ماده مورد اتکاء سایر دول بزرگ دنیا شد ، هنگامی که در گیلان کنسول روس مردم راتشویق میکردکه هرکس تبعه‌روسیه بشود از دادن مالیات وباجهای معموله معافست مردم اجتماع کرده و نزد

کارگذاران ایران رفتند که بچه علت رعیت داخله خراج و باج بدهد و خارجه ندهد این موضوع سبب میشود که عموم مردم ترک تابعیت کنند، کارگذار با حال عصبانی جبه و چکمه پوشیده کالسکه سوار شده بعجله بکنسولخانه میرود پس از ساعتی باقیافه بشاش برمیگردد مردم که منتظر نتیجه مذاکره آنها بودند میپرسند نتیجه مذاکره چه شد او جبه را بکناری انداخته میگوید بالاخره پس از یکساعت مذاکرات قرار شد **خارجه ندهد داخله بدهد !!**

تا در سال ۱۳۱۲ در سلطنت اعلیحضرت پهلوی فقید اصول کاپیتولاسیون ملغا گردید.

بطوریکه دیدیم جنگهای دهساله ایران روس باین ترتیب انجام یافت :

چهار سال نخست باپایداری ایرانیان و وارد آوردن لطمات شدیدی به ارتش روس، دو سالی که افسران فرانسوی در جنگ شرکت نمودند و آموزش واحدها را زیر نظر داشتند، بهمین، تحول روح شهامت و وسرکش سربازان ایرانی را (که عموماً از ایلایات و بیاد عهد باستان شاهنامه میخواندند و می جنگیدند) ضعیف کرد وغالباً دچار شکست میشدند بخصوص پس از کنار جوئی فرانسوی ها (بعلت نزدیکی ناپلئون باالکساندرامپراطور روسیه) که ضعف ارتش ایران محسوس بود.

پس از سرپرستی انگلیسها که نیم تنه آبی فرانسوی به نیم تنه قرمز انگلیسی تبدیل شد و ۷۰ افسر درجه دار و سربازانگلیسی بایران آمدند این شکست ها تا اندازه ئی ترمیم میشد که دولت انگلیس بادولت روس

نزدیک گردید و برعلیه فرانسه اتحادیه‌ای تشکیل داد حتی سوء ظنی حاصل شد که اطلاعات ازارتش ایران بوسیله بعضی ازهمین افراد بروسها داده‌میشد ، اینجا دیگر ضربت‌های روسیه بسیار قوی وکشنده‌بود زیرا انگلیسها میدان جنگ را (که تا این ساعت مجدانه اداره میکردند حتی عده انگلیسی مجروح و کشته شدند) یکمرتبه رها کرده و به تهران رفتند .

به اصرار قائم‌مقام چند نفری از آنها برای حفظ روحیه افسران وافراد ایرانی باحقوق بیشتری درارتش آذربایجان باقیماند ولی نه آنها آن مجاهدت گذشته را داشتند ونه عباس میرزا بانها خوشبین بود اینها تاسال ۱۸۱۵ درارتش کروکری میکردند ، «دراینموقع که بناپارت ازالب گریخت وسلطنت فرانسه را دردست گرفت » روز نه امیدی بود برای عباس میرزانایب السطنه بودفوراً برای استخدام مستشاران فرانسوی ماموریتی به نزد ناپلئون فرستاد اما این امپراطوری بیش ازیکصد ، روز نکشید که انگلیسیها اورا بسنت هلن بردند ناچار کارآموزش ارتش ایران بدست سرداران ایرانی افتاد - بر اثر مجاهدت مرحوم قائم مقام ارتش ایران مجدداً رونقی گرفت ونیرومند شد بطوریکه درتمام جنگهای باعثمانی‌ها مظفرومنصور بیرون آمد وپیمان ابرومند ازرنة الروم نتیجه جدیت همین ارتش نیرومند بود . ولی هنوزجسته گریخته چندنفرانگلیسی دراستخدام ارتش ایران باقیمانده و «جای مهری برای خود باقی گذارده بودند» ضمناً ازوضع ارتش وپیشرفتهای آن دولت متبوعه را مطلع میساختند .

اوضاع نظام ایران باین نحو بود تا باز آتش جنگ دوم ایران و روس روشن شد .

بخش نهم

آشوبها و اغتشاشات

باری شکست هائیکه در نتیجه جنگ باروسیه نصیب ارتش ایران شد و پیمان های سنگینی راکه بر اثر بی کفایتی زمامداران ودرباریان و مداخلات انگلستان بایران تحمیل شد موجبات بروز آشوب هاواغتشاشاتی دراطراف واکنات ایران گردید زیرا بین آنمردم اشخاصیکه در رکاب نادر شمشیرزده زیاد بودند وبهیچوجه حاضر نبودند زیر باراین ننگ بروند.

ازجمله طغیان حسنعلی میرزا شجاع السلطنه درکرمان وطغیان خوانین خراسان برعلیه محمد ولی میرزا والی خراسان که نامردانه مرتکب قتل اسحق خان تربتی شده بود، قیام عبدالرضاخان یزدی که سودای استقلال برسرداشت، لذادرغیاب محمد ولیمیرزاحاکم یزد عیال او را از شهر اخراج نموده واموال اورا متصرف شد.

همچنین عباسقلی میرزا حکومت کرمان با هشت هزار بلوچ برای تصرف تهران عازم یزد وکاشان بودکه کلیه این انقلابات را شاهزاده ولیعهد پس از پیمان ترکمانچای یکی بعداز دیگری خاموش نمود.

مهم تر ازهمه موضوع احمد علی میرزا بودکه درخراسان دم از استقلال میزد وبا غوای خوانین سر کش خراسان در صدد بود که از ورود نایب السطه بخراسان جلو گیری کند وهنگامیکه باوخبر رسیدکه نایب السلطنه به بشاهرود رسید احمد میرزا شخصاً زبان پیک را برید و

بانتظار مقابله باولیعهد به جمع اوری سرباز ومالیات پرداخت .

ولیعهد میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بایك هنگ سوار مامور دستیگری رضاقلیخان قوچانی نمود . رضا قلیخان که تاب پایداری نداشت تسلیم قائم مقام شد وبوساطت آنمرحوم مورد عفو واقع گردید . از آنجا مستقیماً عازم مشهد شد ، احمد علیمیرزا ازترس موکب ولیعهد را استقبال کرد ولی شاهزاده عباس میرزا او را دستگیر و تحت الحفظ روانه دارالخلافه نمود .

خسرومیرزا را نیز مامور تصرف دژ ترشیز کرد . جعفرقلیخان ترشیزی دوماهی دژ را بخوبی دفاع کرد ولی چون آب ومهماتش بپایان رسید ومردم کاشمر هم ازطغیان او اظهار تنفر میکردند ناچار دژ کاشمر را با خروارها غله وخواربار تسلیم نمود .

ازطرفی رضاقلیخان و جعفرقلیخان قوچانی که دژهای مستحکمی داشتند ازتأدیه مالیات وخراج معموله خودداری و برعلیه دولت عصیان کرده بودند ، اردوی ولیعهد آن دژها را محاصره نمود ، دراینموقع اله قلی توره پادشاه خیوه باسی هزارسوار باسم گرفتن زکوة بسرخس آمده واردوزد ومنتظر نتیجه عملیات ولیعهد بود ، ولی پس از تسخیز دژ های قوچان وشیروان و نامه های سختی که قائم مقام باو نوشت کسی را بعذرخواهی نزد ولیعهد فرستاد وبخیوه بر گشت . روزجمعه بیست وپنجم ربیع الثانی ۱۲۴۸ نایب السطه خوشحال وخرم بادوهنگ سالدات روس وهنگ های دیگر سربازان ایرانی ، کلیه دژهای یاغیان راخراب کرده و بمراحل دیگر رزم وسر کوبی سایرین پرداخت .

از آنجا سروقت علیمراد خان عشق آبادی رفته دژعشق آباد را خراب وعلمرادخان را تحت الحفظ بمشهد فرستاد .

در وقایع سال ۱۲۴۹ شاهزاده جهانگیر میرزا مینویسد .

چون بهار پرملال اینسال بساط انداز محفل غم شد ودسته دسته گل و گیاه خود را بلباس عزا نموده بنوای بلبلان نوجوان ، برخوان غم نشانید . لاله ها را باد داغدیده از گوشه ها چمن بیرون آورد ودیده‌های نرگس راماننذ دیده والهها متحیرانه باسرچوپ ازتوده خاك بیرون کشید و بنفشه را جامه ماتم پوشانید ، خون شرمساران سر افکنده در میان اطفال ریاحین جلوه گر نمود و نیلوفر را با سیلی محنت رخساره نیلی ساخت تا نظارگیان گلش جهانرا عبرتی از بیوفائی روزگار ناپایدار پدید آید ودل سردی حاصل نماید .

از آن سرد آمد این کاخ دل اویز

که چون جاگرم کردی گویدت خیر

در این هنگام فتحعلشاه . نایب السطنه را به تهران احضار نمود وکلیه سران یاغی خراسان وعبدالرضایزدی که درغیاب محمد ولیمیرزا حاکم یزد علم طغیان بر افراشته بود با وضع مخصوص از بازار وچار سوقها عبورداد . به‌عمارت گلستان برد ازسان شاه گذارند ،کلیه آنها را به تبعید وزندان فرمان داد فقطعبدالرضا را دراختیار محمد ولی‌میرزا گذارد او هم کلیه فرزندان و خدمتکاران خود را به چاقو و قیچی و ساطور وکارت مسلح نمود . و در زندان غفلتاً برسر او ریختند وقیمه‌قیمه‌اش نمودند .

بخش دهم
وقایع افغانستان

درمدتیکه ارتش ایران سرگرم جنگ باروسیه بود افاغنه گاه و بیگاه آشوبی برپاکرده حتی به بازرگانان وکاروانان ایران در خاک خراسان دستبرد میزدند اسیرمیگرفتند.

دولت انگلیس هم بطغیان آنها دامن میزد زیرا فرمانفرمای هندوستان افغانستان را سنگر هندوستان وهرات را کلید مستملکات شبه قاره هند تشخیص داده بود، بخصوص روسها پس از پیمان ترکمن چای رویه خصمانه را نسبت بایران بروش دوستانه تبدیل کرده بودند و خیال انگلستان از این حیث ناراحت بود، لذا مرتب حکام محلی مخصوصاً کامران حاکم هرات را تطمیع کرده بعدم اطاعت وادارش میساختند.

پس از مراجعت، سلطان خیوه برای تصرف دژ های سرخس که در دست تراکمه بود و آنها آنجا را مبداء عملیات و مرکز داد وستد اسرا ساخته بودند و مرتب در راه های خراسان مزاحم کار و آنها میشدند، نایب السلطنه با سه هنگ سوار و سه هنگ پیاده و ۳۲ عرابه توپ سرخس را محاصره کرد و پس از چندی آن دژ را متصرف شد وسه هزاد نفر ایرانی را از اسارت نجات داد، این واقعه در آسیای مرکزی انعکاس عجیبی بخشید و خوانین ترکستان که گاه گاه دم از استقلال میزدند هر کدام سرجای خود آرام نشتند.

ازطرف دیگر کامران امیرهرات ازچند سال باینطرف بدون اینکه

مستقیماً ورسماً ازاوامردربارایران سرپیچی کندخودرا نسبت بپادشاه ایران مطیع نشان میداد وطبق معمول خراجی بدربار تهران میفرستاد منتهی مانند سایرامرای واستانداران آنطور که بایدوقعی بدستورات دربار نمیگذارد».

برای تادیب او عباس میرزا درمشهد اردوئی بفرماندی محمد میرزا (سومین پادشاه قاجاریه) روانه هرات نمود ، این سپاه پیش از آنکه غوریان را متصرف کنند روانه هرات شدند ، کامران هم که کار را سخت دید از طوایف مختلفه هزاره و افاغنه کومك خواست و دروازه های دژ مستحکم هرات را بسته بدفاع پرداختند .

تیپ سوار نظام بفرماندهی خسرو میرزا پس از زدوخورد های تل بنگی ، تخت صفر و تپه های اطراف دروازه خوش که سرکوب به کنگره های دژ بود تسخیروسنگر بندی نمودند ولی تلاش برای تصرف هرات بجائی نرسید و نایب السلطنه هم که بیمار بود عجله داشت پیش از آنکه بمیرد کار هرات را یکسره کرده باشد ، باهمان حال کسالت عازم هرات شد ، قائم مقام با این فکر جداً مخالفت کرد و حاضر شد شخصاً این مأموریت را انجام دهد ، لذا بااینکه مفارقت نایب السلطنه برای او مشکل بود ناچار باهشت هزار نفر سوار و پیاده و توپخانه عازم هرات شد.

به مجرد ورود قائم مقام برای پایان دادن کار هرات خسرو میرزا را باسه هزار پیاده ودوازده عرابه توپ مأمور سرکوبی شیر محمد خان هزاره و محمد رضا خان فراهانی را باپنجهزار نفر سرباز عراقی و خراسانی به محاصره و تسخیر غوریان نمود ، صمصام خان سرتیپ را با اردوئی بطرف میمه روانه و محبعلی خان سرتیپ ماکوئی را

مأمور دروازه های شمالی هرات کرد باین ترتیب حلقهٔ محاصره روز روز بروز تنگ تر میشد .

مرگ نایب‌السلطنه

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرد

که ناگاه خبر فوت نایب‌السلطنه به اردو رسید عباس میرزا در ابتدای جنگ دوم با روسیه به بیماری سل مبتلا گردیده بود و معالجات پزشکان از شدت بیماری تا اندازه‌ئی جلوگیری میکرد ولی نتیجه قطعی نداشت تااینکه شب نهم جمادی‌الاخر ۱۲۴۹ در سن ۴۸ سالگی ازجهان فانی بدار باقی شتافت ، بااینکه درحین فوت ۲۶ پسر و ۲۱ دختر داشت معهذا در آن هنگام هیچیک از ۴۷ اولاد در بستر او حاضر نبودند .

قائم مقام با مشورت محمد میرزا موضوع فوت نایب‌السلطنه را از سربازان که‌سرگرم محاصره هرات بودند مکتوم داشته و بسرعت‌خودرا بمشهد میرساند ولی بالاخره خبر به‌هرات رسید ، محمد میرزا برحسب پیشنهاد قائم مقام‌باکامران قرارمتارکه گذارده واسرا را از او پس گرفتند کامران نیز متعهد شد دیگر از دستورات‌شاهنشاه‌ایران سرپیچی نکند ، کلیه سپاهیان بالباس عزا وارد مشهد شدند جلد تفنگ‌ها و سر توپها را پارچه سیاه کشیدند بدستور قائم مقام عزاداری باشکوهی انجام شد .

محمدمیرزا برحسب اصرار قائم‌مقام واجازه فتحعلیشاه بطهران آمد و طبق فرمان بجای پدر بسمت ولیعهدی ایران منصوب و به‌سرپرستی آذربایجان اعزام گردید .

مرگ فتحعلیشاه و اغتشاشات داخلی

فتحعلیشاه برای ترساندن حسینعلی میرزا فرمانفرما که پس از مرگ نایب السلطنه اورا از زندان بدر آورده و حکومت فارس و کرمان رابا و داده بود باصفهان عزیمت نمود و دستور داد فرمانفرما با مالیات و خراج عقب افتاده در اصفهان شرفیاب شود حسینعلی میرزا باصفهان آمد و چیز مختصری تقدیم کرد ولی بدستور شاه حسام السلطنه به حساب او رسیدگی کرد چهار صد هزار تومان باقی دار شد ، شاه فرمانفرما را باختیار حسام-السلطنه گذارده که اورا بفارس ببرد و تا دینار آخر وجوه را از او بگیرد سپس اورا بنزد شاه باز آورد ، هنوز آنها دو منزل از اصفهان دور نشده بودند که در شب نوزدهم جمی الاخر ۱۲۵۰ تاج و تارك پادشاهی را با تمام حرص و ولعی که داشت با ۵۳ پسر و ۶۰ دختر گذارد بگورستان قم پناه برد و ایندرست یکسال و ده روز پس از مرگ نایب السلطنه عباس میرزا بود ، بمجرد انتشار این خبر « با اینکه بیشتر از ۲۰۰ نفر اولاد و امجادش در زندگیش مرده بودند معهذا نزدیك ۷۰۰ پسر و دختر و نوه داشت » .

در تهران علیشاه ظل السلطان فرزند خاقان مغفور به سلطنت برخاست و بتخت سلطنت نشست و حسینعلی میرزا فرمانفرما هم در فارس به سلطنت قیام کرد و لشکری آراست ، خلاصه از هر طرف کشور کسی سر بلند کرد ، چون برادران عباس میرزا حتی درزنده بودن او خودرا برای ولیعهدی ذیحق میدانستند اینك که او و فتحلیشاه هر دو بدیار نیستی رفته اند طبیعی است که بآسانی زیر بار سلطنت محمد شاه نمیروند ولی تدبیر مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام تمام موانع رایکی پس ازدیگری

از بین میبرد و محمد شاه را بابودن حریفان سرسخت و لایق به اورنك شاهی نشاند وتاج کیانی برسرش نهاد .

خلاصه میرزا ابوالقاسم فراهانی صدر اعظم توانای ایران یگانه مرد ورزیده و سیاستمدار سرسختی است که بواسطه اطلاعات و تجارب خود بهتر باوضاع و احوال سیاست همسایگان ایران آشنا بود و طوری بر آن احاطه داشت که ممکن نبود بهیچوجه از او امتیازی که از آنراه زیانی متوجه دولت ایران باشد بدست آورند یا بکاری وادارش نمایند که منافع ایران در آن ملحوظ نباشد . قائم مقام همچنین از امور داخلی ایران نیز کاملا آگاهی داشت ، این است که انگلیسیها یقین کرده بودند تا او صدر امور است ممکن نیست بتوان در امور داخلی ایران نفوذ پیدا کرد و این رویه درست عکس آن بود که انگلیسیها بآن معتادشده بودند .

فتحعلیشاه همواره شیفته و مفتون هدایا و پیش کشی های گرانبهای انگلیسیها بود و متجاوز از ۲۵ سال میرزا ابوالحسن شیرازی وزیر امور خارجه ایران بودسالی یکهزار و پانصد تومان ازانگلستان مقرری داشت . اغلب وزراء و درباریان هم احتمالا کم و بیش رشوه میگرفتند و باآنها ارتباط داشته‌اند ، این بود که فتحعلیشاه و وزیر خارجه‌اش همیشه خودرا مدیون احسان دربار لندن میدانستند ، هرگاه نماینده تازه‌ای از انگلستان یاهندوستان میرسید درپنهانی تحقیق مینمود تا آگاه شوداین شخص چه هدیه گران بهائی برای او آورده همین شاه بود که اعتمادالسلطنه را بپاس حق‌شناسی در دیك آبجوش انداخت اینك ببینیم نوه خاقان فداکاری قائم مقام را چه پاداش میدهد .

الحق این شاه قجر مانند جدش پاداش مناسبی بولینعمت خود داد ؟!

اینك محمد شاه غازی منازعین را از بین برده و چون شکایات زیاد از تجاوز کامران و افاغنه هزاره میرسد مرحوم قائم مقام طرح حمله بافغانستان را تهیه کرد و اصراری داشت تا زودتر کار کامران را یکسره نمایند زیرا اگر سربازان مدتی بیکار شوند صرف نظر از تنبلی پراکنده خواهندشد ، درصورتیکه اطلاع رسیده بود کامران روزبروز به تقویت سپاه و استحکام قلاع هرات و غوریان ، همه میپرداخت .

باید اذعان کرد که کنت سیمونونچ COMTE SIMONUH که یکی از افسران مجرب و وزیر مختار دولت روسیه در دیار ایران بود شاه و صدر اعظم را تحریص میکرد که کار افغانستان زود تریکسره شود ولی مامورین انگلیسی بخصوص سرجان مکنیل SIR JOHN-MECNILL وزیر مختار بریتانیا که میل نداشت این سنگر مهم هندوستان را از دست بدهد شاه را از عواقب اینکار میترساند ولی قائم مقام را نمیتوانست قانع کند و هروقت با او صحبت افغانستان را درمیان نهاد که شاید اورا از بسیج سپاه و تصرف هرات منصرف کند صدراعظم ماده نهم قرار داد منعقده ۲۵ نوامبر (۱۰ ذیحجه ۱۲۲۹) را باو متذکر میشد و این چنین است :

« اگر جنك و نزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغانستان اتفاق »
« افتد ، اولیای دولت بهیه انگلیس را در آنمیان کاری نیست وبهیچ »
« طرف کومك و امدادی نخواهد کرد، مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه »
« صلح گردد »

بهیچ ترتیب نمیشد اورا قانع کرد که از افغانستان چشم بپوشد اهل رشوه و پول گرفتن از بیگانگان نبود ، از طرفی خداوند در وجود اینمرد ترس خلق نکرده بود . ناچار باید اورا فدای منافع و مصالح انگلستان نمود ! !

ورود دومین هیئت نظامی انگلستان

در این هنگام دومین هیئت نظامی انکلستان وارد ایران شده ، رالین سن RAWLIN SON ستودارت STODDART ، شیل SHEIL، دارسی تود DARCY TODD از افسران سیاسی انکلیس بودند ، هدایا واسلحه زیادی برای پیش کشی آورده بودند ولی در باریان از آنها خوب پذیرائی نمیکردند زیرا قائم مقام از مداخله بیگانگان خوشش نمی آمد بخصوص میل نداشت امور ارتش ایران را بدست افسرانی از کشورهای مجاور ایران بسپارد پس از رفع خطر ناپلئون ایران دیگر برای انگلستان دارای وزن سیاسی نبود ، تا جائیکه امور سیاسی این کشور را بحکومت هندوستان محول نمودند و در جنگهای دوم ایران و روس بکلی ایرانرا فراموش و ترك کردند .

واتسون WATSON نویسنده انگلیسی در کتاب خود مینویسد :

« محمد شاه در این هنگام کاملا در تحت نظر قائم مقام وزیر خود میباشد این وزیر فوق العاده ، مدام مواظب شاه است و راضی نیست کسی بدون اطلاع او بنزد شاه برود مگر کسانیکه خودش تعیین کرده باشد . »

« .... قائم مقام کاملا با نظر نماینده مختار انگلیس مخالفت میکرد »

«.... قائم مقام تمام امور دولت ایران را سفت و سخت در دست خـود گرفته‌است و بر آقای جوان خود همانقدر نفوذ واقتدار دارد که کاردینال مازارن بر لوئی چهاردهم پادشاه‌فرانسه داشت شاه ایران با بودن او حتی جرأت این‌را ندارد که بنوکران مخصوص خود بدون مشورت با صدراعظم امری صادر کند .»

«.... قائم مقام به هیچکس اعتماد ندارد و تمام رشته های امـور دولتی ایران را خودبدست گرفته است » البته این قدرت و تمرکز امـور زیاد طول نکشید و در شب آخر صفر ۱۲۵۱ (۲۶ جون ۱۸۳۵) بزرگترین رجل سیاسی و برگزیده ترین دانشمندوطن پرست ایران باشاره بیگانگان بدیار نیستی روانه گردید و ایرانیان را در ماتم خود عزادار و گریان نمود ، پس از شهادت این رادمرد بزرگ صدارت ایران بدست کسی افتاد که در انظار خودی و بیگانه مایه رسوائی بود .

یکی از آمال ایرانیان آن بودکه هرات را از دست ندهند اگـر چه در این سی‌ساله اخیر که فتحلیشاه سرگرم جنگهای روس و عثمانی بود ، والی هرات گاهگاهی باشاره بیگانگان علم طغیان را بلند میکرد ولی فوراً در برابر اقدامات دولت سر تسلیم فرود میآورد و خراج عقب افتاده را میپرداخت خطبهٔ بنام پادشاه ایران خوانده میشد و سکه بنام شاهنشاه ایران میزدند ولی این مرتبه دسیسه بزرگی بود کـه قائم مقام لازم دانست حق حاکمیت خودرا بهرات عملا ثابت کند لذا محمد شاه‌را وادار کرد که خود فرماندهی ارتش مـامور سرکـوبی هرات وا عـهـده دار شـود .

جان ویلیام کی مؤلف کتاب جنگهای افغانستان مینویسد« خیال برهم

زدن سلطنت افغانستان همیشه در فکر محمد شاه بوده و در محافل و مجالس علناً از آن صحبت مینمود ، فقط یك محرك جزئی لازم داشت »

قائم مقام که فکر و ذکرش افغانستان بود اینك در میان نیست ولی شاه خودرا از اجرای نقشه‌های آن وزیر دانشمند ناچار میداند.

در سال ۱۸۳۵ (۱۲۵۱) لرد پالمراوستون وزیر امور خارجه انگلستان به مستر الیس که مأمور دربار ایران بود دستور مخصوص میدهد « پادشاه ایران را راضی کنید که اقدامات او منجر بجنك با افغانستان نشود » وزیر مختار در پاسخ مینویسد : « شاهنشاه ایران یك نقشه عریض و طویلی برای جنك و تصرف آن کشور حاضر دارد و تمام اطرافیان شاه بااین نیت او همراه میباشند و تمام ایرانیها افغانستان را جزء لاینفك کشور خود میدانند »

مقدمات جنگ با افغانستان

در ۱۲۵۲ دو اردوی مهم یکی برای سرکوبی ترکمنها و ازبك‌ها که بگرگان دست اندازی کرده بودند.

یکی هم برای تصرف هرات آماده حرکت شد ، این نیروی مهم زیر فرمان شخص شاه حرکت کرد و آغاز زمستان همان سال بگرگان رفتند ولی سختی سرمای آن سال و شیوع بیماری بین سربازان و مداخله وزیر مختار انگلیس شاه را از عزیمت به افغانستان منصرف نمود مشروط به اینکه کامران میرزا والی هرات رقعه معذرت خواهی از اعمال گذشته بعنوان شاه بنویسد و رویه آتیه خودرا درهمان نامه متعهد شود. اردو پس از پایان کار تراکمه به طهران آمد برحسب اشاره انگلیسها فتح

محمد خان نماینده کامران نیز بطهران آمد و از مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس نیز برای حضور در مذاکرات دعوت بعمل آورد وحاضر شد قرارداد زیرارا امضاء نماید :

متن پیمان پیشنهادی

۱ - حاکم هرات تعهد میکند که عملیات خصمانه و دست‌اندازی بخاك ایران‌راترك گفته و رعایای ایران را به اسیری نگرفته ونفروشد

۲ - اگر شاهنشاه ایران قصد حمله بترکستان راداشته باشدواز کامران شاه کومك بخواهد نامبرده بقدرمقدور نیروئی بفرستد و آنهارا برای حمله بترکستان در اختیار والی خراسان بگذارد و اگر برای فرستادن بآذربایجان نیز مورد احتیاج باشد. کامران شاه رضامیدهد که آن عده را بمرزهای آذربایجان گسیل شوند .

۳ - کامرانشاه تعهد میکند که مبلغی پول بعنوان خراج سالیانه در عید نوروز بپادشاه ایران پیش کش کند و نیز حمایت بازرگانهائیرا که بهرات و توابع میروند باحسن وجه تعهد مینماید .

٤ - یکی‌ازبستگان بلافصل کامرانشاه ویکی‌از منصوبین نزدیك یار محمد خاب و شیر محمد خان برای مدت دوسال بطور گروگان در مشهد اقامت گزینند و پس از آن مدت اگر امرای هرات تعهدخودرا اجرانموده ونقص عهد نکرده‌باشند، اشخاص نامبرده بهرات پس فرستاده شوند و در هر صورت دو سال بیشتر در مشهد مجبور به توقف نباشند واگر یکی از تعهدات هرات نقص گردید و موقوف الاجرا ماند آن اشخاص را تاهنگام اجرای تعهدات بازداشت نمایند .

۵ - یك نفر وکیل از طرف کامرانشاه در دربار شاهنشاه ایران اقامت نماید.

اجرای تعهدات بالا ازطرف کامرانشاه منوط باجرای تعهدات زیر از طرف ایران میباشد.

۱ - شاهنشاه ایران کامرانشاه را مثل برادر خود دانسته با او بطور احترام رفتار نماید.

۲- حکام ومامورین دولت درموضوع جانشینی کامرانشاه بهیچوجه من الوجوه مداخله ننمایند وبرابرهریك از اعقاب وفرزندان وی که بجای او تعین شود تعهدات بالا را اجرا کنند؛ شاهنشاه. ایران نیزاین تعهدات را معتبر شناشند وبدون تغییر انجام نماید.

۳- شاهنشاه ایران بمستملکات کامرانشاه سپاهی نفرستد و از جنگ ودست اندازی ویا اسیر گرفتن اتباع اوخودداری نماید ومامورین شاهنشاهی نیز در امور داخلی هرات مداخلاتی نکنند بلکه موجبات انجام تعهدات شاه کامران را فراهم نمایند.

٤ - دولت انگلیس واسطه و شاهد بین طرفین خواهد بود تاهر گاه هر یك از طرفین تعهدات خود را نقص نمایند طرف متخلف را باجرای تعهد خود وادرا نمایند.

این پیمان که دیکته مامورین انگلیسی بود شاه و حاضرین را بحیرت در آورد!! چرا فقط کامران با اردوکشی ایران بترکستان ومرزهای روسیه موافقت کرده بود؟ زیرا انگلستان نگران اوضاع ترکستان ونفوذ روسیه بودند. کامران که تا آخر عمر آرزوی سلطنت ونام شاهی را

بکوربرد ، اینجا خودرا کامران شاه معرفی میکند زیرا هرات و توابع آن تاآنروز جزء ایران بوده - صدر اعظم آن پیمان را بجلو نماینده کامران انداخت گفت پیمان یعنی چه یکی از استاندارهای ایران کوس یاغی گری زده حالا نماینده انگلیس میخواهد او را شاه بشناسد ! این امیر یاغی افراد شیعه ایرانرا اسیر کرده ودر بازارهای ترکستان بفروش میرساند ؛ هلاکو پسر حاکم کرمان بهرات فرار کرده ودرسرزهای بیرجند وقائنات و خواف برای شورش واغتشاش خراسان تحریکات مینماید .

سرونسان ایر Gl1 Sir Vincent-eyre که خود نیز در اردو کشی انگلستان بافغانستان همراه بوده در ضمن قضایای افغانستان اینطور مینویسد :

.... سیاسیون انگلیس درآنروز عقیده داشتند اگر هرات بدست دولت ایران افتد نه تنها افغانستان ، پنجاب ، سند را دولت ایران تصرف خواهد نمود ، بلکه هندوستان ، انگلیس دچار خطر خواهد گردید بنا براین : انگلیس ، افغانستان ، سیخها باید بر ضد دشمن عمومی یعنی ایران متحد شوند .

دوك ولینگتون معروف در یادداشتهای خود چنین مینویسد: «طبق پیمان موجوده مقرراست اگر دولت ایران با افغانستان مقابله کند دولت انگلیس را در میانه سخن نباشد و در جنك با افغانستان حق با دولت ایرانست چه ازمملکت هرات هنگام فرصت ده هزار تن ایرانی اسیر بودند ؛ شاهنشاه ایران لابد بتدبیر دزدان لشگر کشیده هرات رامحاصره کرد. با اینکه الهیار محمدخان وزیر کامران بایلچی انگلیس نوشت اگر

دولت شاهنشاهی باما می‌جنگد شما در این امر مداخله نکنید، دولت انگیس خود هرزه درائی کرد و مهندس بهرات فرستاد و با دولت ایران جنگید ....»

انگلستان که در این خصوص تیرش بسنگ خورد، کینه ایران‌را بدل گرفت و بطوریکه خواهیم‌دید باحمله بخاك ایران پیمانی سنگین‌تر وننگین‌تر از آن قرارداد که کامران پیشنهاد کرده بود بایران تحمیل کرد.

وبلافاصله بادوستمحمد خان امیر کابل وارد مذاکره شد افسران انگلیسی برای آموزش سربازان افغانی به کابل فرستاد از جمله لیوتنان تود TOOD را از ایران روانه افغانستان نمود. این همان افسر شریفی است ؛ ! که‌در زمان عباس میرزا یکعده از محصلین ایرانی را همراه خود بلندن برد و آنها راگرفتار انواع صدمات‌روحی نمود اول اسمش دارسی بود بعد دارسی تود شد.

یکی دیگر ازعلل تحریکات انگلستان آن بود که میدید سیاست روسیه در ایران جلو افتاده. نماینده آندولت در زمان اقتدار قائم مقام خواست یك پیمان بازرگانی با همان‌شرایطی که‌برای‌روسها قائل‌شده‌اند باایران منعقد کند ولی با تمام تلاشی که مامورین آندولت نمود موفق نشدند.

و از زمانیکه امور سیاسی ایران‌را بحکومت هندوستان محول نموده بودند دولت ایران چندان اهمیتی به نماینده سیاسی حکومت هندوستان نمیداد تاآنکه‌سر جان کامپ بل پیشنهاد کرد که‌دولت انگلستان یك وزیر مختار مستقیماً از لندن بایران بفرستد، دولت بریتانیا مستر

الیس ALISS راکه سابقاً هم در ایران بود مأمور ایران نمودکه هم به محمد شاه تبریك بگوید وهم برای انعقاد یك پیمان بازرگانی داخل مذاکره شده و روابط حسنه را از سر گیرد .

مستر الیس هنگامیکه بایران آمد اوج قدرت قائم مقام بود و در نزد او اقداماتی کرد ولی قائم مقام گفت بهتر است در این خصوص مذاکره‌را دنبال نکنید تاهنگام‌اقتدار دولت، پیمان‌باروسیه را لغو کنیم .

مستر الیس در یادداشت‌های خود مینویسد :

« وعده آتیه ایران موعد ندارد »

خلاصه قائم مقام برای حفظ حیثیت ایران در برابر بیگانگان آنقدر کوشید تا شرنگ زهر نوشید .

اما جانشین او در رد پیشنهاد کامران که دیکته دولت انگلستان بود بی‌سیاستی کرد .

او شاهد بود که در نتیجه مخالفت با دولت انگلستان و چشمك زدن به‌ناپلئون برای تسخیر هندوستان فتحعلیشاه بهترین و پر قیمت ترین خاك خودرا از دست داد و بالاخره هم خودرا در دامان‌انگلستان انداخت و بدون هیچ قید و شرطی تسلیم سفیر آندولت شد ، یك مرد سیاستمدار هرگز در حال عصبی تصمیم نمیگیرد و با این سرعت پاسخ‌رد نمیدهد و حریف را در حال بیم و امید نگاه میدارد ، این‌سرعت عمل و اخذ تصمیم فوری برای افسر و سرباز عیب و ایراد نیست ولی‌مردسیاسی بایدعاقبت‌بین باشد، آیاباتغیروتشدد درعمارت‌خورشید ، دولت‌انگلستان سنگر هندوستان را رهاکرده و دست بسته خودرا تسلیم روسیه‌میکند؟

و حال اینکه باحك و اصلاح و پس و پیش کردن عبارات ممکن بود انگلستان در تقویت کامران عجله نکنید وبرج و باروی شهررامستحکم ننماید و ارتش ایران بموقع کامران بیشعور را غافل گیر میکرد.

وآن بدبختی‌ها واهانت، و لطمات مالی و معنوی بعدی پیش آمد نمیکرد که پس از آنهمه فداکاری سربازان وخونریزی، بالاخره هم چوب را بخوریم و هم پیاز را.

ترس انگلستان ازگذشته

پیشینه تاریخی ایران و هند و تعلق خاطر امرای آنکشور نسبت بایران انگلستان را دچار بیم و هراس فوق العاده نمود.

آنها از مفاد نامه پسر والی دکن به فتحعلیشاه کاملاً آگاه بودند اینك قسمتی از آن نامه:

«... لازم دید که حقیقت مدعا را معروض رأی خدیوانه سازد که اگر همت خسروی و عزم شاهنشاهی تسخیر ملك هندوستان را دامن برمیان زند وفوجی ازشرزه شیران قزلباش نصرت تلاش را بند ازسر پر شور گشاید و مأموران حدود فرماید، با سهل وجهی بی‌تنازع متنازع ملك از دست رفته هند بدست آید و تیر از شصت جسته بشصت باز آید و ممالك فسیح الممالك هند ضمیمه ممالك سلطانی گردد....»

انگلیسها با اطلاع از این پیشینه و با توجه باینکه نیروی ارتش ایران تدریجاً دارد تقویت شده بروز اول بر میگردد تصمیم گرفتند که با یك تیردونشان بزنند یعنی ضمن تجزیه افغانستان هم کشورایرانرا که باندازه کافی ضعیف نشده ناتوان سازد وهم منطقه حریم امنیتی در مرزهای هندوستان ایجاد کند.

قیام فیروز میرزا اردوکشی محمود شاه بهرات بتحریك انگلستان بود پس از پیمان ترکمن چای عباس میرزا نایب السلطنه مامور هرات گردید ولی اهمیت قضیه افغانستان از زمان محمد شاه شروع میشود و زمان ناصرالدین شاه تجزیه آن عملی میگردد.

بهرحال محمدشاه سپاهی تشکیل داد و درتاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۵۳ ازتهران حرکت نمود، در بین راه شاهزاده ناصرالدین میرزا ولیعهد را برای ملاقات نیکلا معروف به تزار آهنین امپراطور روس برادر الکساندر که بنا بود بایروان آمده و اوچ کلیسارا تماشا کند در ضمن مایل بود از پادشاه ایران دیدن کرده باشد، چون شاه عازم هرات ود ولیعهد هفت ساله خویش را روانه قفقاز نمود.

و نیز میرزا حسن خان مقدم آج. ودانباشی را بسمت سفارت در ممالك اطریش، فرانسه و انگلستان باروپا فرستاد که بدرفتاری مستر مکنایل وزیر مختار انگلیس را باطلاع اولیای آندولت برساند.

اردوکشی محمد شاه مخالف میل دولت انگلیس بود چون پس از سی سال اطاعت کورکورانه، انگلیسیها توقع نداشتند نقشه قائم مقام شهید بموقع اجرا گذارده شود.

خواه وناخواه روز ۲۲ شعبان (۲۲ نوامبر ۱۸۳۷) شهر غوریان چون نگین انگشترمحصور ارتش ایران شد.

پیش ازآنکه سپاه ایران بهرات برسد کامران عده‌ای ازایرانیهای مقیم هرات راکه دست از احساسات وطن پرستانه خود بر نمی داشتند تیرباران کرد و جمع زیادی را که مورد اعتمادش نبودند از هرات اخراج نمود.

دردهم اکتبر (۲۱ رجب) کاپیتن ویکتوویچ CAP، WIKOWICH باردو ملحق شد ورسماً اعلام داشت که ماموریت دارد ورود لشکرروس را به استراباد و اشتراك مساعی آنانرا باسپاهیان ایران در تصرف هرات بعرض شاه برساند. محمد شاه تشکر نمود وپاسخ داد به کومك نیروی روسیه احتیاجی ندارد.

بخش یازدهم

محاصره هرات

سپاهیان ایران برخلاف تذکرات وزیر مختار انگلیس غوریان را پس از ده روزمحاصره تسخیرنمودو اوایل ماه رمضان هرات محاصره شد دراین مدت کلیه اقدامات نمایندگان انگلیس برای حل اختلاف بجائی نرسید ، زیرا محمد شاه میگفت کامران میرزا باید شخصاً در اردوی ایران حاضر شود و اظهار ندامت و اطاعت کند از طرفی بکاران تلقین شده بود که تا شاه بمشهد مراجعت نکنند برای هیچگونه مذاکره حاضر نگردد.

در فوریه ۱۸۳۸ مستر مکنل در اینمورد چنین مینویسد:

« مردم هرات مردانه از شهرخود دفاع نموده اند واگر تجهیزات شاه ایران وتعداد نفرات سپاه وسهولت ایجاد وسایل لازمه در نظر گرفته شود رشادت اینمردم بیشتر مورد نظر قرارمیگیرد ؛ شاه چهل هزارمرد جنگی وهشتاد عرابه توپ تحت فرمان دارد وبااینکه روحیه هراتیها بواسطه سقوط دژ غوریان رو بضعف نهاده و آتشبار های هراتیها با

توپخانه ارتش ایران قابل مقایسه نمیباشد و متفقین وهمدستان حکمران هرات از ابراز مساعدت مضایقه نموده اند ، باز لشگریان هراتی حدود و ثغور شهر را حفظ کردند.

من هرگز فکر نمیکردم هرات یك چنین سنگر محکم وحصن غیر قابل گشایشی باشد ... بهمین سبب مستر ماکنیل از دولت بریتانیا درخواست کرد که استقلال این دژ مهم را حفظ و هرات را با اهمیت مخصوصی تلقی نموده بیشتر از بیش باین دژ مهم توجه داشته باشند.

درضمن محاصره هرات بعضی پیش آمد های دیگر کدورت بین دولتین ایران وانگلیس را تشدید نمود یعنی بهانه‌ای بدست آنها داد ، ازجمله موضوع علی محمد بیك غلام سفارت انگلیس است که ازطرف مستر مکنیل بهرات رفته بود ، هنگام بر گشتن چون به حدود ممنوعه اردو تجاوز کرده بود دستگیر وتنبیه شد.

مستر مکنیل که از جریان مطلع میشود نامه‌ای بـه صدر اعظم مینویسد و تقاضا میکند حاج خان سرتیپ فرمانده پاسداران بعلت توهین بفراش وزیر مختار مجازات شود و صدر اعظم نیز از وقـوع این قضیه عذر خواهی کند ،

موضوع دیگر آنکه درویشی تحت تاثیر حشیش در بوشهر بمستر جرالد عضو نمایندگی انگلیس حمله کرده کلاه او را بزمین انـداخته ناسزا میگوید ؛ مستر جرالد درویشرا کتك میزند . در این ضمن مردم اجتماع کرده وبهوا خواهی درویش مرتاض که سید و از اعقاب پیغمبر اسلام بوده میخواستند به نمایندگی انگلیس هجوم ببرند که حاکم بندر بوشهر مداخله کرده ومانع از اقدام آنها میشود .

در طول مدت محاصره رونوشت پیمانی که قرار بود توسط سفیر دولت روسیه بین امرای قندهار و پادشاه ایران بسته شود بوسایل مخصوص بدست مستر مکنل میافتد و زیر مختار نامبرده تمام مفاد آنرا به لرد وکلان Lord Auclan فرمانفرمای هند میفرستد و گوشزد میکند اگر هرات بدست ارتش ایران سقوط کند دیگر درخاور میانه و آسیای مرکزی ابرو وحیثیتی برای انگلستان باقی نمی‌ماند زیرا جنگ هرات در حقیقت جنگ بین دولتین ایران و انگلیس است و تقاضای کومك به محصورین هرات مینماید.

« لرد اوکلان فرمانفرمای هند (۱۸۳۶ - ۱۸۴۲) و از طرفداران شاه شجاع بشمار میرفت ودر ۱۸۳۹ برای مرتبه سوم او را بسلطنت افغانستان رسانید، افغانها که با این شخص مخالف بودند کینه انگلستان را بدل گرفتند و در ژانویه ۱۸۴۲ درکابل و اطراف آن کلیه ارتش انگلیس راکه شانزده هزار نفر بودند از دم تیغ بیدریغ گذرانده فقط یکنفر دکتر مجروح را اجازه خروج ازافغانستان میدهند.

در نتیجه این حادثه لطمه بزرگی به حیثیت انگلیس درخاوروارد آمد و لرداوکلاندافرمانفرماهی هندوستان بلندن احضار شد »

بخش دوازدهم

التیماتم انگلستان بایران و حمله ارتش بریتانیا بایران

در ۲۱ صفر ۱۲۵٤ (۱٦ مه ۱۸۳۸) مستر مکنیل برطبق دستور دولت خود حضور محمد شاه شرفیاب و یاد داشت زیر را تسلیم میکند.

۱ - دولت ایران باید پیمان عادلانه‌ای با حاکم هرات منعقدسازد وازایذا و آزار وی و مداخله در امورهرات خود داری کند.

۲ - دولت ایران بایدپیمان بازرگانی بـا دولت بریتانیا به بندد و متعهد شود که با بازرگانان انگلیسی مثل بـازرگانان سایر دول کاملة الوداد رفتار نماید.

۳ - کسانیکه علمیحد غـلام سفارت را دستگیر و بـاو توهین کرده اند مجازات شوند و فرمانی مبنی بر منع وقوع نظایر این حادثه صادر شود.

٤ - درآتیه مستخدمین ایرانی سفارت انگلیس بدون اطلاع بـسفیر بریتانیا جلب نشوند.

٥ - حاکم بوشهر که کنسول انگلیس را تهدید نموده منفصل شود و سایر کسانیکه در حادثـه محل ذیعلاقه بوده اند تنبه شوند و برای جلوگیری از وقوع نظایر این قبیل وقایع اقدام جدی بعمل آید.»

محمد شاه که خود را پادشاه یـك کشور مستقل میدانست این

تهدیدات والتیماتم بی نهایت اورا نا راحت کرد ، آخر مـگر بزور و تهدید هم میشود با یکدولتی پیمان بازرگانی منعقد نمود آنهم بنحویکه آندولت قوی دلش میخواهد ، بااینکه انگلیس که دولت بزرگیست و خیلی به احترام قول وعهد و پیمان خود پای بند است بچه علت در امور بین ایران ویکی از استانداران یاغی ایـران دخالت میکند ، فرضاً که هرات را جز خاك افغانستان بداند ایندولت بزرگ وپای بند به قول و قرار درعهدنامه مورخه دهم ذیحجه ۱۲۲۹ (۲۵ نوامبر ۱۸۱٤)مخصوصاً اینموضوع را تاکید کرده (اگر نزاعی فیمابین دولت علیه ایران وافغان اتفاق افتد ، اولیای دولت بهیه انگلیس را در آن میانه کاری نیست!؟ وبهیچ طرف کومك وامدادی نخواهدکرد ، مگر اینکه بخواهش هردو طرف واسطه صلح گردد ؟ ! !»

پس چرامداخله میکند ، مگر کسی ازاو خواهشی کرده ، خلاصه تامدتی از قبول یکچنین پیشنهاد شدیدالحنی خود داری نمود تا اینکه در ۱٤ ربیع الدول ۱۲۵٤ (۷ ژوئن) سفیرانگلستان قطع رابطه بریطانیا وایران را اعلام نمود و چادر سراپرده خود را از اردو کند و بطرف مشهد روانه شد .

از آنجا فوراً برای دولت متبوعه خـود گرازشی تهیه و اهمیت سیاسی و نظامی هرات را تکرار کرد من جمله نـوشت : « ارتش پنجاه هزار نفری ایران مدت هفت ماه است کـه از محصول حوالی هرات و غوریان استفاده میکند و هنوز احتیاج پیدانکرده که بمراتع حاصلخیز سبزار و فراه دست بزند . . . اگر یك اردوئی بخواهد از این سمت هندوستان را موردحمله قراردهد هرگونه امنیت وسلامتی از آن قطعه

سلب خواهد شد ، بعقیده اینجانب در برابر تهاجم اردوی ایران که بمنزله جلودار ارتش روسیه است خاموش نباید نشست و باتکاء پیمان منعقده از مداخله در امور ایران و افغانستان خود داری ننمائیم . . . . اهالی هرات چندمرتبه بسرپرستی☆ پتن جر سپاه ایران شکست داده . . . »

حرف نشنوی محمد شاه و شدت حملات او موجب شد کشور بیطرف انگلستان ؟ سپاهیانی بخلیج فارس بفرستد و جزیره خارك را تصرف کند .

مستر مکنیل به لرد پالمرسون چنین مینویسد :

« ورود همین عده مختصر وتصرف جزیره خارك ولوله عجیبی در ایران برپا نموده . احتمال دارد که اینموضوع وتلفاتیکه تاکنون باردوی ایران وارد آمده مخصوصاً کشته شدن چند نفراز رشید ترین ومهمترین افسران ایران شاه را وا دار کندکه پند و اندرز کلنل استودارت را بپذیرد تا عملیات خود را تعقیب نکند .

. . . در این ایام نفوذ و سیاست مشترکه ایران و روس در کلیه خاك افغانستان بغیر از هرات پیشرفت نموده و این موفقیت که توأم با عملیات تعرضی ایران و اقدامات دولت مزبور وروسیه است بقدری برای نظم و آرامش هندوستان زیان آور و برای امنیت آنقاره خطرناك است که دولت بریتانیا هیچ چاره‌ای جز مبادرت باقدامات متقابله ندارد .

☆این کاپیتن انگلیسی باعمامه وسبحه و ردا و ریش مصنوعی وارد هرات شد و بعداً یك متخصص سنگرسازی نظامی از کار درآمد ، اینست مفهوم عدم مداخله و ارزش امضاء سیاست مداران بزرگ جهان ! !

... بعقیده اینجانب سکوت دولت انگلیس در این مورد گذشته از اینکه بی کفایتی ما را در انظار مردم این حدود جلوه گرمیسازد برای آینده هندوستان زیاداز حدخطرناك میباشد...»

این آقای مستر مکنیل سفیر دولت انگلستان که معلوم نشد بچه حق دراردوی ایران میخ به میخ یوش صدراعظم چادر ودستگاهی برپا کرده بود ، بمجردیکه ضعف وفتوری در نیروی مدافعین هرات حس میکرد فوراً سوار کالسکه شده بشهر هرات میرفت امرا وسرداران را میخواست وآنهارا باستقامت وپایداری تشویق میکرد، مرتب وعده میداد چند روز دیگر پایداری کنید من وادار میکنیم شاه دست ازمحاصره بکشد. بعلاوه نیروئی مهمی از هندوستان به کومك شما خواهد رسید ایکاش حاجی میرزا آقاسی عذر این میهمان جاسوس را از اردوی سلطنتی ایران میخواست ، آیا در کجای دنیا معمول است که سفیر دشمن دراردوی طرف میهمان باشد وبجاسوسی بپردازد ، **ای قائم مقام جای تو خالی که اجازه ندهی این سفیر نیرنك باز خود خواه حتی از طهران حرکت کند مگر بامرو اجازه تو**

بالاخره روزی که امرای افغانی تصمیم به تسلیم گرفته بودند آقای وزیر مختار بعجله خودرا بهرات رساند ماژورتود که درهرات بوداحضار نمود ودرحضور سرداران وکامران ویارمحمد باودستور داد که فوراً به هندوستان حرکت نموده ونیروی نظامی را روانه هرات کند انتشار این خبر که نیروی انگلستان بزودی بامداد محصورین هرات میرسد روح جنگی افغانها تقویت نمود وبیش از بیش در پایداری و مدافعه دژهرات

تشویش شدند .

اعلان جنگ

بااینکه کلیه اهالی هرات باستثنای مدافعین آن از شهر خارج شده‌بودند معهذا خواربار و علیق موجوده کفایت سربازان و چهارپایان کامران را نمینمود بویژه آنکه مهمات آنها رو بکاهش میرفت وچیزی نماند . بود کامران تسلیم شود که استودارت به‌صدراعظم ایران اخطار کرد اگر هرات بازهم در محاصره نگاهداشته شود دولت انگلیس ناگزیر بایران اعلان‌جنگ خواهد داد .

باید اعتراف کرد که در این تاریخ مرد سیاسی یا نظامی لایقی که بتواند امور کشور را سرپرستی کند وجود نداشت . تنها کسی که‌شخصیت خود رابه‌همسایگان نشانداده بود وروی‌اوحساب میکردندومیتوانست ایران را از این گرفتاری نجات دهد مرحوم قائم مقام فراهانی بود که محمد شاه او را گشت و بعدها فهمید علاوه بر اینکه خودرا بیکس و ناتوان نمود ایران‌را ازوجود یك‌شخصیت دانشمند وسیاستمداری محروم کرده‌است . این‌نقشه‌فتح‌هرات طرح‌او بود واگرزنده بود میدانست چه بکندوچه‌نکندکه مردشروروماجراجوئی ماننده‌مسترمکنیل‌نتواندبرای برای او گربه رقصانی نماید.

بدبختانه‌در اردوی شاه‌هم‌نظم وترتیبی وجودنداشت ، راست‌است که‌شخص محمد شاه ازپانزده سالگی در رکاب پدرش در میدان هـای جنگ روس وعثمانی و ترکستان شرکت داشته ولی اینك کـه بسلطنت

رسید صرفنظر از کسالت جسمانی احاطه اطرافیان طماع و ندامت و پشیمانی از قتل قائم مقام اورا رنج میداد، افسران و فرماندهان او باهم اختلاف نظر داشتند واز جدیت وفداکاری سربازان بخوبی بهره برداری نمیشد اگر یك فرمانده باعزم ومطلع در امورنظامی در اردوی شاه وجودداشت محاصره هرات در مدت یکی دو ماه بپایان میرسید. تمام امرای افغانستان جز کامران و وزیر او که مسحور لك های انگلستان شده بودند شاهنشاه ایران را دوست میداشتند، انگلستان هم بیم آنرا داشت که اگر افغانها تسلیم شوند آنوقت پادشاه ایران ممکن است سمت خود را تغییر داده وهندوستان را هدف ومنظور خود قرار دهد دوستمحمدخان و کهندلخان افغانی هم از این اندیشه زیاد دور نبودند، این بود که نیروی هندوستان درتهیه آن بودند تا کنار رود سند را سنگربندی کنند تا اگر ارتش ایران وافغانستان بآنجا برسند درآن خط از آنها جلوگیری شود.

اما طول مدت محاصره فرصت کافی بنمایندگان انگلیس وفرمانفرمای هندوستان داد که ترتیب کار را موافق میل بخود بدهند. بین سران سپاه ایران تفرقه و اختلاف بیندازند، ارتش خودرا بهخلیج بیاورند، وباز موضوع حمله بایران وتغییر سلطنت را به سلسله زندیه که توده مردم ایران بآنها خوشبین بودند در افواه منتشر کنند، تاجائیکه محمدشاه بهمستر مانکیل این نامه را مینویسد:

مشروحه شما بوسیله کلنل شیل منشی سفارتخانه درده نمك از «لحاظ ماگذشت. شما مینویسید که ما خوبست دوستی انگلستانرا بر» «تسخیرهرات ترجیح دهیم. حمد خدا که ارکان دوستی ما ودولت ماه

«نسبت بدولت متبوعه شما خللی وارد نیامده وهیچگاه ما برخلاف مفاد»
«پیمان رفتار ننموده‌ایم ، اگردولت بریتانیا چنانکه بما نوشته‌اید مایل»
تجدید روابط دوستی میباشد بدیهی است مانیز باین موضوع متمایلیم»
«وقطع داریم که‌اختلافات موجوده به‌بهترین شقوق‌ممکنه تسویه‌خواهد»
«شد. مقتضی است شما درخواست های خود را اطلاع دهید تادر باب »
«آنها قرارلازم داده‌شود.»

میرزا آقاسی لیاقت آنرا نداشت یامایل نبود ازرفتار و اقدامات مامورین‌انگلیس جلوگیری‌کند ناچار اردوی ایران در۱۸ جمادی‌الثانی (۱۲۵۴) (۹سپتامبر۱۸۳۸) دست از محاصره کشید واز وزیر مختار بریتانیا نیز پوزش خواسته شد وفرمانی بشرح زیر منتشرگردید :

هرگاه یکی از مستخدمین سفارت انگلیس چه ایرانی چه غیر ایرانی مرتکب خطائی شوند که مستلزم مجازات باشد باحضوریکی‌از اعضای سفارت‌خانه محاکمه وبه‌تقصیرات‌او رسیدگی نمود وبدون‌حضور عضوسفارت‌انگلیس اقدامی برای مجازات مقصربعمل نخواهدآمد .»

کلنل شیل نزدصدراعظم رفت و گفت چرا تابحال از توهینی که بغلام سفارت‌شده دولت‌ایران‌معذرت نخواسته ؟ وددزغوریان چراتاکنون تخلیه نشده !؟

دراین‌ضمن‌سرفردریك‌میتلند FREDERICK-MTIALADN که یکی از دریاسالار های انگلیس بود « ناپلئون‌ادر ۱۸۱۰ تسلیم او شد . »

در ۲۵مارس ۱۸۳۹ (هشتم محرم۱۲۵۵) یك واحد مختلط رابا جهاز ولسلیسیWELLESLEYSIR دربوشهر پیاده‌کرده ، ازطرف

پادگان بوشهر بطرف آنها تیر اندازی شد و کاپتن هنل نماینده انگلستان قهر کرد واز بوشهر به خارك نقل ومکان نمود ، برای رفع سوء تفاهم مجتهد محل و نماینده والی فارس و حاکم بوشهر در صدد استمالت او بر- آمدند مفیدواقع نشد .

اعزام نماینده فوق العاده به لندن

از طرفی نماینده فوق العاده‌ای برای تسلیت فوت ویلیام چهارم و تبریك سلطنت ملکه ویکتور یاعازم لندن شد ولی لرد پالمرسون به وزرای مختارخود در وین وپاریس دستورداد به حسین خان نظام الدوله نماینده فوق العاده ایران متذکر شوید تا موقعی که از توهینی که بغلام سفارت انگلیس در مراجعت از هرات شده عذر خواهی نشود دربار انگلستان ازپذیرائی رسمی وی خودداری خواهد کرد ولی نظام الدوله اعتنائی نکرد بلندن رفت وزیر امورخارجه را ملاقات کرد ولی پالمرسون باو گفت نامه‌های شمارا نمیتوانم از نظر ملکه انگلستان بگذرانم ودر ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۵۵ این یاداشت را باو تسلیم نمود .

۱ - دولت ایران باید کتبا برای اقداماتیکه راجع بدستگیری غلام سفارت خانه بعمل آمده از دولت بریتانیا معذرت بخواهد ونامه اعتذار نباید حاکی از هیچگونه اعتراضی باشد وآن نامه باید یاازطرف میرزا آقاسی صدراعظم ایران بعنوان هیئت دولت انگلیس یا ازطرف شاه بملکه انگلستان ارسال شود.

۲ - فرمانی از طرف دولت ایران صادر شود و سوادان نیز بدولت

بریتانیا ارسال گردد حاکی از اینکه دولت ایران متعهد میشود که کلیه مستخدمین و اعضای سفارت انگلیس را چه ایرانی چه انگلیسی بتمام معنی تحت حمایت وحفاظت خود بگیرد وضمناً تعهد نکاتی راکه مستر مکنیل دریادداشتی که در تاریخ چهارم ژون ۱۸۳۸ بشاه تقدیم کرده درعهده شناسد.

۳ - دژغوریان وسایر اراضی که حال بتصرف نیروی ایران باقی مانده بفوریت تخلیه و بافغانستان تسلیم شود.

۴ - دولت ایران کتبا بمناسبت اقدامات ماژور ژنرال سمینو SEMINEAU (فرانسوی مستخدم ایران بود. نگارنده) برای تصرف عمارتی که شاه تحت اختیار ماژر تود TODO گذارده معذرت بخواهد.

۵ کلیه کسانیکه در بوشهر بکارکنان نماینده انگلیسی درنوامبر گذشته بیحرمتی کرده‌اند تنبیه ومجازات شوند.

۶ - حاکم بوشهر که در مراجعت سرفروریك میتلند دریاسالار بریتانیا باوبی احترامی کرده ازمقام خودمنفصل وعلت انفصال وی برای اطلاع عامه اعلان شود.

۷- کلیه دعاوی سرهنری بتون SIR HENRV BETHUNE راجع کان‌های قراجه داغ تصفیه شود.

۸ -مطالبات افسران انگلیسی تأدیه‌شود، اینها افسران و درجه‌داران انگلیسی مستخدم ایران بودند که فقط در هر مأموریتی که خودشان مایل بودند میرفتند، در جنك باروس دخالت جدی نکردند، درجنك با

افغانستان بعوض کمك بایران با افغانها کمك میکردند. نگارنده »

۹ - پس از امضاء و مبادله پیمان بازرگانی که بین ایران انگلیس منعقد میشود، مناسبات سیاسی دولتین نیز از نو تجدید خواهد شد.»

پس از مذاکرات زیاد بین نماینده انگلستان و میرزا مسعود خان وزیر خارجه ایران تمایل شاه به قبول پیشنهادات انگلستان اعلام شد.

محمد شاه روزیکه دست از محاصره برداشت و بسمت مشهد برگشت اعلامیه زیررا خطاب به سران سپاه و فرمانداران ایران صادر نمود.

« سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان ایران، سپاه ظفر همراه وجمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانند؛ از هنگامیکه بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم، نیت همین بود که خراسان امن شود، اسیر فروشی موقوف، ولایات امن گردد. تادر این سفر پیش، مأمور شدم به تنبیه هرات که قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد، برگشتیم و شرط حکم کامران میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود، دوماه نکشید نقص عهد کردند، متصل چپاول نمودند، اسیرها بردند و من خودرا در پیش خدا مقصر میدانستم، چرا؟ زیرا همه اسباب جنگ فراهم بود، اما تکاهل میکردیم، زحمت را بخود گوارا نمیساختم و در فکر پس گرفتن اسیرها نبودیم، وگرنه، نه خدا و نه پیغمبر خدا نه مردم هیچکدام بمن بحث نمیکردند، خود در پیش خود خجل بودم ومانعی هم بنظر نمیرسید، چراکه از رود سند تا جیحون اگر تمام بجنك من بر میخواستند بعد از فضل خدا بهیچوجه آنهارا مانع این همت نمی-

دانستم و حال آنکه سردار دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلاع عریضه‌ها و آدمها فرستادند آن مانع هم بنظر نمیرسید ، خلاصه آمدیم و ارتش بهمت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غوریان و باد غیسات و میمه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کرده . چنانکه احدی متمرد از سند تا جیحون دیگر نماند ، بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروزگوهی و هزاره و جمشیدی و غیره آمدند ، از ارتش نهایت رضامندی دارم ، در سرمای سخت و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن خوار و بار از صحرا و همه این زحمات درکمال شوق و غیرت تاب آوردند ، منتهی شوق را ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان نثاریها کردند ، بشهر و اهلش صدمه‌ها زدند و در یك روز چهل هزار گلوله از توپها و خمپاره ها بشهر انداختند از این صدمات امر شهر چنان پریشان شد که سی هزار کس با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و نزدیك بهزار نفر از پادگان شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه‌ها در جزو آمد که در اینوقت با اینکه سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را بامر افغانستان بهیچوجه رجوعی نباشد ، اعلان جنك رسید باین مضمون : که جنك شما باهرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی باماست ، و کشتیهای جنگی آنها بخاك ما که جزیره خارك باشد آمدند که اگر ازهرات برنگردید ما بفارس و کرمان ارتش میکشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را هم بهمان عهدنامه دولتی مضبوط میدانستم .»

« آن‌ها را محکم تر از صد دژ و توپها کـه در بندر بسازیم پنداشتم و اینوقت ارتش ما دوسال است کـه در سفر است . جنك بـا افغانستان و ازبك که کومك افغان بود میکردند و با انگلیس که دولت بزرگیست صلاح حرب ندانستیم و برگشتیم، مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنك خسته شده یا نیتی که در پس گـرفتن ایران داشتم تغییر دادم ، هرگز، بخدا قسم اسرای ما خاطرجمع باشند که که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و بفضل خدا همه اسرارا پس خواهیم گرفت ، حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور مرز را مرتب کنیم ، باز سردار خراسان با پادگان خواهم گذارد و سپاه خراسان پس از فضل الهی هنگهای آراسته و سربازان پیراسته درغوریان که پیچ گلوی هرات است که اگر بمخلصین ما از آنها اذیتی برسد فوراً خودرا بهرات خواهند رسانید و در تربت و مشهد مقدس ، غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیر شکار و توپخانه رعد نشان مستعد و مظبوط دارند کـه بعد از فضل خـدا جواب صد هزار قشون را در یك ساعت بدهند . »

« توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار ، بدانید که مردن باغیرت و مردانگی بذات پاك احدیت بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و بقوت اسداله الغالب من شمـا را چنین دانسته و میدانم که از همه ارتشهای کشورهای بیگانه تابدارتر بزحمت غیور و دیندار و پاس ابروی دولت را بکارتـر میباشید ، هرچه دارم برای شما میخواهم ، نه در بند خـانه و اطـاقهای بازینت و لذت و خوشگذرانی هستم ، همین قدر ازخداطالبم اذیت هائی که ازهمسایگان ازبك و سایر

ترکمانان بخراسان رسید پس بگیریم و ذلت بهیچ کس نکیم، این منتهای لذت من است، همانا شما برادران دینی و غیور من هستید، تحریر آفی شهر جمادی الاخر ۱۲۵۴ » ضمناً با خشم و تأثر فراوان در حضور وزراء و امراء مکنایل را مخاطب ساخته و گفت:

« انگلیسیها چنین می‌پندارند که من از جنك و ستیز باکی دارم من تصور میکردم که پیمان و امضاء مأمورین عالیرتبه و دولت انگلیس مانند دیوار آهنین در کنار دریا کشیده شده و دولت ایران سالهای فراوان نیز برای انگلستان بمنزله دیوار آهنین بوده است که در مرز هندوستان کشیده شده.

اکنون که آنها نقص عهد کردند من نخست دست از هرات برمیدارم و مرزهای کشورم را استوار داشته لشگری آماده میکنم که همواره آماده جنك با دولت انگلیس بوده و شایستگی داشته باشد آنگاه بامر هرات پرداخته و از کمك بانگلستان برکنار خواهم نشست تا مقدار حق دولت ایران از زمان ناپلئون تا امروز بگردن آن دولت است درست بدانند و چنین سهل و ساده نقص روا ندارند. »

ضمناً آجودانباشی را که مامور دربار لندن کرده بود فرمان داد که با دولت فرانسه نزدیك شده مستشارانی استخدام کند.

آجودانباشی روابط ایران و فرانسه را که سی سال بود قطع شده بود از نو برقرار نمود. آنگاه کنت دو سرسی Comte de Sercey بسفارت کبرای دربار ایران عزیمت کرده و یك هیئت نظامی مرکب از ۱۲ افسر (یك فرمانده، سه افسر توپچی دو افسر سوار و پنج افسر پیاده) و ژنرال داماس که از افسران ناپلئون بود و بعد از بناپارت از کار

کناره کرده بود داوطلب خدمت ارتش ایران شد این عده بامقداری اسلحه و مهمات در پنجم شوال ۱۲۵۵ (۱۸۳۹) بایران وارد شدند اقدام و استخدام این مستشاران انگلیسی‌ها را متوجه بیانات تهدیدآمیز محمد شاه نمود، روس‌ها هم که دیگر حاضر نبودند دولت ایران کوچکترین قدم اصلاحی بردارد، ایندو دولت بنای مخالفت و تحریکات راگذارند بطوریکه این هیئت حتی بآموزش چند سرباز موفق نشدند وپس از چهار سال سرگردانی بدون اینکه کوچکترین استفاده‌ای بارتش ایران بدهند بکشور خود بازگشتند.

درهرحال انگلیسی ها بامنتهای ناجوانمردی وبی‌مروتی پیمان و وامضای خودرا زیر پاگذارد ومحمد شاه‌را وادار کردند وعمل محاصره را که نزدیك به شکست بود ناتمام گذارده و با کمال سرشکسته‌گی برگردد، بهانه اینها این بود که دولت ایران میخواهد هرات رابگیرد بدهد بروس درعوض ایروان‌راپس بگیرد ولی اصل موضوع همان‌حفاظت هندوستان‌بود. برای خاطر هندوستان یکصد و پنجاه سال ایران زیر چکمه‌های انگلستان خوردشد بحمدالله که فعلا برادران‌هندی استقلال خودرا بدست آوردند ولی ضرباتیکه برای خاطر آنها به‌پیکر کهنسال ایران وارد شد هنوز آثارش باقیست.

میرزا عبدالوهاب گرمرودی منشی‌میرزا حسین‌خان اجودانباشی سفر نامه مسافرت اروپای ایشانرا باخامه ای بس شیوا وشیرین برشته تحریردرآورده که جملات مربوط به‌قطع روابط ایران وانگلیس عیناًاز

یادداشت‌ها نقل میشود.

سفیر ایران در ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ از تبریز حرکت مینماید پس از پذیرائی سلطان عثمانی و پذیرائی بسیار مجلل پرنس مترنیخ صدراعظم اطریش ومهمانی پادشاه فرانسه، به لندن میرود ودر آنجا چون ازنامبرده پذیرائی رسمی بعمل نمیآید شرح وقایع و خطاهای مستر مکنیل وسایر مامورین انگلیس را بصورت بخشنامه بین نمایندگان مجلس عوام انگلستان پخش میکند، چون وکلای مجلس ازجریان استحضار حاصل مینمایند از لرد پالمرستون وزیر خارجه میپرسند «مانمیدانیم بادولت ایران دوست هستیم یادشمن وایلچی انگلستان مامور ایران چرادرلندن است وبچه‌علت باو مواجب میدهید»

وزیر خارجه درپاسخ سئوال نمایندگان گفته‌بود ما الان بادولت ایران نه دوست هستیم ونه دشمن وبه مستر مکنیل‌هم مادامیکه‌درلندن است نصف حقوق داده میشود.

مجدداً نامبرده کلیه ادعاهای انگلستان را نوشته وبرابر هریك توضیح میدهد، ضمناً تخلفات مامورین دولت انگلیس را با دلایل کافی تشریح میکند ودرپایان مینویسد:

«جناب لرد پالمرستون درخاتمه مکتوب خود درباب نه‌فقره‌دیگر از امنای دولت ایران شکایت کرده و رفع هریك را خواهش نموده و دوستی دولتین علیتین رابعمل آنها انحصار داد:

۱ - درعذرخواهی چاپار نوشته‌اند که چون جناب حاجی سلمه‌الله

تعالی (مقصود صدراعظم است) آن پیك را دانسته وفهمیده، درصورتیکه میدانست چاپار دولت انگریز است بلفظ خود حکم داده بودند که زندانی شود، کاغذ عذرخواهی بنویسد ویا اعلیحضرت شاهنشاهی بکوین انگریز (مقصود ملکه ویکتوریا جانشین ویلیام چهارم پادشاه انگلستان است) نامه عذر خواهی از این مطلب مرقوم فرمایند. درنامه یاکاغذ مطلب دیگر که باعث مباحثه باشد مرقوم نگردد مگر اظهار تاسف و تأثر ازوقوع آن مقدمه و نیزمتعهد شوند که منبعد چنین امرخلاف روی نخواهد داد.

۲ - طبق یك فرمان عمومی کلیه مردم ایران را مطلع سازند که چاپارها و اتباع دولت بهیه انگریز را اعم از انگریزی وایرانی وطایفه دیگر در ممالك محروسه ایران احدی متعرض نشود ودر همه جا معزز و مطلق العنان باشند و رونوشت آن فرمان را بدولت انگریز ارسال دارند»

۳ - غوریان وسایر جاهای افغانستان که در تصرف عساکر ایران مانده است بکلی تخلیه و بخودشان واگذار کنند.

۴ - چندی پیش در تهران خانه ایکه بباغ ایلچی دولت ایران نزدیك است، اعلیحضرت شاهنشاه ایران آن خانه را به «نادصاحب» انگریز داده بودند یکوقتی مسیو سمنوف فرانسوی که در خدمت دولت علیه ایرانست خواسته بود که جبراً مستر تود را از آنجا خارج نماید معذرت نامه ای دراین باب باید بدولت ایران بنویسند.

۵ - در ماه نوامبر گذشته چند نفری در بوشهر بوکیل قنسول انگریز بی‌حرمتی کرده لذا باید همه آنها تنبیه و بسزای خود برسند.

٦ - آنکه در این ایام ادمیرال جهازات جنگی انگریز که در سمت دریای مشرق مأمور خدمت بود بدوستی از بندر بوشهر بیرون آمده، هنگام مراجعت حاکم بوشهر باو گفته است از راهیکه آمده‌ای نباید برگردی بلکه باید ازجلو گمرك عبور کنی، چون این خط سیر لایق شأن ادمیرال مزبور نبود اینطور بی احترامی را قبول نکرده باتفاق صاحب منصبانیکه‌در معیت او بودند خواسته بود از راهیکه آمده است برگردد حاکم علاوه بر آنکه دستور داده بود باو سنگ بیندازند، تیر تفنك هم بطرف او خالی کرده بودند، باید حاکم منفصل و تنبیه شود و سبب عزل اورا باطلاع کلیه اهالی ایران برسانند.

۷ - میجرجنرال سرهنری بیتون MAJOR CENERAL SIR HANRY BETHUNE در معدن قراجه داغ پول زیادی برای استخراج آهن مصرف کرده، فرمانی از طرف دولت ایران باو صادر شده که چون آن کانها متعلق بدولت ایران است باید بهای آنچه‌استخراج کرده بپردازد.

۸ - آنکه مستشاران انگریز که در دولت ایران باسمت مشاقی به تنظیم وآموزش هنگ‌ها بودند مقدار کمی از مواجب آنها پس‌افتاده است، امنای دولت علیه باید کارسازی کنند.

۹ - بستن پیمان بازرگانی که بمهر مبارك اعلیحضرت شاهنشاه ایران رسیده باشد در تجدید دوستی بین‌دولتین مؤثر است.

پاسخ و توضیحات آجودان باشی

پاسخ مطالب ۱ و ۲ بطور مشروح به مستر مکنیل داده شده و در اطلاعیه اول باطلاع وکلای محترم پارلمانت رسیده است .

پاسخ مطلب ۳ ـ اولا نمایندگان طرفین بموجب سهٔ طغرا پیمان تصویب کرده اند که مداخله دولت انگریز در امر افغانستان جایز نیست و هروقت ارتش دولت ایران با افاغنه جنگ نمایند ، دولت انگریز را در آن میان کاری نباشد و حالا بر عکس جدا در این امر مداخله کرده و دولت ایران را ازحق خود ممنوع داشتن چه معنی دارد ؟

ثانیاً هرات جزو افغانستان نیست وهمیشه یکی از شهرستانهای ایالت خراسان بوده، کامران بفرمان خاقان مغفور بحکومت آنشهرستان منصوب شده ، غوریان تابع هرات نیست و دژ آنجا از ابنیه اسحق خان سردار قرائی میباشد، همیشه در تصرف او و پسرش و والی‌های خراسان بوده ، حتی مستر مکنیل ضمن شروطی که نوشته است قید کرده که غوریان کمافی السابق در تصرف حکام خراسان باشد . اینهمه تکالیف شاق و بیحساب کافی نیست ؟ دولت ایران که در امر افغانستان مداخله نکرده دولت انگریز میخواهد هرات و غوریان تابع افغانستان بدانند تا در تصرف آن آزادی کامل داشته باشند .

سال گذشته از اعلیحضرت شاهنشاهی خواهش کردند که از تنبیه افاغنه صرف نظر کرده . تا ضرر جانی وخسارت مالی متوجه بندگان خدا نشود ! دولت ایران این کار راکرد ولی امسال دولت انگلیس ارتش بافغانستان کشید . و همان بندگان خدا را در خاک و خون میکشند .

پاسخ مطلب چهارم- دو سال است که مستر تود به هندوستان رفته و اگر این موضوع قابل توجه بود با آنهمه بهانه جوئی که مستر مکنیل مینمود اینمورد را هم به امنای دولت ایران متذکر میشد، بعلاوه خود شما نوشته اید که مسیو سمینوف میخواست مستر دتاد را از آن خانه مسلوب الاختیار نماید، چرا نکرد و نتوانست بکند؟ بعلت اینکه امنای دولت ایران جلوگیری کردند، بعلاوه اگر یك فرانسوی و یك انگلیسی باهم مباحثه داشته اند بچه علت دولت ایران معذرت بخواهد.

پاسخ مطلب پنجم - بمحض خواهش دولت انگلیس حاکم بوشهر از طرف دولت ایران معزول شد ولی دولت انگلیس ایشانرا نزد خود خوانده وباو مواجب و مقرری دادند دولت ایران منتظر بود که در این خصوص دولت انگریز عذر خواهی کند!

پاسخ مطلب ششم- اولا ورود ادمیرال باکشتی جنگی بسواحل بندر بوشهر پس از واقعه اشغال جزیره خارك خلاف قاعده بوده و اگر حاکم اورا باگلوله توپ میکشت مجاز بود بعلاوه مستر مکنیل بقاعده آن بندر وارداست، که واردین طبق مقررات محلی، کسانیکه از دریا بساحل پیاده میشوند باید ازبرابر گمرك بگذرند و سفرای دولت انگریز همه این قانون را هنگام ورود کرده لذا ممکن است ازسرگور اوزلی و سرهارفود جونز، که خود رعایت این قاعده را کرده اند و زنده هستند این موضوع را بپرسید. در این موقع ادمیرال که خارك را تصرف کرده است ببوشهر وارد و هنگام مراجعت میخواست راه دیگری را انتخاب کند این توهم ایجاد شد که مبادا سوء نظری داشته باشد ناچار

باو اخطار کرده اند که از راه معموله برود و هنگام دشمنی متوقع احترامات دوستانه نباید بود ، بعلاوه اگر دولت ایران بنا بر خواهش شما این حاکم را هم معزول کند از کجا اطمینان حاصل نماید که مانند شیخ نصر حاکم پیشین اورا با مواجب و مقرری کافی نزد خود نبرید و اورا بر علیه ایران تحریك کنید ، این همه اصرار بیجهت شما در عزل مامورین مفهومش آنست که میخواهید مردم آن حدود از سرپرستی دولت ایران مایوس شده و بشما بگروند والا این مطالب پیش پاافتاده لایق آن نیست که مایه نقار و دلتنگی دو پادشاه بزرگ شود .

پاسخ مطلب ۷ - میجر جنرال سر هنری بیتون برای آموزش سربازان هنگ هائی بایران مامور شده بود . نه برای استخراج معدن .

هنگامیکه شاهنشاه تنبیه افاغنه بهرات عزیمت فرمودند این افسر هم دست از وظیفه ومشاقی برداشت ورفت بآذربایجان و برای استفاده شخصی بامور معادن دخالت کرد . اگر این جنرال مدارك و دلائلی اقامه کرد که برای معدن قراجه داغ پولی خرج کرده ، بنده درگاه تنخواه اورا همینجا نقد میدهم، کلیه مخارج معدن را دولت پرداخته است. معدنچی ها و کارگران آنجا اجرت خود را طبق قبوض موجوده از دولت ایران گرفته اند باتمام این خرج ها تاکنون بیش از چهل هزار تومان از این معدن عاید دولت ایران نشده .

پاست مطلب ۸ - مشاقان انگریزی طبق پیمان حق دریافت دیناری مواجب ندارند ، در گذشته که در هنگ های نظامی زحمت میکشیدند .

ولیعهد مرحوم و اعلیحضرت شاهنشاهی محض مرحمت ملوکانه و تشویق آنها انعام و مقرری و کرایه خانه وغیره عنایت میفرمودند ، در این دوساله ماموریت هرات آنها بحکم ایلچی انگریز دست از خدمت نظامی کشیده به تهران و تبریز رفتند و مصدر هیچگونه خدمتی نشدند که استحقاق انعام و مواجب داشته باشند ، معهذا چون در ایران غریب بودند امنای دولت همان انعام و احسان قدیم را التفات فرمودند ، و سبب نرسیدن این جزئی تنخواه آنست که مستر مکنیل بدون اطلاع قبلی آنها را بسمت بغداد روانه ساخت و البته در پرداخت این مبلغ جزئی امنای دولت علیه مضایقه نخواهند نمود .

پاسخ مطلب ۹ ـ البته وقتی که دوستی برقرار شد پیمان بازرگانی هم منعقد میشود ولی با رویه ایکه مستر جرجیس اتخاذ کرده وکلاه مردم ایران را برداشته بازرگانان انگلیسی را بدنام کرده است و مشکل میدانم که بعد از این بازرگانان ایرانی جرأت بکنند با مردم انگلیس معامله نمایند . »

اتخاذ این رویه و انتشار این مطالب بصورت بخشنامه بین نمایندگان سایر دول مقیم لندن وعده ئی از نمایندگان مجلس و مدیران جرائد ، موجب شد که سرمقاله روزنامه‌ها در اطراف مطالب آجودانباشی نماینده ایران مطالبی انتشار دادند و در مجلس از وزیر خارجه سئوالهای سختی نمودند .

مستر پالمر ستون پاسخ داده بود که من میدانم رفتار مستر ماکنیل خوب نبوده ولی چون در زمان فتحعلیشاه برحسب درخواست

میرزا صالح نماینده فوق‌العاده ایران دولت انگلیس مستر ولك ایلچی مقیم تهران را تعویض کرد سایر ایلچی‌های انگلیس خیلی محتاطانه‌قدم برمیدارد میترسم اگر مستر مکنیل را هم عوض کنیم بعد از این سایر ایلچی‌های ما برای اینکه برحسب خواهش دولت ایران عوض نشوند همواره ملاحظه‌رضایت دولت ایران‌راکرده وخودرا نوکر آنها بدانند، بعضی از وکلای مشورت خانه‌که مخالف او بودند گفتند خیر، این‌مرد پستی بودکه تو مقام بزرگ که لایق آن نبود باو دادی، ایلچی‌ایران میبایستی آدم نجیب و از امرای ارتش باشد، مستر مکنیل زحمات گذشتگان را بهدر داده، بعد از این آشوب افغانستان را بچه ترتیب خواهیدتوانست بخوابانید، آن ولایت بی نظم هرگز آرام نخواهد گرفت .

میرزاحسین خان آجودانباشی ٤١ روز در لندن بود و همه‌روزه با مدیران روزنامه‌ها ورجال لندن آمدو رفت داشت وبرای اثبات حقانیت ایران چیزها میگفت و مینوشت .

از آنجا بپاریس برگشت و با چند افسر مشاق فرانسوی وهفتصد قبضه تفنك بلند و دو هزار تفنك کوتاه سوار و سه هزار شمشیر توپخانه و دو هزارطپانچه ، از فرانسه خریداری نمود و کنت دسرسی هم از طرف امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختاری فرانسه بایران اعزام گردید .

آجودانباشی در شوال ۱۲۵۵ وارد ایران شد .

اوضاع افغانستان

مردم افغانستان از اینکه آلت دست کفار شده و از اطاعت امر پادشاه مسلمان ایران سرباز زده اند نادم و پشیمان بودند ، با اینکه انگلیسها پول فراوانی بین آنها پخش میکردند معهذا حاضر بودند بدون دریافت دیناری تابع پادشاه مسلمان ایران باشند و حتی مالیات و خراج هم بدهند .

با اینکه هرات با تهدید و تطمیع انگلیس در برابر ارتش ایران استقامت کرد و با کومك افسران مهندس و توپخانه انگلیسی ده ماه حملات ارتش ایران را دفع کردند با اینحال همان روزیکه محمد شاه دست از محاصره کشید هنوز صدای شیپور اردوی شهریار ایران شنیده میشد که کامران پادشاه هرات و یار محمد خان وزیرش از کرده خود پشیمان شده ، بنای مخالفت با دولت انگلیس را گذاشتند و فهمیدند چه گناه کبیره ایرا مرتکب شده‌اند که بکمك کفار دست پادشاه اسلام‌را از مملکت مسلمین کوتاه کردند و چند روزی طول نکشید که مجلس مشورتی تشکیل داده و آرزوی مراجعت ارتش پادشاه ایران را داشتند تا بیك ترتیبی آشتی کنند و معذرت بخواهند ، ولی عمال انگلیس در این هنگام طوری دولت ایران را ذلیل و بیچاره نکرده بودند که بتواند برخلاف میل او قدم بردارد .

حاج میرزا آقاسی سلمه‌اله تعالی !! هم آخوندی بی سیاست و بی لیاقت بود و نتوانست از احساسات اهالی هرات بنفع کشورش استفاده کند حتی نمیگذاشت درخواست‌های کامران بگوش شاه برسد .

و این موضوع ناتمام باقی‌ماند و محمد شاه هم برخلاف قولی که داده بود دیگر نه قدرت داشت و نه جرأت که سر وقت این استان و استاندار یاغی برود ، ولی مرحوم امیر کبیر در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه نقشه تصرف آن استان را کشید و این طرح پس از شهادت او بدست حسام‌السلطنه اجرا شد و میرزا آقا خان نوری صدر اعظم نالایق او تمام زحمات اورا بباد داده منتهی ارتش انگلیس این مرتبه از طریق بوشهرو خرمشهر بداخله ایران بنای تاخت و تاز را گذاردند ، هندیها از اینکه انگلیس‌ها یك ملت بزرك دیگری را استعمار میکنند ابراز احساساتی کردند غیبت لشکرهای انگلیسی را غنیمت دانسته دست بشورش زدند عده زیادی ماموربن بریتانیا راکشتند سربازان طغیان کرده افسران و درجه‌داران انگلیسی را مجازات کرده و تیرباران مینمودند .

در این هنگام میرزا آقا خان خواب آلود بی کفایت که نه تنها میتوانست ارتش متجاوز انگلیس را لخت کرد . و ضمن تحمیل سخت ترین قرار دادها آنهارا رهاکند ، بلکه فرصت بود تا باامرای افغانستان کنار بیاید و هرات را رسماً ضمیمه ایران کند .

ولی بدبختانه ننگین‌ترین قرارداد را انگلیس ها بماتحمیل کردند و رسماً هرات را از ایران مجزا نمودند و حتی در آن پیمان قیدکردند اگر امرای افغانستان از ایران شکایت کنند انگلستان برای حکمیت مداخله کندو بسرعت ارتش خودرا بهندوستان برگرداند وخون‌هزاران هندی بدبخت را برای بدست آوردن آرامش ریختند اگرمیرزاابولقاسم قائم مقام بدسایس بیگانگان و باپنجه‌های خونین جلادان محمد شاه

بقتل نرسیده بود این همه بدبختی بایران روی نمینود و آن افتضاح برای سلطنت محمد شاه فراهم نمیشد .

قتل قائم مقام موجب شد که خردمندان و مردمان مجرب فال بد زنند و پیش آمدهای ناگواری را در انتظار میکشیدند .

خود خواهی و بیخبری بعضی از سلاطین قاجاریه موجب میشد که هریك بنوبه خود دشمن مردان توانای ایران بودند .

مردان بزرگی در دودمان قاجاریه برای نجات ایران قد علم کردند ولی در اثر ناسازگاری با محیط فاسد روز ، یکی بعدازدیگری بدست سلاطین وقت یا مامورین مخصوص آنها ترور شدند امیدوارم شرح حال هریك از آنهارا مانند حاج ابراهیم اعتمادالدوله میرزاتقی خان امیرکبیر میرزا علی اصغر خان اتابك را در کتابی جداگانه باستحضار هموطنان عزیز برسانم .

تهران کوچه آبشار م . ح یکرنگیان

منابع کتاب

مرآت البلدان
تاریخ روابط ایران وانگلیس

ناسخ التواریخ
تاریخ روابط ایران وروس

تاریخ روابط ایران واروپا
تاریخ نو

یادداشت های ژنرال گاردان
تاریخ جنگهای ایران وروس

یادداشت های ژنرال تره زل
تاریخ جنگهای ایران وانگلیس

یادداشت های لرد کرزن
تاریخ امیر کبیر

یادداشت های خطی آقای رفیع قائم مقامی
تاریخ سرجان ملکم

سایر تألیفات مؤلف

تاریخ جغرافیائی تهران
جغرافیای عراق

نگارشهای نظامی
جغرافیای پاکستان

جغرافیای هندوستان
جغرافیای تاریخی مرزهای ایران

جغرافیای ترکستان
نقشه برداری

دو کتاب صدراعظم های شهید و ترورهای سیاسی آماده چاپ است

خواهشمنداست این اشتباهات مهم را درست کنید

ی	سطر ۸	(مهلت)	مهلك
ی	سطر ۱۶	(صدوسه)	چندهزار
صفحهٔ ۷۴	سطر ۱	(صفهات)	صفحات
» ۷۶	سطر ۱۳ و ۱۹	(افقانستان)	افغانستان
» ۸۴	سطر ۹	(بخش هفتم)	حذف شود
» ۸۸	سطر ۹	(پیمان انگلیس)	پیمان گلستان
» ۹۰	سطر ۱	(بخش هشتم)	حذف شود